

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ٤٧٦

رده‌بندی دیویی: ۹۵۸/۱ ب ۳۵۹ ت ۱۹۵۹

سرشناسه: بدخشی، سنگ محمد

عنوان قراردادی:

عنوان: تاریخ بدخشان [چاپ عکسی]

کاتب: تاریخ کتابت:

محل نشر: [لنینگراد] ناشر: [دانشگاه لنینگراد] تاریخ نشر: ۱۹۵۹م = ۱۳۳۸.

صفحه شمار: ۲۵۳، 68 ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۲۲×۱٤٫۵ نوع خط: نستعلیق

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: تاریخ ثبت: آذر ۱۳۶۶

یادداشتها: ۱. صفحه عنوان و مقدمه به روسی. ۲. چاپ عکسی از روی نسخه خطی. فارسی. ۳. مقدمه به روسی. ۳. مشتمل بر فهرست. ۴. ...

موضوع(ها): ۱. بدخشان - تاریخ.

شناسه(های) افزوده: الف. بالدیرف، آلکساندر نیکالایویچ، ۱۹۰۹ - م.، مقدمه نویس. ب. عنوان.

فهرستنگار: اسرار. تاریخ فهرستنگاری: بهمن ۸۹

ТА'РӢХ-И БАДАХШАН
"История Бадахшана"

Подписано к печати 4 Ш 1959 г.
М-05166. Уч.изд.л. 5,7. Печ.л.
20,5. Бум.л. 10,25. Формат
бумаги 60х92 1/16. Тираж 2000
экз. Заказ Р-273.
Типография ЛОЛГУ Ленинград
Университетская наб.7/9.

С О Д Е Р Ж А Н И Е







تاریخ بدخشان

بسم الله الرحمن الرحیم

تتمهٔ داستان امرائی نامدار اعظام و تکملهٔ تواریخ حکام عالیمقام ذوی الاحترام ملک گل گشت گهرخیز بدخشان صانها الله تعالی عن نظم ظلم و النقصان از ۱۲۶۰ سنه هجری تا سنه

کما قال الشاعر

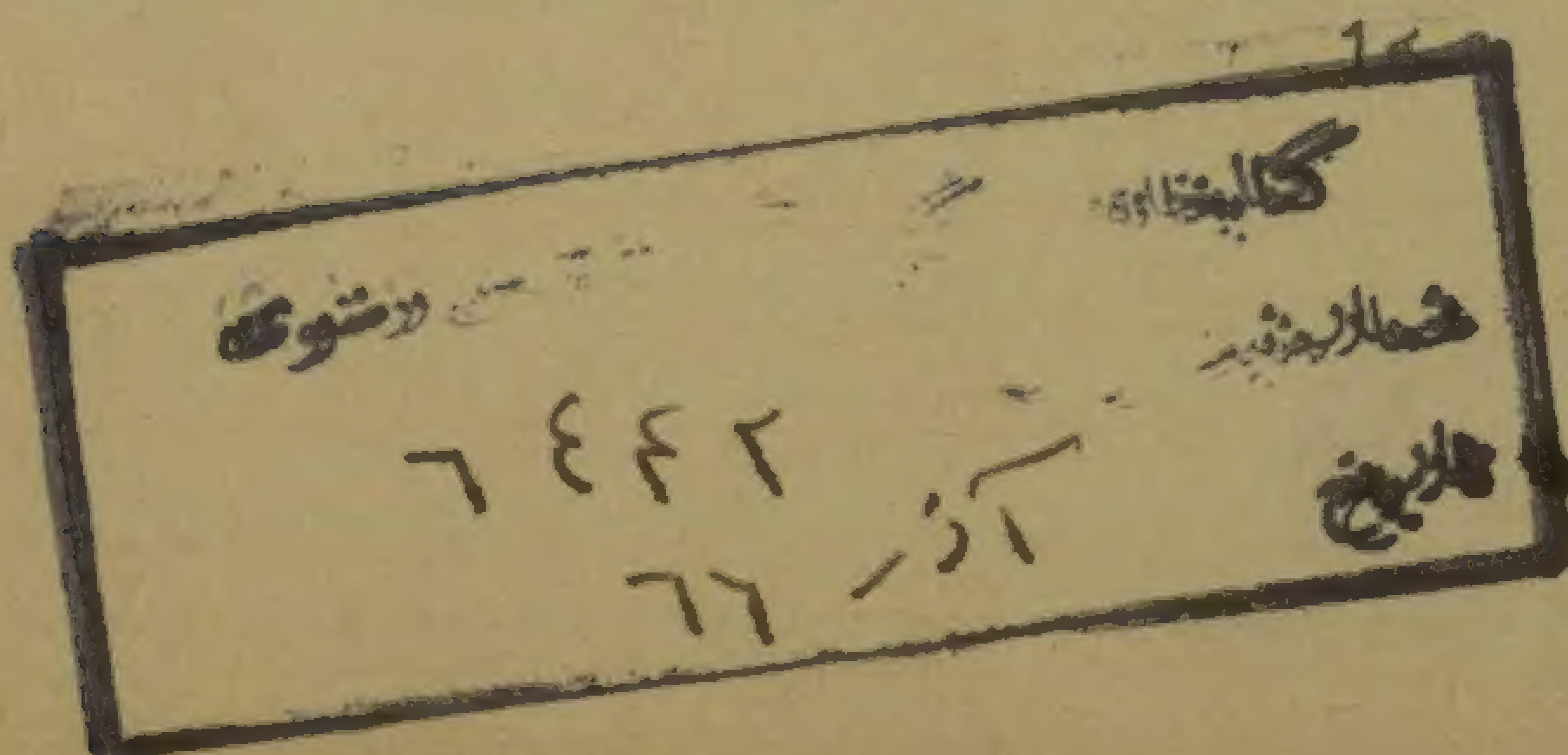
بیا ای مغنی بکلبانگ رود ٭ نوا برکش از خسروانی سرود

که پیشینیان را اصلاح دهیم ٭ یکی طبع خود را بهلا دهیم

برین دخمهٔ کهنهٔ خسروان ٭ علم برفرازم ز نام و نشان

بعکس می بزم جمشید و جام ٭ که شاید باعجاز آن عمر نوح دوباره

دهم



بهم رفته کانا کروه اما بعد و ماجرائیکه تحریر میابد چون
در تاریخ سنه یکهزار و شصت و هشت بوده که از حکام
صاحب اقبال احمدی قایم مقام مسند امارت
نماند و مردم اوزبک قطغانیه بنابر قرب جوار استیلا و
غلبه تمام نموده دست تعدی و ظلم دراز کردند و مردم
بدخشان از ترک و تاجک باهم صلاح نموده که یکی را از
میان قوم مختار نموده امیر و حاکم صاحب حکم نمایند
جهان چون تن است جهانبان سرست جهانی جهان را تن بی سرست
مردم یفتلی که بدخشی الاصل این ناحیت اند امیر یاری بیک
خان بن شاه بیک ابن میرزا احمد خان از جمله دودمان
خاندان علیه طاهره از ولایت ده بید سمرقند
برابطه پیرزاده که بیکدو پشت حسب تقدیر ازلی بنابر
خواهش مردم یفتلی که مرید و مخلص این خانواده بوده اند

از سمرقند کوچیده آمده در تفتیش در موضع خم میر سکونت
ورزیده درین هنگام سعادت فرجام بر ختم نمود این واقعه
چون آثار صلاحیت و کلانی و اطوار قابلیت و کاردانی
از جبین مبین امیر بابربیک خان و منبع
ولایح بود. بالای سرش ز هوشمندی. می تافت ستاره
بلندی. بنا بر انکه گفته اند الامر مرهونة باوقاتها موافق
ثبت التحریر و تدبیر تقدیر منشور حکومت و دولت بنام او نگاشته
اتفاق انام از خواص و عوام بران افتاد که چنانچه ذات
بابرکات شان پیرزاده و پیشوای ماست امیر و مقتدای
ما هم او باشد که حضرت سیدزاده در موزونی قدم
احدی را الا به فرمان شان ننگ و عار می باشد هر
شد که هم از نسخه اخلاق شان تا سر را با سیار خوبی موشح
قرین الاثر قش با افعال نیکویی منشرح بود بعد از آنکه مسند
وکیل.

دکیل مسند اقبال منیف و مستظهر اریکهٔ اجلال گردید بهمت
والانهمت اراده بر این امر بران داشت که بنوعی از احسن
وجوه معامله نماید که حسن اخلاق و عقاید مردم از خاندان
نبوت سست و فاسد نگردد و بازار رواج دودمان
مفتوت و صفا مهمل کاسد نشود و همچنانکه مردم مارا پیر و
پیرزاده دانسته امیر گرفته اند ما هم در باب اجرای حکم
فی الحقیقت اثریست از آثار خلافت بمقتضای اینکه
یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض لتحکم بین الناس
بالعدل در امور ضروریه اقامه حدود شرعیه را کار
فرموده از آنچه نباید داشت باید احتراز نموده هیچ
دانی که وقت زادن تو همه خندان بودند تو
گریان به آنچنان زی که بعد مردن تو همه گریان شوند
تو خندان از قواعد انصاف و دیانت را حسب المقدور خود

بر پا و استوار داشته که دولت روز افزون روز بروز
در ترقی و تزاید افتاده مردم اوزبک را پیش بیش از نهایت
بدخشان برکنده مینمود سالی دو بر این برآمد که بعضی از مردم
یفتل با بابان کوتاه اندیشی نموده شاه عماد نام مردی را از میان
خود برگرفته در موضع لای آبه برای او قلعه ساختند و هم
ازین جهت میر یار بیک خان مذکور دل آزرده گردیده
توجه به بدخشان رفت چون مردم قطغانیه از رفتن
میر یار بیک خان واقف گشتند محمود بی لشکر کشیده
به بدخشان رسید از آنچه تعدی و ستم به مردم بدخشان کرده
در صوبه جرم قلعه بنام خود ساخته و از خود حاکم و ایلغار
مانده درین وقت تمامی مردم بر رفتن میر یار بیک خان
تاسف تمام خوردند و یقین دانستند که بی امیر یار بیک خان
ازین بلیه خلاصی نمیابند لهذا بازدیدن خودها
جوشیدند

چو شنید از هر صوبه آقسقال‌های معتبر را اختیار نمود معتمد بنزد آدم
شوند و درست اختیار کرده بطلب امیر مذکور به هندستان
فرستادند و امیر در هندستان هم از قراری که رواج تمام
یافته بود و بمرتبهٔ کلانی و رتبهٔ بزرگی رسیده بود التماس
این کسان که در خدمت شان رسیده بودند قبول نکرد
و اختیار بازگشته به بدخشان آمد زیرا همشیره و همره هم بود
و آقسقالان هم از التماس و التجا و الحاح خود هم برگشتند
و معروض داشتند که اگر امیر با معیت ما به بدخشان
نرود ما با هم دست از دامن معالی بر نمیداریم و
بعد ازین هر ضرری که میرسیده باشد در ذمهٔ شان
باشد والسلام ۰ پس ناچار امیر یاری بیگ خان
از التجای آقسقالان در نه گذشته ناعلاج قبول کرده
عازم گردید و آقسقالان جمیع تعلقات امیر را چه از بوریا

و چه از سگ تازی همه را بار بسته از هندستان به چترار رسانیدند
و از آنجا عازم شده بکوتلیکه میان چترار و بدخشان است رسیدند
و پس در اینجا فهمیدند که یکی از ماده سگان تازی جناب
حضرت امیر در چترار بچه‌گان زائیده بود آنجا مانده است
لهذا بعض از همان آدم‌ها برگشته همان سگ را
با بچه‌گانش برداشته بزیر کوتل آورده رسانیدند
و حضرت امیر را خبر آمدنش در ملک بدخشان شایع
شده مردمان اکابر اشراف ولایت جمع شده
باتفاق پیشواز استقبال بر آمده امیر را با کمال
عزت و اعزاز پذیرائی کرده مبارک باد خوش آمدی‌ها
گفته شادی نمودند — و پس مصلحت ولایت
را کرده اتفاق نمودند اولاً قلعهٔ جرم را از اوزبکیه خالی
غنائم گفته ابتدا از قلعه جرم اوزبک را بر آوردند

و خودها

[illegible]

وخودها را بقلعهٔ جرم مالک ساخته هر روزه اوزبکیه را
از قلعههای بدخشان برآورده آخر الامر از مد موضع
لنگه بند گذرانیده خاطر جمیع ممالک بدخشان را متصرف
شدند و شاه عماد که در قلعهٔ لای آبه که خود قلعه
ساخته آنجا باشش میسر نبود پس بالای آن برکشیده
بقلعهٔ مذکوره رفته‌ستند و در برابر قلعه صف بر صف
آراسته و [illegible] شاه عماد از قلعهٔ لای آبه مع پسران
و نوکران خود [illegible] برای خالی کردن موضع مذکور
برآمده [illegible] شدن مشار الیها مع کل تابعان
بقتل و قمع رسانیده معدوم ساخته‌اند
و اینها هم امیر یاری بیکخان مظفراً و منصوراً از آنجا باز
گشت کرده بمقر خود آمده نزول اجلال نموده
و پس از انجام این کار همهٔ اکابر و اشراف ولایت متفقاً

مشورت نمودند که یکدرجه بپای تخت بلخ رفته جناب
امیرالامرا امیر الاعظم الانور شرفیات حضور حضرت سید بیگی نقیب
خان را ملاقات و زیارت باید کرد ـــــ
بنابرین مصلحت قرار داده امیر باری بیگجان مع
امراء و قسقالان خود عازم بلخ گردیدند بملاقات شیخ نقیبخان
مشرف شده پس چند روز مرخص گردیدند ولاکن در حکومت
دشت میر باری بیگجان در خطهٔ بدخشان بر رسم استقلال
از طرف خان بلخ رخصت تام یافته ممالک بدخشان هند
و قلعهٔ جوزگان را مخصص برای او ساختند و بنای
شهر نهادند که به جهت مدد و معاش شان ده سیر یا
به نقل و زکات مال را به ترکیه نعل اسپ را بار جمع
خواه و خراج دیگر را یکگانه وضع نمودند و در هنگام
ماموریت مذکور قسقالان هر قوم خراج گرفته چون مجرا
مینمودند آن عالیجناب امیر باری بیگجان دست عاطفت برداشته

فاتحه

فاتحه میخواندند — و از معلومات خوبی و نیکنامی خود در کتب نگذاشتند

و هم دران آوانِ دولت امیر صاحب الدولت و الکرامت

یعنی امیر یار بیگ خان ولی — حضرت ایشان شیخ محمد

امان که محل استقامت و باشش شان در موضع تکناو

بود و یک جای دفانه دیگر در موضع کوتک نام جائیکه بابان تر

از نقش بود حضرت ایشان شیخ محمد امان را از موضع

تکناو کوچانیده آوردند و بنای قلعه از آب جوی دگوران

آن روی آب کرده و بنای شهر را نیز نهادند ○

و هم در هنگام حکومت شان چند نفر اشخاص معظم از جاهای

سمرقند خرقهٔ مبارکهٔ شریفهٔ محترمهٔ حضرت

نبوی صلی الله علیه الاف التحیة و السلام را با خود گرفته از

راه بدخشان و حتی ار عازم هندستان گردیده بودند

و بعد ازانکه از توابعات بدخشان عبور نموده به کولِ

به کوتل ذو راه قریب رسیده باشند که خبر واقعه بگوش امیر رسانیدند
و امیر بلا توقف آدمان متعاقب فرستاده خواجه‌گان را
از سر کوتل در راه گردانیده وارد حضور نمودند و بعد از آن
خرقهٔ مبارکه را بطرف هند بردن نگذاشتند مصلحت
چنان قرار دادند که خرقهٔ مبارکه در خطهٔ بدخشان محل
زیارت و مزار متبرک باشد لهذا خواجه‌گان خرقه
برنده را در بدخشان بجای سکونت زمین و خانه
و باغ مهربلا کرده متمکن ساخته و اندیشه بر یکیش خوب
را تحقیق نهادن و مأمن خرقهٔ مبارکه زیارتگاه عالیه ساخته
و زیارتگاه مؤمنین گردانیده و خرقه را در آن زیارت
گذاشتند و خواجه‌گان شمشیری را که خرقه را با
آنها آورده بودند در آن استانهٔ مقدسهٔ شریفه
شیخی و متولی گری و صاحب الزمانی بخشید تا هذا الآن

دران

در آن استانهٔ علیه پدر بر پدر پسر بر پسر شیخی و متولی
گری نموده استاده اند و —
و از سببیکه خرقهٔ مبارک که در شهر آمده قرار گرفت
بنابر همین شرافت پای تخت بدخشان را شهر
فیض آباد نام نهادند —
و میر یاری بیگخان ولی مدت پنجاه سال کامرانی نمود
فرزندان بسیار یافت و از جملهٔ فرزندان کابل و
کامل الاستعداد بزرگتر و کلانتر از همهٔ فرزندان
شاه سلیمان بیگ بود صوبهٔ حرم را بوی داده
دویم یوسف علیخان را صدهٔ و پاکوه را سپرد ٭
سوم و چهارمین که خواجه نیاز و خواجه اسحاق بودند
بهر دوی اینها زردیو و سر غلام و شیو را نام زد
نموده دادند ٥ و پنجم شاه اسماعیل بیگ را

ازکشم تا فرخار و درسنج و تنگ دردون متعین نامزد نمود
ششم ضیاء الدین را با رغنج خوله تعین نمود
هفتم میرزا قند را به کرآن و منجان تعین کرد ۰
هشتم میر الغ بیگ خان را به باغ جرم مقرر نموده ۰ عاقبة
الامر بعد از تمادی این مدت مدید و عهد بعید
باد و لاب گردی و گرفتاری و انقلابات دوران امیر یار
بیک خان ولی در سنه ۱۱۱۸ یکهزار یکصد و هژده تکمیل
انفاس معدوده حیات نموده صدای ارجعی را لبیک زنان گردیده
ازین جهان وداع نمود انا لله و انا الیه راجعون ۰
و همان دم که طایر خضراء روحانی از قفس کالبد جسمانی
ظلمانی بعالم علوی طیران نموده ۰ و سایر اولاد
فی الفور یعنی همه آنهائیکه در فوق مذکور شده‌اند از کمال فراست
... آگاهی برین دعه تعاق نمودند ... بر زمینهای

برد کتر

تاریخ ۱۱۱۸
هجری

بزرگتر و ارشد الیق و انسب تر شاه سلیمان بیک را
سزاوار است قایم مقام قبله‌گاه بلیان و وارث
پایهٔ تخت فیض‌آباد و جای‌نشین پدر ما باید بوده
در تمامی اختیارات جزئی و کلی بعهدهٔ برادر بزرگ
ما بوده و همهٔ ما برادران همواره مطیع و منقاد شاه
سلیمان بیک بوده باشیم گفته متفقاً همه برادران
آمده دست ادب و تعظیم بر سینهٔ عبودیت استوار
داشته به برادر خود شاه سلیمان بیک در موقع تعظیم
احترام حاضر ایستاده منتظر فرمان شدند
پس همه باتفاق برخواسته رسم تکفین و تجهیز را کرده
تدفین نمودند
و در هنگامیکه تابوت پدر خود را بتدفین‌گاه
میبردند در زیر تابوت آن مرحوم جنت‌مکان خلد‌آشیان

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
پیاده آمده [illegible]
[illegible]
های خود بمراجعت کردند ه
و چون حاکم قتغان که [illegible] نام داشت [illegible]
فوت امیر [illegible] مرحوم [illegible]
عساکر را افروخته و اندوخته لشکر [illegible] از مردم [illegible]

قتغان

قندز را [illegible] نموده به ثلاثی نفس آنجا با دعوی غرور و غلو گرد رسید

در حوالی بهشتانه خواجه ابوالمعروف جا در خیمه و خرگاه

قلم و بیدق استوار نموده با خواص جان سپاه خود

درین موضع فرود آمده و نصف لشکرش از موضع

سنگ مهر بالا تا سر پل زیچ فرامد متعهد آن

شدند که غل الصباح بیک حمله قلعه و شهر را در

قبضهٔ اقتدار خود درآورند ۰

و امیرزادگان درین ماجرای دلگم قطغان محمود بی

حیران و سرگردان و گفتگو نموده اند با این چه نوع

معامله کنیم آنها با وجود لشکر کثیر که بسیار اند و ما کمیم

با وجود کم بودی ما دل ما با خدا است و خداوند تعالی

یار ماست امیدست که باذن الهی فردا به مدد حق

سبحانه تعالی و بدرقهٔ اقبال از سر ناموس و ننگ

چنان باید کوشید که نشأ بنگ و بوزه از دماغ این خام خیالان
و شبانان گوسفند صفتان پترانیده همچون گرگ
شیر برین گله و رمه باید زدن و برین نهج مصلحت
قرار داده از هر سو قراولان مهیا کرده علی الصباح
از دو طرف صف آرای مقابل همدیگر شده یکباره
صدای طبل برکشیده در تلاش جنگ و جدال افتاده
بدخشیان با جمله میرزاده گان در رکاب ظفر انتساب
میرشاه سلیمان بیگ یکدل و یکجهت استاده با اوزبکان
قتغانیه محاربه و مقاتله نمودند و در اندک ساعت
از زور اوزبکان مست باده پرست تاب طاقت
نیاورده رو به هزیمت نهاده تمام انجام و اسلحه گرز و زره
خود ها جابجا در میدان ترک کرده بعضی به قتل رسیده
و بعضی جان با مان برده در کوه و دشت فرار نمودند

و مردمان

و مردمان بدخشان مظفر و منصور و با اموال و غنایم بسیار
در میدان خود ماندند ۰
و حاکم قتغان میر محمود بی این گونه شجاعت و بهادری
شاه سلیمان بیک را دیده تحسین نموده دو کلمه بیتی
در وصف او نوشته ارسال خدمت نمود —
خوش آن پسر که نشنید پند پدرش ۰ شکوفه گر برود جای نشین
شود ثمرش ۰ و یوسف علیخان که بعد از شاه
سلیمان بیک از همه کلانتر و صاحب رشد و پهلوان
تر بود بمنصب سپه سالاری امتیاز تمام یافت ۰
و از برای رواج ملک بازار و امور تجارت
ملا بابا قمر الدین را که مردی بود نام دار از سکنه قریه
یفتل پایان مولی الله را به بلخ روانه نمود و چیزی نقدینه که از
سبحان قلی خان باقی مانده بود همه را بار کرده از بلخ

به بدخشان آوردند بقیهٔ تنکهٔ سیاه نامبرده را از ختنت و زنگ آوردند ٭

و آن وقتیکه بابا قمرالدین از بلخ آمد چیزی به سبب کفته بد خواهان و عیالان قمرالدین از میر رشک بری رشک بری کرده در صدد و حرکت ضمیر ... کردید که بیکنوعی اگر میسر کردد میر شاه سلیمان بیک را از حکومت معزول داشته و یا او را بقتل رساند — بعد از قمرالدین میر را بجهة سیر و تماشای ملک خرم دلالت و ترغیب کرده بجهة سیر روانه خرم نمود آخر موضع چهار حمزه نادیده شود آنکه ... را بدرجهٔ شهادت رساند ٭

امّا درین امر کروه قمرالدین با میرزادهٔ خواجه نیاز متفق و هم مصلحت و یکجهت بود بدین موجب که بعد از فوت

شاه سلیمان

شاه سلیمان بیک بپای تخت قلعهٔ فیض آباد میر خواجه نیاز میر
حاکم مستقل باشد و میر متوفی را مدت حکومتش در بدخشان
هفت سال بوده که در سنه ۱۱۲۵ یکهزار و یکصد و بیست و پنج
شاه سلیمان بیک شهید ازین دار فانی رحلت نموده

و چون خبر این قضیهٔ نامرضیه بسمع میر یوسف علی خان که حاکم
بقلعهٔ پاکوه بود رسید با همراهی پانصد سوار جرار
سیاه پوش عزادار بجهت ننگ و ناموس برادر کلان خود
از راه تیغستی با یاران سوار گردیده در راه از آنچه شاید و باید
بمردم قلعهٔ توریاب تعدی [illegible] کرده بعضی را شکم چاک ساخته
غضنفرانه رسیده و میر خواجه نیاز و قمرالدین بابا هر دو
فرار نموده در موضع زردیو در قلعهٔ ورزم در آمده در اطراف
قلعه را به برزه کادان حفتی قلبه کردند یعنی شیار کرده
آب ماندند — و میر یوسف علیخان هم فی الفور رسید بلا توقف

به بالای قلعه و رزم قرای زردیو تاخت و تازی کردند و چندین
سر سپاهیان به لای و گل درمانده شدند و چند نفر مردمان
از نوکران یوسف علیخان بزخم گلوله تیر زخمین و مجروح و مقتول
شدند و میر هم در محاصرهٔ قلعه سخت کوشیده
چون قلعه زیاده تنگ بود در قبل افتاد و میر خواجه نیاز
بعد آنکه زردیو را چنانکه در قسم او افتاده بود بیم از وی
باشد و هر چند ملا علاء الدین مانع شد گوش نصیحت او
ننهاد و بخدمت یعنی بحضور میر یوسفعلیخان برآمد
و میر هم با کمال مهربانی و غیر خولی با او معامله کرده
انعام و احسان بسیار داده میر خواجه نیاز را از حضور
خود مرخص فرمود و هنگامیکه از حضور میر بیرون شد
همان زمان مردم را بقتل او دلالت نموده مردم از
این جهت که مبادا مقتول شونده بمثل سایر امیرزاده کان

امیرزادهٔ

امیرزاده کاوه شیمان سست دبیر اصلاح النفیسانند
باشتن دستور و صرب صاحب زاده هلال ندید
دین امر شیعه را مناسب حال خواهاندید. ودر
این امر جرأت وجسارت نکردند.
دیگر خواجه اسحق که برادر خواجه نیاز محمد بود اشارت
این معنی نمودند که او را هم تو بکش خواجه اسحاق ودر
[illegible] کرده با برادرش
خواجه نیاز [illegible] بیاوردن این
کار نبر آمد یعنی نکشت.
و خواجه نیاز [illegible] برادر خود را در محل مزاحمت دید یک
کلوخ خشت مانند سخت را گرفته به پهلوی برادر خود
خواجه اسحاق زد که از ضرب سخت [illegible]
افتاد [illegible] ضیاء الدین دید که خواجه اسحاق از [illegible]

کار نبرآمد و کار بویرانی کشیده می‌شد میر بدست افتاده
از کمند تصرف رهاد بدر میرود با آنکه بچه بود
و از عنفوان جوانی هنوز تمتع نیافته بی امر و فرمان
میر یوسف علیخان از جای برخاست و بشمشیر میر جواد
نیاز مجروح ساخته هرچه اورا نیم کش نمود.
و بعد قلعه را سخت محاصره کرده گرفته تا بابا قرار اینکه
راهم به هیچ وجه روی دیدنی آتش نمانده بعد در توپخانه
قلعه بر آمده به تیر و تفنگ بسیاری را بهلاکت رسانیده
بود همان توپخانه را آتش زدند تا که در بین شعله
و شعله آتش سوخته بمرد.
و بعد میر یوسف علیخان بمسند حکمرانی میری
رسید و او مردی بود قوی و درشت هیکل
و شجاع و بعلوم سیاسی عالم و هشیار و در صف جوانان
نمایان

نمایان و مهمام کار روزگار در هر باب جبقان و طبیعت مهیّا
بود و جلدکار و پردل و شیر چنگال بعه

تعریف و منشتان یوسف علیخان

جوان بود لیکن بدانش کهن ، سکندر خردش ارسطو سخن
درین گلشن آباد ملک بدخشن ، گلی چو او نشگفته فیض بخش
ز سیمرغ هم هد سخن گفت صاف ، بود جای او در پس کوه قاف
ز اقبال سیمرغ فال مند ، سران جهان را پر و بال کنده
چو دردانه زین بیفشدران ، لحد دیده و ملجأ خود
سر و رزان ، فی الحال بعد از ضبط و ربط ولایات بدخشان

با اتفاق یاری و یاوری برادران و سایر اعیان و اشراف
خیلی آسوده دکانون ضمیر صحه بدایعه در تهیه اسباب
محاربه و مقاتله با مردم اوزبک و قطغانیه مصمم بوده
تا که یکدرجه نصیب مشیت سنجر و تصرف خطهٔ بادیهٔ محدود داده

قطغانیه مینمودم و نام و نشان خود چون امیران پیشین بلند
مینمودیم و نام و شهرت میران سابق درین عصر جدید
برپا مینمودیم اسباب شهرت و ترقی دولت و اقبال
بدخشان میبود و همواره میر موما الیه بدین آرزو
آرزومندی مینمود
پس از چندی ترشح [illegible] الا الکلام نموده با حسن الصادق
مع کل برادران و اتباع و [illegible] [illegible] [illegible]
و خیل خدم و حشم [illegible] [illegible] [illegible]
پیوستن کرده از [illegible] [illegible] [illegible]
و حضرت امام [illegible] [illegible] [illegible]
فرمان روا او رده و باج و خراج را الی [illegible]
گرفته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شده
گرفتار کرده و [illegible] [illegible] را [illegible] و
کلانی

دکلانی در قند و ز التفات و عدم مرحمت او نبودی
از کنده ترین اوقات بسر میبرد که انتقام چندین
ساله مردم بدخشان را از اوزبک گرفته که موجب
تحسین و آفرین همجواران و همسایه خانان اینخود
گردید و مدت [illegible] سال بدینمنوال حکمرانی نموده
عاقبت او [illegible] بای نام مردی بود از جماعه تیموره یک
که [illegible] افتاده و از آنجا بایین ولایت
۱۱۳۰ھ آمده [illegible] میر یوسف [illegible] خان را
زهر آمیز [illegible] و در ۱۱۳۰ [illegible]
یک [illegible]
و [illegible] میر یوسف علی خان در [illegible] بالت [illegible]
بود که مردم باتفاق خود ها در شهر فیض آباد بر آورده
همین میران متوفا که بمیر ضیا الدین خوانده موسوم

موی الیه را بحکومت میری انصوب کرده همراه خود با میرزا
رفته بالای قلعهٔ زعیم رفته نقارهٔ شادیانه مانده
اعلان میری کرده

و ازین رو پسر مرحوم یوسف علیخان میر بادشاه
نام با همراه اعوان خود در مدرسهٔ بابا مخدوم
زاده با ابن ایشان شیخ محمد امان محصور قبل گشته
بورطهٔ حیرانی درماندند

و از قلعهٔ زعیم که نزدیک با بقعهٔ فیض آباد است
بمقدار نیم فرسخ از آن قاصه میر ضیاالدین
با خواص اعوان خود به باغ مدرسه قدوم آورده
مقاتلهٔ سخت کرفته آخر مدرسه را آتش زدند و سوختند
پس میر بادشاه ولد یوسف علیخان دیده که کار بدشواری
انجام یافت ناچار تغیر لباس کرده و تنها الب دریا از
رفته

رخنهٔ سوخته مدرسه برآمده گریخت و خود را بقلعهٔ لای آبه
رسانید که در آنجا یکی از ملازمان ایشان پهلوان آقا قاسم
با او دوچار گردید و در خدمت او شد.
و چون از آنجا بموضع ستیدبای رسیدند چند نفر
از قتقالان ترکیه از ضیا بیک و رشید بیک و غیرهما
در راه با میر بچه دوچار شدند آخر الامر صلاح کار
در آن دیدند که همه باتفاق قسم و سوگند و پیمان
نمودند که احدی از پیش پایان این واقعه را به امیر
ضیاء الدین نرسانند و صاحب زادهٔ مخدوم را
باحوال خود مانند.
و میر بادشاه خود را بسرعت به پتاکوه رسانید
و مردم صده و پتاکوه بیکباره ننگ و ناموس کرده
به بالای میر ضیاء الدین هجوم نموده بقلعهٔ فیض آباد آمدند

و از هر طرف هجوم تاخت و تازی کرده جنگ میزدند
و میر بادشاه در عین جنگ بدست خود نیزه گرفته
بطرف میر ضیاء الدین حمله آور شده میر ضیاء الدین
بضرب نیزه مجروح شده و فوج سپاه او نیز هزیمت
یافته شکست خوردند و میر ضیاء الدین ناچار
قلعه فیض آباد را تسلیم نمود ،
و خود میر ضیاء الدین بطرف چترار فرار نمود و از آنجا
بکابل رفت . و آنجا [illegible] رسانیده
و [illegible] از [illegible] روز
برآمده قلعه فیض آباد را تسلط کرده تصرف خود
گرفت و حکومت قلعه مذکوره بر داشت .
و درین اثنا میر پادشاه گریخته به پساکوه رفت
و میرزا [illegible] ارشد میر شاه الدین و
او جا کم

بود اما حاکم قلعهٔ فرخار نمود مردم فرخار در اندک مدت مخالفت
نموده بر یوسف بی امیر قندوز دستگیر کرده دادند
و میرزا ابابت ندکهر را بقلعهٔ حضرت امام بردند و در
آنجا مقید کردند ۰
و میر ضیاء الدین باستماع این وقعه قاضی الله قلی که
از اعیان قوم ترکیهٔ آق بوری بود باستمداد ننگ و الکاس
ناموس بطرف ایله بتورهٔ قلماق فرستاده مدد
خواستند و در اندک مدت ده هزار سوار جرار
بجهت مددکاری رسیدند و در شهر نادر آمده
رو بطرف طالقان نهاده که پیش از آنکه اوزبک
ازین واقعه آگاهی یابد بسر آنها خود را برسانند
و در آن هنگام میرزا ابابت را برده در موضع
اینگیش مقید ساخته بودند لشکر قلماق بعد از عبور

بصوبهٔ طالقان سه توپ گشته سه هزار بجانب

حضرت امام رفتند سه هزار رو بطرف

اشکمش و غوری و بغلان نهاده چهار هزار

نفر در مقابل قندوز ایستادند

دهم دریکروز چپاول نموده تمامی املاک مذکور را

ضبط و تاخت تاراج نموده میر اتالیق را از اشکمش

خلاص نموده بازگشت کرده وارد فیض آباد

گشتند و بعد بوطن خود مراجعت نمودند

میر ضیاءالدین مدت هژده سال حکومت

و کامرانی نموده چون اختر بروج اقبال از مشرق

جاه و جلال بافق مغرب زوال رسید ایام شهید بوده

بود که از قضایای الهی چنین جنگی که از رسوم شوم

این شهر بود در بین پدر و پسر او میر اتالیق

جنگی عظیم

همچنین [illegible] مردمان [illegible] [illegible] و [illegible] پسران [illegible] [illegible] را گویند [illegible]

جنگی عظیم برپا شد میرزا انبات هم صاحب شان و عنوان
بود چپنهای حماقت شعار از جانبین باهم در افتادند
و شعلهٔ جنگ افروختند میرزا انبات از بی علمی و
نادانی طرف چپنهای خود را گرفته چپنهای میرزا منادی کن
پدرش را زده پیش کرده شکست داد و میرزا پدرش را
ازین واقعه خون غیرت بجوشیده تیغ از غلاف
برکشیده پسر خود را پیش انداز کرده
و میرزا انبات که پدر خود را بچنین حالت غضب دید گریخته
رفته بخانهٔ قاضی اشرف در آمده سواری گشت
و میرزا همچنان با شمشیر برهنه در تعقیب رسید قاضی خواست که
زبان بشفاعت گشاید و پدر از بی ادبی پسر عفو
نماید تا که خود بی پرده نشود اما از آنرو یکه غضب
میرزا باستیلا کشیده بود و خون وجودش در مادهٔ سودا

جوش کرده چنانچه گفته اند بیت

همانا که بنوشته آتش است ○ با آتش هم از دور دیدن خوش است

چو از خشم خنجر بر افروزد چهر ○ بسوزد خود بر بنیاد مهر

قاضی درین حال از خنجه بیم برگشته شمشیر خنجه کشید بهمان

شمشیر میرزا شربت شهادت چشانید و کشت

و تاریخ ادا ازین لفظ حسب الحال که قاضی بکار درزد

توان یافتن یعنی در سنه ۱۲۳۱ هجری ماتم خانه این دار

فنا را پدرود ساخته مقیم کاشانه بقا گردید و عهد

حکومت فرزندان امیر یادی بیک باتمام رسید

و چون میرزا بابا دید که میرزا

قاضی الله قتل رشید کرد فی الفور از خانه قاضی

بر آمده راه فرار در پیش گرفته به موضع اذگو رفت

امیر پادشاه با فوج از لشکر صد و بستا کوه گرد توقف

رسید

19 Заказ Р-273

رسیده در فیض آباد حاکم شده

سلیمان پسر شاه سلیمان بیگ در جرم حاکم بود او هم
از قلعهٔ جرم سوار نموده بمیر زاده شاه بابات اتفاق شده
هر دو بالای قلعهٔ فیض آباد آمدند و میر پادشاه را محاصره
کردند و بعد از محاصرهٔ بسیار

میر پادشاه باز بجانب پساکوه راه میر گلمیده
بجانب پساکوه باز گشت کرد و فیض آباد را بسلیمان خان
ابن شاه سلیمان بیگ که از میرزاده ملک او بود تسلیم نمود
و چون خود میر پادشاه بصوب پساکوه رفت
اقسقالان فندبر افر ... که بقلعهٔ فیض آباد رفته
رسم ایفای تهنیت مبارکباد و فاتحه خوانی نموده
سلیمان خان را قلعهٔ پدری و بحکومت میراثی تبریک
نمایند و هرگاه میر به انبات از این واقعه خبر یافته

آدم معتمد علیه خود را به نزد سلیمان خان باین مضمون
فرستاده که آقسقالان میر بادشاه را بما روانه سازند
که آنچه خواهد درباره آنها خواهند کرده
میر سلیمان خان از اظهار این معنی زیاده برآشفت که
او را در التماس این امور چه دخل است
و میر و صاحب الاختیار بالاصالة خود مائیم هر خوبی و
بدی که باشد با تعلق دارد میر اتبات هم از وقوف
این مضمون با خود برآشفت و بسر میر سلیمان خان
لشکر خود را مهیا کرده رسید در موضع باز بران
کوه جلغر روبروی شهر فرود آمده یکی از نوکرانش که
زیاده بهادر و مبارز بود نیاز بهادر نام بسر امام قل
چاه آبی از میر رخصت گرفته که رفته از شهر خبر یافته
بیاید چون به پل رسید دید که تخته های پل را گرفته ویران کرده
بودند

بودند و آمام قل مذکور اسپ خود را بالای پل و پرانه
رانده بطرف خشکی گذشته چند نفر را به نیزه زده پریشان
کرد و پنجاه نفر که برای محافظت پل مقرر بودند همه را
پراکنده نمود چون میرزا آبات از قرارگاه خود این
دست بردنی را معاینه کرد در حال با جمله نوکران
خود بیلباره اسپ تاخته لشکر آمد سلیمان خان را
در قلعه محاصره کردند ٥

چون این خبر بمیر پادشاه رسید او هم در حال با نوکران
بسیار آمده در موضع لالی آبه فرود آمد ٥

و میرزا آبات باوازه این خبر حیران شده بناچار
پس گشته بازگو مرجعت نمود ٥

و میر سلیمان خان دید که از عهده کشاکش زورکار
برامدن نمیتواند ناچار فیض آباد را بمیر پادشاه داد

خود سلیمانخان بقلعهٔ جرم رفت ۰

بوده میر بادشاه تدارک لشکر و اسباب خود فراهم نموده بالای آذرکوبی میرزا اتالیق یورش فرموده میرزا نبات هم پای مخاصمت استوار داشته در بین یکدیگر جنگی عظیم واقع شد ۰

و میر بادشاه شکست خورده از راه فرآوزی فرار کرده بجانب بالا کوه رفت ۰

و بعضی از سپاه او نابود شدند باقی همه را برهنه و عریان و بخواری تمام زخم کشته بخانهای خود برگشته در رسیده قرار گرفتند ۰

و بهنگام میرزا نبات بطلوع اختر اقبال رسید بسر رسیده حکمرانی در قلعهٔ پای تخت فیض آباد بمرتبهٔ کلانی رسید میرزا اتالیق که کلان و عمده قوم آق بوری بود او را به جانب

[illegible]

جانب ایله به نزد تورهٔ قلماق فرستاد که از آنجا به
جهت کمک لشکر آورده میر بادر شاه را با ملک صید
و پساکوه دستگیر و خراب سازد هنوز مدت بسیاری
نگذشته بود که لشکر قلماق رسید
و میر بادر شاه با همراهی تمامی مردم در قلعهٔ راغ دشت
مستحکم گردیدند فوج قلماق نیز بسر قلعه تاخت
و تاز آورده غلبه کرده و قلعهٔ راغ دشت را شکستند
و میر بادر شاه بجانب چاه آب فرار کرده رفت
و بقیه مردم را تمام دستگیر و اسیر نمودند
و بعده میر زاده ابابات با سرکردهٔ قلماق بسیار انعام
احسان حسب الاستعداد سلطنت خود کرده هدیه و پیشکش
داده سرکردهٔ قلماق را آزاد کرده
و اما سرکرده قلماق پسر میر میرزاده ابابات را با خود

رفته به نزد غلدانگ جرنگ توقی رهٔ قلماق بایله برد
وآن میربچه هم دران حدود بیمار شده مرد وآن
میربچهٔ متوفا را بدرون باغی که در شهر ایله بود
دفن کرده مقبره ساختند.

دفعهٔ سیوم شاه بوزه خور بیک که برادر میرزا اناتاش
بود از جهت تقسیم و رسد حصهٔ خویش در امور
ملک داری از برادر خود کاهش یافته به نزد لوده
قلماق به شهر ایله رفته استغاثه نموده استمداد
و کمک طلبید فوجی از لشکر قلماق ها همراهی
خود آورد و بعد از ورود این ناحیت از
کوه جلغز تا کوه ریکی خیمه و شامیانه زده فرامد
و میرزا اناتاش را در شهر محاصره نموده مدت
مدید ایستادند و هر روزه جنک و جدل درمابین
میکردند

میکردند و میرزا نبات بالای صفیل و صُفهٔ قلعه که
میدان قلعه بود هر روزه نفیر و نقاره و طبل
به نوا میاآورده

و قلماقان در بالای موضع باز بران صف کشیده
بدینمنوال چند ماه متوالی ضرب کوب درمیان
مینمودند چون کار میرزا نبات رو باستحکام
و قوت رسیده بود از دست قلماق موافق
مُدعا و دلخواه آنها امریکه اورا دستگیر نمایند و یا
قلعه را شکنند بوجه نیامد و میسر نشده

لهذا باچار بنای مصالحه و صلهٔ رحم و برادری را
در بین برادران بهم رسانیده بیکدیگر شان آشتی داده
و این امر مجادله بخوبی فیصله کردنده

و این مراتب قلماقان بسوی ملک خوقند ها عازم شده

براه مور واز دو قراتیکین مراجعت نمودند ولی بسلامتی
بملک خود نتوانستند رفتن چونکه بنا بر سببی
در عرض راه در محالات قراتیکین باان قطاقان
جنگی واقع شده که کل بقتل تاراج میرسند واحدی
از آنها بطرف چین جان سلامت نمیبرده
وبعد ازین واقعه میرزا انبات لعل زغالی تمام
حاکم و فرمان فرمائی پای تخت فیض آباد گردید
و در عهد حکومت او از اشخاص عارف وعابد وعالم
وعامل وکاشف و زاهد اعلم دمشقی وشیخ المشایخ
عارف ربانی که از قوم دیگر زران صاحب کشف وکرامات
وخارق عادات پیشوای همه ورسیده کل آخوند ملا عبد الرحمن
بود که در مدرسه بالاتعلیم علوم ظاهری وباطنی میپرداخت
واز اکابر واصاغر وادانی واعالی همه مطیع ومنقاد
اوبودند

او بودند در علوم ظاهری و باطنی استاد و مرشد خواص عام
بوده و کلید ابواب و فتوح مسلمانان که معاقد امور از
وقایع و سوانح روید او بسبب او علیه الرحمة منحل میشد
گویند که روزی برای امر ضرور آخوند ملا عبد
الرحمان به نزد میر میرزا نبات رفت و دید که یک
شیر شیری در پهلوی میرزا نبات خوابیده است
و پس از آن میر پرسید که باعث چیست که هر ساله
شیران چون سگان چندین بچه میزایند مثل سگان
بسیار نمیشوند سر این امر چه باشد
حضرت ایشان موصی الیه فرمودند که شیران نوع
شیران ظالم ترین درندگان اند و ظالم را در
عمر و زندگانی برکت چندان نمیباشد
و میر میرزا نبات که در ظالمی بحدی رسیده بود و

ازین لطیفه میرزا نبات خیلی متأثر گردید شکست
تمام رویدادش شده

و دیگر از علما و مشاهیر آنوقت و مقتدای کبار
عهد قاضی القضات الاسلام و زبدهٔ خاندان علام
ایشان قاضی ملا میر عابد که در نسب و حسب
هم سید و هم عالم بود و صاحب نام و نشان و در
کلانی و حسن گویا میر ثانی او بود و در همهٔ امور
شریعت و ملت راسخ و استوار بود و مردم
در همه امور رجوع بجناب شان میداشتند و از خوان
نعم احسان شان همه مستفیض و بهره مند میبودند
ایشانهم بنسبت حضرت آخوند ملا عبد الرحمان شاگرد
بوده اند ه

و تمیز میرزا نبات در عهد خود از جنس کله هزار و از همه

هزار

هزار تدارک نموده در مایحتاج سپه خود کرده غیر از یکان
اسب از خود تا آقسقال مقرب که از بخارا و ترکمان
از تجاران میخریدند حاجتشان نمی افتاد بلکه او اسب
و گوسفند و گله و رمه بکابل و یارکند بفروخت میرفت
و از جنس کالا نیات لعل و لاجورد حاصل بسیار بحصول
می پیوست و بآن ظلم و ستم که بحد مبالغه درشت °
از انعام و احسان و خوان نعم الوان او در تحریر بیان
آوردن نمیشود که غالبا بیک انعام دادن آدم را بمرتبهٔ
غنا میرسانید و خلاف امر او را نمودن و همانجا هم هلاک
شدن برابر بود زنان را یارای آن نبود که از خانه بیرون آیند
و یکی از غلامان خود را که بهادر و قابل بود محمد بیک نام °
سپه سالار خود نمودم سررشتهٔ ملک داری و ملک کشائی
بدست او داده بنفس خود مدام در صبح و شام به نشأ عرق.

و مشغول بعیش و نوش شد و دوازده سال کامرانی کرد و در آخر کار
از دست همان غلام نمک حرام از جام شراب تلخ اجل نوشید
معلوم که تخته بیک در ناموس خود چیزی از میر شک
برده مردم را از جهت ظلم و تعدی میر فریفته و متوسلی
خود نموده چون همهٔ مردم از تطاول ایادی جور او متأذی
بودند در انهدام دولت او راضی شدند ۰
روزی آن غلام در خدمت حضرت آخوند ملا محمد الرحمن
در هنگام خلوت چنان بعرض رسانید که بر فرض مردم را
از دست ظالم خلاص نمودن و بعد مفسد و رد درین
باب کوشیدن لازم بوده و ثواب باشد یا نی جناب
ایشان مطلب سائل را دانسته فهمیدند که بامری محتویست
لهذا موافق سوال مبهم جواب بالی الاجمال تقریر فرموده
باینقدر اکتفا نموده که این قدر هم غلام را دانسته
راز

راز از پرده بیرون افتاد والتماس آن نمود که سر او فاش
نسازند و خود هم متعرض این امر نشود و همان شب میرزا را
کشتند و طمع خام او بر آن تعلق گرفته بود که خود میر
و حاکم بالاستقلال گردد و علی الصباح غلام بهمان خام
طمعی بحضور ایشان قاضی آمده بعرض رسانید که حالا حضرت
درباره ما چه صلاح میبینند ایشان قاضی در جواب گفت
زندگانی بسی بهر کس غنیمت است شما را رسید زیاده ازین
امر نیست محال غلام از آنجا که زیرک و فهیم بود حقیقت احوال را
دانسته و با نوکر که دست پرورد های خود بکمال اسب
یراق در انجام بودند فرار را به چترار رفتند و در تاریخ
سنه ۱۱۶۱ یکهزار و یکصد و شصت و یک میر میرزا بات هم ازین
جهان دار زوال فانی بدار البقا رحلت نموده بیرون رفت
آنها از عدم نگهبان رهنمون شده وابسته محبت دنیای دون شدند

در کار دانا عمر ندید فرصتی ○ رخت سفر کشید ازینجا برون شدند
۱۱۶۱ ایالت دستگاه میر بادشاه که در عهد میر میرزا
نبات در صوبجات موضع چاه آب بوده سلیمان
خان را که از جرم برآوردند او نیز در نزد میر بادشاه
رفته بود چون از قضیه هایله رویداد آگاهی یافتند
هر دو باتفاق بار آستگی لشکر خودها عازم شهر
فیض آباد گشتند در راه برادر خورد میر بادشاه می
باسم میر یوسف علیخان نام به برادر کلان عرض نمود
که بهتر ازین مورود بار میسر نمیشود بیا تا سلیمان خان
هم درینجا بکشیم و خود را از کشاکش بسیار و کار
خلاص سازیم تا دیگر خار آزار در ره اقبال ما باز
نماند میر بادشاه ازین جهت رنجیده رفتن طوعا
که پناه باو برده بود و در عالم فتوت و جوانمردی این معنی

مناسب

مناسب احوال خود ندیده

و بعد از جلوس و کامکاری جرم را به سلیمانخان داده
مرخص نمود چون در راه بخاش که جای ییلاق نشین
مالداران ترکیه ست رسید و گله و رمهٔ میرزا ابابات
که در آن چراگاه بود همه را دست برد نمود و بعد از
ورود جرم باد عا همسری و عمل شر و نفاق و بد عهدی
ظاهر ساخته روز بروز اعلان طغیان برادر دیگر
از زنان میرزا ابابات را میر بادشاه به برادر خورد خود
یوسف علیخان داده

و دیگر برادر از مخدرات حرم سرای نام زد شهزاده والا
منزلت امیر کبیر سلطان شاه ست نامزد گوش زد
کرد و بی بی مذکوره مخفیانه به میر سلیمانخان پیام کرده
د میر بدو توقف چند نفر مردمان جرار را شب

بهانه ساخت ولی بی بی از راه آب دزد بر معیاد
رفته با همراهی کسان سلیمان خان با آرزوی مواصلت
او داشته فتح بیگ پادشاه درین باب الحاح
نمود میر سلطانشاه را بجهة التماس و طلب بی بی مذکوره
بجرم نزد سلیمان خان فرستاده که البته از قواعد برادری
رنج و راحت بیکدیگر بسر برده ایم مناسب این نیست در بی
ناموس یکدیگر کوشیم و بعد از آن خوش نشینم نیست
مبادا که فردا ازین چرخ برین ° دگر بازی آید بروی زمین
همان به که روی ماند بجاه ° فلک نیست با هیچکس آشنا
سلیمان خان چون از عزم توجه بیگیم مطلع شد
استقبال نموده آنچه شرایط اعزاز و احترام بود زیاد
کل بعمل رسانیده بجا آورد و آنچه از هدایا و تحایف
نیز تقدیم موجه بهم رسانید ولی بی بی را در عالم ناموس

خفتا

[illegible]

18 Заказ Р-5..

باختیار خود گذاشته که اگر ذره میل برفتن داشته
باشد از جانب ما مرخص است ○ ولیکن بزور دست
بسته دادن را بحکیم سزاوار احوال ما نه بینیم
و نهایت آیین کنده که بر ما نه پسندد ○
و فی الجمله درین باب ارباب عقول بنصایح و موعظهٔ
شافی وافی زبان کشوده نصیحت نمودند ابدا کار
گر نه آمد و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
سلیمان [illegible] [illegible] آورده [illegible] رفت
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بعرض بادشاه

در آنجا بود و با خود عهدی کرد که تا قلعهٔ فیض آباد را نگیرم [illegible]

سر را نیز نگیرم

و بعد از گذشت نه ماه بنا بر دولت خواهی قوم دیگر

که آن قوم از عمدهٔ اقوام شهر بودند از گذر آنها در آمده

در میان خیابان شهر محاربه موقع یافته و ظفر واقع شد

و سلطان خان را شکست داده آواره ساخت

و سلطان خان [illegible]

بود که [illegible] در آمد و [illegible]

[illegible] دولت خواهان

[illegible]

و میر [illegible] از آب آن

رو به [illegible] ار باب و [illegible]

فیض آبادی قبل شدند خصوصاً اینکه میرزا بجانب [illegible]

راه میری

راه سپری داده در همین شدت مرض موت متوجه
پتاکوه گشته در بین راه در موضع نزدیک توریت
جان به جان آفرین سپارید بیت جز بار ندامت
نبود حاصل آمال ما در چه خیالیم و فلک در چه خیال
این واقعه میران از آب نرویه مذکوره را نیز به دریای
در حفض نموده مدت هفت سال سلیمان خان
در قیصر آباد کهنه [illegible] نمود

و یوسف علی خان ثانی در پتاکوه ایستاده [illegible]
از آنجهت که سیاه آب [illegible]
در آنجا [illegible] و از جمله فرزندان میرزا شاه [illegible]
میرزای کلان که میرزا نجم الدین [illegible] دوم میر
شاه سوم میرزا محمد [illegible] چهارم میر [illegible] بازخان
پنجم میرزا مقصود ششم میرزا ابو الفتح شش

شش پسر ایشان باقیماند از میرزای کلان سیدة النساء
نعمت بیگیم کلان دختری بود که آنرا میر سلطان شاه بجهة
پسر خود امیر محمد شاه خواستکاری نموده ۰
میر کلان . میر سلطان شاه ثانی میر میرزای کلان
میر میرزا برهان الدین ثانی میر سلیمان شاه از ان نجابت
واصالت مقام بوجود آمده اند ،
واز میر سلطان شاه بهادر بیک نقل میر قمرۀ بوستان
شاه ثانی امیر محمد شاه و میر عبد الصمد خان
واز میر میرزا محمد حسین دو پسر ماند کلان وفات کرده اند
وفات یافته دیگرش که در تعداد هیچ نیست
واز نورده بازماندگان کسی نمانده است ۰
واز میرزا مقصود میر محمد رضا بیک واز میر
ابو الفتح میر شاه دلیخان قائم مقام مانده اند که
بنابر

بیان حکومت سلطان شاه

بنا بر تفصیل احوال آن نگارش یافته خواهد شد انشاء الله

برین منهج که امارت و ایالت دستگاه امیر سلطان شاه

چون به بیست و چهار سالگی رسید قدم بر تخت حکومت

نهاده دغدغهٔ ملک گیری و سلطنت حکومت روای

یوسف علیخانی را بر پا ساخته تمام خطهٔ بدخشان

و بدخشانات را متصرف گردید و حتی که از حدود

هود تی و زیجه و دخط او زیباک و قطغان کرده

بدینمو حسب که آن امیر امیدت ملالت تخمیر بنا بر مایهٔ خرد

اعتبار که در نهاد و نهاد او ودیعت بود در

آغاز امر دو موقع پیاله آب به دولت روز افزون

عروج نموده فرمان روائی کل گردید نخستین

برادر بزرگ شان میرزای فلان یعنی میرزا برهان

الدین از سر هوشیاری و آگاهی در جبین او بودا

دید و از سر ادب بتعظیم و تکریم او را بجو و لوازم دید
به کلاه او تسلیم نمود و بخلوص نیت در کمال تبعیت
اختیار را بدست او داده در غایت آداب
برخواسته مراسم اکرام او را آنگاه هر بجای آورد
در تبجه جانشینی آبا و اجداد او را باو مبارکباد
[illegible] از زشتی بحر ناید
نموده [illegible]
حققت [illegible] نشان نماید که از [illegible]
[illegible] انحراف [illegible] از فکر
[illegible] باز داشته
[illegible] آثار
طغیان و گردنکشی از وی الشیعو برست
و بعد از اینجا متهدید که بجای نرسید [illegible]
از چاه آب بر سر او کشیده چون حبل المتین [illegible]

سالق

سالی از این شفاعت خوان خود ننمود و لیکن شفاعت
شخصی در باره او قبول نشد و یک یورش او را از
قلعه پساکوه برکنده کرده پساکوه را با التماس برادرش
میرزای کرد باو مفوض داشته استقلال داد و بعد
از چند تا سلیمان خان با آمد و رفت مراسلات و مکاتبات
معین فرموده در عالم انس و مواصلت به تدبیر کوچکی
و مکری را الطاف خویش امیدوار نموده دختر سلیمان خان را
بجهت نامزد ساخته و از ارسال پیشکش او خیال در باره
دارا شدن مشهور نموده حقیقت و ماهیت مردم او دریافته
با دو راکب تدارک خود مسیر کرده به بالای شهر و بیغو آباد آمد
و با عبک و جبال رفته را در قلعه تصرف در آورده حصر
نمود و هرگاه سلیمان خان بیرون آید مردم را استمالت
نموده از اعتبارات مردم دانسته شیخ خود مرسل

تمام بر گشته جز راه فرار بخود مناسب ندید ناعلاج بطرف

جرم رفت ٭

و ابرسلطان شاه هم تعاقب او رفت و در آنجا نیز کارش موفق

مدل خواه نشده بطرف چترار فرار کرد

و آن کرده میکه پچا پی را به نزد او برده بودند همه به تیغ

گذشتند معدوم ساختند ٭

و این هنگام غیر از آب نوریه یعنی غیر از آنطرف آب

همه ملک بسرخ و بیسر شده بپای تخت فیض آباد

جانشین گشت و بعد از انقضای یکسال از سر

میرزا کان سلطان را از [illegible] و غیر زبانه قریب [illegible] در شاه

[illegible] و از [illegible] شاه و شاه دروازه [illegible]

خان و میر زمان و شاه رخ میرزا و سعادت شاه و

سلطان محمود از پسران شاه غریب الله باکمال

اساس و بدبه

و واقعه [illegible] بتاریخ [illegible]

اساس دبدبه بخطه شغنان آمده کمر عناد را با میر سلطانشاه

بربسته امیر هم با فوج بیکران در بالا کوه ایلاق کدب

قول و حوض شیو در مقابل ایشان فرود آمدند ۰

و میرزا احمد بیک نام شغنی را بسر کرده که قشون انبوه

پیش جنگ به موضع زیباغ جوین فرستاده ۰

و از جانب دیگر لشکر شاهان درواز و بسنیده با فوج بدخشان

محاربه و مجادله نموده داشت [illegible] شکست داده

از آنکه مردمان درواز در سایر امور از مردمان بدخشی

در باب جنگ و جدال ماهر و طیار بودند با وجود یکه

اهالی درواز در ولایت ما شاید در سه افزون بودند و در همه

حال با همه کوه و دره و در کوهستان بدخشیان بلد بودیم

و بیشتر و دانا بهتر داشتیم با این قدر مهارت خود

در ملک موروثی خود بخت اقبال یار و دستیار نشده مردمان

دروازه کوی سبقت وسعت بردی از میانشان تنگ و
ناموس شان شکست فلهذا لشکر بدخشیان دوره و
بسیار تر از لشکریان را مع میرزای کلان که امیر
شاهان دروازه شده بودند ۰

و بعد دولت لشکر دروازه امیر سلطان شاه را ملقب بازده ها
تعقیب نموده باز همان واقعهٔ قبل رو داد
کردیدن که سلطان شاه پراکنده شد ۰ و غیر چند کس
معدود که در طول مخالفت و پایه آنها خود را
بفیض آباد رسانیدند بقیه تمام افواج سلطان شاه
دستگیر و تقدیر گشتند ۰

و بعد از ما اراضی واقعه استیلا دیوانی اسلحه و کتب لباس
و غنایم بسیار که منافع افواج شهر دروازه بسیار
اسرا را رخصت دادند مگر میرزای کلان را تنها

باخوف

باخود همراه بدرواز آوردند

و ایلچی امیر سلطان شاه یعنی سلطان اژدهار بنابر طلب میرزا

جناب افضل العلما و ثقة الفضلا فاضل اعظم [illegible] مفتی که نسبت

دامادی [illegible] فدای کلان یعنی [illegible] برهان الدین داشت

با چندین تحفه و هدایا نزد شاهان درواز فرستاده

توقیع [illegible] گردانیده فرستادن میرزا را [illegible] گشت

گردنده

و هنگامی که [illegible] الیه بجای تخت [illegible] دیدار

به [illegible] وارد شد [illegible] الیه

از طرف [illegible] دوست

[illegible] قبول کردند

یکروز [illegible] اعیان

و اشراف فضلا و علما حاضر بودند که [illegible]

فهمایند که مقدمهٔ مباحثهٔ علمیه و دینیه در میان انداخته شود
لهذا مناقشه و مباحثهٔ طویل در بین مفتی و عالمان [illegible]
واقع شده آخر الامر ترجیح و ختم مجلس اثبات مسائل
بنام سفارت پناه ایشان مفتی ملا اعظم آخوند شده
و پس از این مجالس روزی مفتی آخوند باز طلب رخصت
داده‌اند و آدم میرزا [illegible] کلان را از شفقه شاه شاد و روان
نمود و شاه [illegible] قبول [illegible] مسکلت
[illegible] سلطنت شاه و آخوند مفتی را نموده میرزا [illegible]
یعنی میرزا [illegible] را با معیت مفتی آخوند با انواع عزت و حرمت
[illegible] فرموده اوزاد
نمودند و پس از چند روز [illegible] کوهستان
دار و قلعه [illegible] باز گشته [illegible] امیر [illegible]
شاه مشرف گشته فرزند شاد و ان [illegible] بعد ازان

ایلچ

از این روزها ابتدا کرده با مور مملکت داری پرداخته
روز بروز ترقی و تزاید صولت و حکومت بر زیاده گردید
و در معموری و آبادانی و ترقی رفاهیت حال فقرا و
مملکت کوشیده جمله ویرانه‌ها رو بآبادانی نهاد و روز
بروز شهرت نیکنامی و سخاوت و کرم غریب النوازی و رعیت
پروری او گوشزد اطراف و جوانب گردیدم همه اهالی
مملکت چه از دور و چه از نزدیک چه از بیگانه و چه از خویش
همه مراقب این دولتمند شاه شده آفرین تحسین
خوان گردیده‌اند

در عرض اینها داد آن ابد هر عالم دقیق از دانای علوم مراد
و هر هنرمندیکه بهر نوع هنر هنرمند باشند و هر صنعتی
بکدام نوع کارها که اسباب ترقی ملک باشد و در دی کاری
کری بکند همه آنها علی قدر مقدور مساعدت حالشان را

بکرد آنچه لازمهٔ [illegible] و کمک مردم بود معاونت میکرد تا کوشش
کردن اسباب آبادانی مملکت را بعمل آورده شهرت و
شان و شوکت کردند و همه ایام مملکت ایشان اکبر
صغیر و کبیر از دهاقین و از بادیه نشین در حسب
حرفت و هنر و چه از فقرا و جیش لشکری در کمال رفاه
و ممنون آسوده حالی و ترقی رفتار نموده برکت نعمت
و کثرت مال [illegible] شادان و فرحان
در ظل مرحمت [illegible] سلطان شاد بودند ٠
و هم در [illegible] جمیع بندرات و [illegible] را
تعمیر و تجدید [illegible] نموده آبادان
کردند و از [illegible] شامیانه
و خرگاه جهت [illegible] سراپرده های
گوناگون طیار و مهیا کرده [illegible] کردند

و در اکثر دو

در اکثر اوقات در باغ چهار چمن بعیش و نوش و ذوق و شوق بسر میبرند

در انواع لعب سرمستی و عشرت و باده نوشی و نغمه سرائی

در بزم ... لاله رخان و پری‌وشان و اشخاص خوش

الحان از صحبت ... ایشان اند در آن حلقه

دل ... و آشکارا ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برادر ... شد بخت ... دولت قرین

[illegible]

[illegible]

نسب را بجانب اقبال و جاه منتسب کرده بود از بهر شاه

زهی مکه داشت او برین شاهباز نظر بزرین [illegible] آورده

در سنه [illegible] دو برادران از سادات عظام از جمله نبیره

زادها قلماق کاشغری که [illegible] آباء [illegible]

دیار بوده اند و بهمان نسبت و بزرگواری پیشوا

و مقتدای آن نواحات بوده اند چون [illegible] دولت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] پادشاهی از خاقان چین [illegible]

[illegible]

17 Заказ Р-273

وفارغ البال بهکیزند عمر خود را بالعیش و عشرت بسر بردند
و هرگاه ادعاء کلانی و استقلال در سر شان افتاده
و باده غرور دماغ شانرا بران آورد که پای متابعت
از سبیل اطاعت کشیدند یا از حد اندازه بیرون شدند
شهنشاه چین بار بار گوشمال تادیب ایشان لهذا بیکدسته
سپاه خطایی مقرر بدفع شانان فرموده
تا یکسال کار روزار نموده بدر آمد سال دوم دو چند
سپاه دیگر از چین آمدند با اینها نیز قتال و جدال نموده خودرا
از دست ندادند و پای مردانگی استوار داشته و
دود دمار از نهاد روزگار کفار اشرار چین بر آورده
و مردانه کوشش کرده اند اما بدر کردن از جنگل و
نیستان چیزی کام کردن نتوانست از بسکه افواج
چین بسیار بودند و سال سوم دریای ذخایر

از لشکر بیشمار ازان دار الحرب بیکبار باستیصال اینها
معین گردیده فوج فوج رسیدن گرفته ازانجا که مجال
مقاومت را محال دیده با مقدار دوازده هزار تنه
یعنی خانه وار از مردان کار مبارزت شعار که از جمله ملازمان
بودند با همراهی خود ها گرفته شهر یارکند را تاراج
نموده رو باین دیار نهادند در راه هر چیزی که می
یافتند دست برد نموده غنیمت می پنداشتند
ده هزار تنه یعنی خانه وار از ایشان بسمت نهانی
ممالک خوقند افتادند یعنی رفتند ○
و سه هزار نفر که بقیه همراه شانان مانده مذکوران
از راه پامیر براه شغنان روی به بدخشان آوردند
چون به شیوه رسیدند خبر واقعه آمدن خواجگان را
بسمع امیر سلطان شاه رسانیدند ○

امیر سلطانشاه بجهة آنکه با خواجگان فراری در نسب و حسب
متحد الاصل و نژاد بودند و از تعدی و استیلاء کفار
آواره ابن سبیل و دیار گردیده مسافر و واجب الاکرام
و التعظیم بودند لهذا اعزاز و اکرام ایشانرا لازم
دیده بود و ایشانان در صوبهٔ ارغنج خواه استقبالاً
باستقبال مهمانان فرموده که دلجوئی و مواسات
ایشانرا با حسن وجه بجا آورند.
ولاکن از لشکر اد باشی بی باشیان در موضع ارغنج
خواه چیزی از مال و اسب مردم ضبط نموده صاحبان
مال که بنا بر اتلاف اموال ایشان طاقت نه آورده صورت
حال لشکر باشیانرا براه عریضه داری بخواجگان رسانیدند
ولاکن خواجگان عرض فقرا را گوش نکردند و از استماع
این واقعه دل امیر سلطانشاه متغیر گردید با وجود

آن میرزای کلان یعنی میرزا برهان الدین را به پیشواز فرستاده
و خود میر در آب جوزگون بنا بر اکرام و تعظیم مهمانی
استقبال نموده و اخوردی کرده تا بالای قلعهٔ
زغیرچر آمده بمنزل خود مراجعت فرموده خواجها
در آن جا صف کشیده و شامیانه و خرگاه و خیمهٔ خودها
استوار کرده و در شهر چشم خریدار و بتامل بسیار
نگاه کرده داعیهٔ آن در خاطر شان افتاد که اگر توانند
گزندی بمیر سلطانشاه رسانند و این ملک را به
خودها به غنیمت گرفته ما که متصرف بدخشان
گردند بلی خواجگان دارای سه هزار سوار جرار
از مردان کار در ملازمت خود طیار داشتند که
هر کدام رو به روی شیر نر میجنگیدند و از هجوم
آوردن و قربان شدن باکی نمیداشتند

دلو کرشانی

دنوکرانشان پیرامون ایشان پر در بافته منتظر و
ایماء اشاره و فرمان میبودند از چاشت تا وقت
آخر پیشین در قلعهٔ زغیرچی بموقفهای خود توقف
نموده تا کوچ و بنه های آنها بتمامی در حوالی آستانه
حضرت ابوالمعروف چادر و خیمه زده فرود آمدند آن
زمان ایشانهم سواری نموده در بارگاهِ خود ها نزول
ساختند امیر سلطانشاه در عالم انسانیت و مروت
آدمیت برسم مهمانی ضیافت ملوکانه فرموده علی
الصباح میرزای کلان را بطلب ایشان مرسول ساخت
و خواجکان بدربار عالی آمدن را از جملهٔ ننگ و عار شمرده نیامدند
ازین جهت خاطر امیر سلطانشاه زیاده کدورت
پذیرفته برآشفت و از فهم کمعقلان ایشان بخود فهمید ایشان
از وقت بامداد کوچ و بنه را از سر کوتل عبور نموده

خواجه کلان را که در حکومت دخلی نداشت بر

فاتحه خواندی به پیش امیر فرستاده امیر او را در قلعه

از جهت استنکاف برادرش نگه داشت

و خواجهٔ خورد با شاگرد پیشه کان شان بلب کنده از

بالا تا پایان صف کشیده تنها ز دیگر استاده چون

دانست که بنه و بعضی خانواده و اهل و عیال از کوتل

گذشته بیکتر لی رسیده اند آن زمان عازم

گردیده راه قافلهٔ خویش پیش گرفت لشکریان او

در حین عبور کوچ و بنه از کوتل کار در مردم ترکیه را

از ردی دست لای آبه هر چه یافتند بخود

بردند و ازین دست درازی شان امیر را در

عالم غیرت و غضب بر خاطر مستولی گشت بامدادان که

ایشان متوجه از کوتل شدند امیر هم در عقب افتاده

در دشت

[illegible]

[illegible]

در دشت ارگو باهمدیگر مقابل افتاده مقاتلهٔ عظیم برپا
کرده زد و کشت بسیاری کردند که شاعر میگوید ○

بدخشی هزبران درنده خوی ○ ربوده ز شیران درنده گوی
درخشیده فتح از سپهر برین ○ بنام امیر بدخشان زمین ○

والحاصل در ظرف دو سه ساعت مقابله و مقاتله افواج
خواجگان تاب آور بدخشیان نشده رو بگریز نهاده
بالکل انجام سرانجام خواجگان چه از گنج و زر و گوهر
و اموال و اجناس نفیس و متاع گران بها که بسرکار
عالی اختصاص داشت تمام مخصوص امیر روشن ضمیر
سلطان شاه گردید و بیشتر از آن بود که منشی دفتر
نویس سریع الرقم عدد آنها را در سلک تحریر ثبت حساب
و کتاب نماید چنانکه شاعر متعلق آن گوید ○

ز اطلس ز مخمل شتر بارها ○ جواهر ثمین زر بخروارها ○

متاع گرانمایه از جنس هنش ؛ که تا دید چشم کس از جن و انس
زهر چیز کش نام بردن توان ؛ روان شد ازان کاروان کاروان
شنید آنرا از سوداگران بجیده ؛ بدرگاه سلطانت شاه محمد

القصه سه هزار بنه از مردم قلماق و کاشغری بیکبار
اورده ساکن شهر فیض آباد گردانیده ازان وقت
اساسه دبدبهٔ ایالت و بزرگی امیر محمد بمبالغه رسیده
سه هزار سوار خونخوار با طمطراق تاکمان و صداق از جوانان
قبچاق مکمل از یتیماق در رکاب ظفر انتساب تیار
و مهیا آن قوم سرمست باده پرست از روز تا
شب مقیدهای نوش مشغول جوش و خروش بودند ؛

و اهالی شهر فیض آباد بود و دین ها نقش کدورت و خفقان
از حاشیهٔ لوح خاطر پاک زدوده بوفق طبایع الظریفان
و جوانان رعنا و آغاچکان یعنی جوان زنان زیبا مدام

سرگرم

سرگرم بزم وصحبت بوده و امیر سلطان شاه نیز در خلا و ملا
در صدد بهمین خیال وسودا بود

باقلباق

و از جملهٔ جوانان نامی قلماق باقلباق مرصع کمر زرین
و جواهر آگین قریب سه صد کس از عمدهٔ اشراف قوم
از امثال اسلام بیک و توکل بیک و فرغو میرزا
اینکیش بیک دلبه جبان بالتو جبان جرغلان
بازونک وغیرهم از قوم قلماق و عبد الخالق بیک
عثمان بیک نیاز بیک عبد الرحیم بیک محمد امین بیک
و شکور بیک عبد الرزاق بیک یعقوب بیک و
عنایت بیک و امثال اینها از قوم کاشغری و از
محرم بچه های زلف و کاکل دار که در معرکهٔ امیر امتیاز
یافته عبد الکریم عبد الرحمان یعقوب جان تنگری بردی
بول اسلام خواجمیار لاچین بورنجی و اقران اینها که

تحریر یافت موجب طول کلام است   و الحمد که خدایان
قوش شکر بست در هنر شکار میر شکاری بشرف عزت
و اختیار امیر کامکار رسیدند ۰
دیگر سلام مبارک داد خواه که بخوش کرد نظر والا که امیر
بین الاقران شرف امتیاز یافته برتبهٔ سپه سالاری
سرافراز گردید ۰
چون دبدبه و شعشعهٔ دولت ترقی افزود بدینگونه استقلال
و تقویت صولت و سرپنجهٔ بازوی امیر پذیرفت هنگام
ادعای آن شد که دغدغه و دبدبهٔ آبای کرام و اجداد عظام
را رونق و انتظام داده اعلام ظفر و اهتمام را به تسخیر ولایت
قطغان که طرف مردم بدخشان واز اصل معاند
ایشانند در جنبش درآورد تا دود دمار از دماغ
بادیه نشینان قمیز مست برآورده تابع و منقاد نمایند

و برین

بعد از فتح ضمیمه کردن ولایت بلخ

و برین نیت کمر همت بر بسته سلاح مردانگی پوشیده

توکل بر خدا کرده بر جای واثق و امید صادق از خداوند

بنده پرور کرده یورش فرموده

فتح دوم در مضامین یورش سپهر اساس سلطانشاه بشهر و حدود

قطغانیه با انبوه افواج بدخشان و با فوج دریا موج جوانان قلماق

کانسوی [illegible] با قوت شاهی همه را از جهت مکمل

چه از طعام و چه از آذوقه و علوفه [illegible] ابجا

آورده [illegible] در خدمت [illegible] با غنیمت فراوان

از [illegible] قطغانیه [illegible] بیشکی از طوایف

مناسب در خدمت بوده [illegible] همه را از سر نو انعام

خلعت داده در رکاب ظفر انتساب بادشاهی پیش جنگی

و دعوا طلب آباد و تیار ساخته منازل و مراحل را زنگ

رونق داده در تالقان فرود آمده مدت شش ماه

قلعه را قبل محاصره کرده و گرفته بیکی از دولت خواهان
خود را داده و از آنجا بطرف اشکمش عبور فرموده
و هرچه که از دشمنان سرکش و معانده در آن ولایت
رو پیدا میشد همه را گوشمال تادیب میداد و بعد از
تصرف آن قرا باب بنگی که موضعیست نزدیک قندز
در همان موضع فرود آمده قلعهٔ بنهایت استحکام
بنا نهاده قندز را همچون سیاهی مردمک در چشم
تنگ ازبکان در قید محاصره کشید ❀

و قباد خان قوت [illegible] که از حاکمان عالی قدر و بهادران
نامدار بود اندر قلعهٔ قندز متحصن شد که به جنگ قندز را فتح
باشد و خود را قباد خان بنوعی بر پا داشته مدت دراز
بدین نسق رنجیده گاهی خرسند و ار جمند میرفت و گاهی
بفرحت و سرور مراجعت میفرمود چنانکه گوینده میگوید

[illegible] همین است [illegible] بالا خرابه [illegible] و [illegible] از آنجا [illegible] بر سلطان [illegible] ۱۲

همین است بازیچهٔ خسروان | چنین کرده و میکنند سروران
بصید آزمائی که آرد بچنگ | به از شیر خوابیده روباه لنگ
چو فردا بود در روز ناموس و نام | تن آسوده کی باشد آنجا مرام
چنان رو بسوی خصم در رزمگاه | که یا سر نهی یا ستانی کلاه
ز دنیا غرض نام نیکست و بس | چه به زانکه نامی بماند ز کس
بمردی گرت نام گردد بلند | از آن نام نیکو شوی بهره مند
اگر اژدها باشد از شرزه شیر | سوی آدمیزاده باید دلیر
نترسی ز غوغای میدان مست | که آن آستینی ست فالی ز دست

سوم فتح ملک ارغ شاه یادگار حاکم راغ

ساکن قلعهٔ یادان چون از قدیم الایام صوبه راغ که
دربین شاهان ملک درواز و میران ملک بدخشان
در حین غلبه و استیلاء هر کدام طرف بهمان طرف تابع
و خراج گذار گردیده معاملات رعیته که را انجام آوردند

[illegible]

ولی هنگامیکه بنا بر غلبهٔ دروازیان صوبهٔ ملک راغ را
بحکام و شاهان درواز تعاملات عادت چنین
بود که هر خانه سالی یک تنکه و هر باز و شنقار و
چرغ و شاهین که صیادان راغ بحیله دستگیر میکردند
بقلعهٔ دروازیان لشهرخم میدادند.
و همچنین بر غلبهٔ بدخشیان راغیها بهمنوال خراجگذار بودند
و مهر سلطانشاه از کمال قوت و شجاعت تکمیل سپاه
به نیروی بخت و اقبال شاه یادگار از شاه درواز
ترک تابعیت نموده استقبال روآوری مگسیر سلطانی
نموده فقط از حکومت خانه درواز روگردان گشته
رابطهٔ قدیمه را شاه یادگار برهم زد.
از نخبت حاکمان درواز که در شهرخم در قلعه
بحکومت کلی مستقیم بعد مضراب خان بوده و در

تدبیر

دربند ببر کار خود افتاده که نوعی کرده شاه یادکار را بحیله
دستگیر کرده گوشمالی باو بوجه بد دهد که بعبرت احوال
او مردیگران را پند باشد ۰

لهذا مضراب خان که مردی بود قوی هیکل و شیر
چنگال و در معرکه و میدان با صول قدیم بهادر و عالم
بود خصوصاً در مهارت نیزه و شمشیر چه پیاده و چه
در سواره که هنرمندی تام داشت و کسی هم از نیزه
دستان و کمان کشان و نیزه و کمان او را بکار
بردن و کمان کشیدن از عهده برنمی آمدند ۰

و در امر مسئله راغ مضراب خان با همراهی برادران
از امثال شیر دروازخان و شیر منصورخان و غیرهم که سابق
ازین ذکر یافته اند از سرحد دروازه تمضا تا راغ تا
و دخ آب و سیلاب نزول نموده آدم معتمد در بین مانده

[illegible]

که بشاه یادگار رسید و او را دیدند به مصالح خود تابع سازند
شاه یادگار از سر نادانی که سرحد و قیشلاق بعد از قلعه خود
برآمده برسم سیر و تفرج بجانب بزراغ رفته
و دروازه بان که از قدیم در فنون علوم سیاسی و سپاهی
گری معروف و مشهور اطراف و جوانب هستند شبا شب
ببالای قلعه بادان عوض هجوم و نردبان گذاشته قلعه را
گرفتند و قلعه دار را مع مردمان معتمد که در قلعهٔ
زراغ بودند در بند و زنجیر کشیدند ۰
و شاه یادگار نیز از سر فتح دلیلو دیگر آدم مانده که
به وهم اندیشه و هراس آمده مارا دید تا که قلعه و ملک اوا
باو بازپس بدهیم و آن ساده لوح بفریب او فریفته گردیده
بحضور حضرت آن حاضر شدن همان امر بقید و زنجیرش
کرد که انتقام سابقه را از وی باحسن وجه بگیرد ۰

بعون

16 Заказ Р-273

چون اینخبر بسمع سلطانشه رسید لشکر فراوان از
ترک تاجیک اوزبک و قطغان مهیا کرده بزدوی بالا
قلعه یاوان بحرب درواز یان رسیده از جانب تنگان
شب باده که بند بیست تند صف صف شده بالا قلعه فرود
آمدند چنانکه شاعر گوید ٭
فرود آمد از کوه سیلاب تیز ٭ که آن پیش او کوه کردی گریز
چون دروازی دید خشم باهمدیگر محاربه و مقاتله کردند
و دروازیان خود را بقلعه یاوان محصور کردند
و امیر سلطانشاه مظفرانه بجز سندی تام در موضع مرج
رو بروی قلعه یاوان نزول کرده و شبانگاه بمشورت
بعض خواص خدمت حضرت مصلحت چنان دیدند که البته
دروازیان ضرب کوب بسیار دیده اند اکنون ما را باید که
از اینجا قدری بکناره رویم تا اینکه دروازیان راه گریز

خودها را خالی یافته ناچار برآمده بطرف دروازه گریزند که
مجال استقامت آنها بسی محال است ه

پس امیر بنا بر مصلحت خاصان خود از موضع مرج برآمده
متوجه موضع دوزنگ شد یعنی برای خالی ساختن
راه دروازیان بعقبیت گشت

چون هنگام سحر دروازیان رسیدند از اخبار جاها
یافتند و لشکرهای داری راغ از جانب امیر که
در روی یاوران قلعه پابند امیر ایستاده و از پس
گشته رفتن امیر خبر انه بر جای تمکین ایستاده و فقلانه
از دست دروازیان بقتل رسیدند

چون امیر سلطانشاه دید که دروازیان اختیار دیگر کت
برگشته رفتن ندارند قلعه در موضع زو انداخته
در قبل محاصره آنها سخت کوشیدند لشکر بسیار با کرد

نامدار

نامدار مقرر فرموده ازین بهار تا ... آیند . محمد بن
ایشان کوشیدند و چون ایام سه ماه بایکبر باشد از طرف
بدخشان بالای قلعهٔ یاوان بمقابلهٔ شا ... ع دروازه — لشکر سپاه
آمده فرود آمدند و صدد مقاتله و محاربه کوشیدند
همچنانکه شاعری درینباب سخن گفته بیت

دران سنگلاخ بهم برزدند ٥ بهم تیغ و خنجر خوش برابر زدند
قضا داده درواز یاد گریز ٥ ثباتی نبود دران رستخیز
یلی نامور نیز مضراب شاه ٥ چو دیدی هجوم ... خشم سپاه
چنان کردی از جا یکی بازگشت ٥ که تنها ز قلب سپه ...
گرفتی چو نیزه بدست آنچنان ٥ نماندی بالای زین ... سوار
چنین گاه در جنگ دگر گریز ٥ بردن کرد قومی ... رستخیز

[illegible]

حاصل مطلب دست ... سلطنت ... کرده قدر
بیک ... بلند برآمد در پی کار وزاری بود که مضراب شاه

بزیر آمده رو بطرف کشید خرم که عباره نفس های حکومت
در دارست مراجعت نمودند
و درهمین مراتب بملک زراع بقلعه یادان یادگار شاه
حاکم گردید امیر بدخشان بخاطر جمعی تمام بقلعه فیض آباد
مراجعت نمود
فتح چهارم سراپای حدود و لواقعات الکای — فتح ملک ضرورت
عشرت فاتح چترار که یک قسم از ممالک داردستان
میر سلطان شاه ادعای آن نموده اگر ایزد برحق ظفر مآب
فال من بیند خطه ملک چترار را بجنگ تسخیر آوردم ۰
محل وقوع حادثه و منظم آن آنست و در تاریخ سنه ۱۴۵
بوقوع آمده که دران مدت بقلع و قمع اهل شیعه
شنیعه باطلیه اسماعیلیه که اندر ممالک بدخشان و
چترار است سلطان شاه عزم جزم نموده که همه

آنها را

آنهارا در ضبط و شکنجه در آورده درست نماید
و دران باب اندیشهٔ مملکت کبری ملاحظه بکار میبرد
اتفاقاً معز الدین خان باجوری با دو نفر پسر خود
از منصور مظفر خان و محمود خان و جماعهٔ از سرکردگان
قوم افغان از مومند و سالارزائی از ملک خود ها
برآمده فراراً بملک چترار رسیده و از چترار باوفاء
کلانی امیر متوجه فیض آباد گردیده آمده بملاقات امیر
نایل گردیدند ۰

و امیر هم درین مورد از آمدن مسافران ارجمند
زیاده خورسند شد و اندیشهٔ که در دل عالی خطور یافته
بود با او در میان نهاد زیرا که مردم افاغنه بیشتر از غایت
شناسای معظم الیه مذکور بخاطر خواهی امیر
بهمگی صدق و راستی در آمده اذعان این امر

یعنی جماعت خلق موج زن [illegible]

نموده امیر بعد از انعام و اکرام اورا با فوج گران از لشکر

خود بران داشته که بعد از نزول حضرت زیباک پیش

رفته و خود بعد از رخصت [?] و واقعه متعقب سواری نماید

و پسر کلان خان مذکور را منصور علیخان باخود نگاه دارد

و همین صلاح را خان مذکور از امیر پسندیده

محاسکر را از سر دره دوغان تا پایان حدود [illegible]ستان

و قرای قطغان بجمع آوری قشون فرموده از هر

جانب فوج فوج امداد گرفتند بعد از اجتماع

عساکر رایات دریا بر ابتدائی زیب و زینت آورده

بغرند تا زحش را زین کنند ... دم اندر دم نای زرین زنند

تموج دریای قشون نصرت مشحون متوجه گردیده در قصبه

زیباک فرود آمده خان مذکور را با موکب قوی روانه نموده

از راه کوتل دوراه و کوتل نقصان پیش روانه نموده به

مجرد عبور لشکر بدیار (چترار) . از موضع (شغنت) تا قلعه
پای تخت همه مفتوح گشت چون این خبر بسمع عالی
رسید پسر عزالدین خان مذکور را کما ینبغی بانعام و لطف
احسان ممتاز ساخته بیکباره که بلا توقف و اهمال
لاهور شد چون بپای تخت (چترار) نزول ارزانی
فرمود از سرحد محدود ملک مذکور تا پایان (دراش)
همه اهمچون ماهیها بیدست و پا دگرگون سفندان
مانده برجا در طور اقبال و شیخ اجلال در گشتید (توری
کوب) تا (موری کوب) و نواح مستوج جنس
با هالی انتما گرفته متواری شده که زانیر از هر برج کوه
کنار یافته و سرکردگان و باشکریان قیشلاق به
قیشلاق فرامده اسیران را در حضور حضه جمع مینمودند
و مدت شش ماه بدین نسق بنای نوشتن در باب تین

عشرتخانهٔ مذکور بسر بردند و هر کس بطور خود غلامان
خوبرو و کنیزکان سنبل موی را بخود آراسته همه وقت
به بزم صحبت پرداخته در طرب را بخود مفتوح داشتند
چنانکه شاعری درین باب میگوید ○
بهر خانه بزمی بیاراستند · بخوشنایی نوشی بپرداختند
و آنچه از خمس اسیران را مستثنی کردند و مخصص
و مخصوص در رسید میر سلطانشاه بحساب سه هزار
نفر غلام بچه و جاریه کان بودند و مجموع اسیران
در قید حساب آمده و ظاهرا در عدد در آمد پانزده
هزار بودند و غیر از آن اسیران که در پنهانی
بود در نظر دفترنویس نیامدند و اینمقدار شمار
رفت و فراخور عزت و وقار سرکردگان و مقربان
انعامی از حصهٔ سرکار عالی درباره هر کدام صدور یافت

وبعد

و بعد از انقضای شش ماه میر سلطان شاه از طرف
خود شخصی را در قلعهٔ چترار منصوب نموده و خود بفتح
نصرت تمام متوجه ملک بدخشان گردید و معدودی اهل
نفر غلام و کنیزک در وجه قلمانه یعنی حق القلم بمیرزا عبد[illegible]
و میرزا عندلیب داده و زیاده بر آنکه قبل برین رسید خودها
گرفته بودند آنگاه که امیر عالی مظفر و منصور وارد حدود
بدخشان گردید اهالی ولایت بدخشان رسم استقبال
پای اندازی کرده بدین مضمون بلسان نغمه ها متشکراً
ترنم سازی امیر کبیر مرحبا و خوش آمدی نموده گفتند
جانهای ما فدای تو جانانا خوش آمدی ° با فتح رفته آمده سلطان خوش آمدی
بیتو مبا صفحهٔ اوراق روزگار طغرای دستان بدخشان خوش آمدی ·
و از الجمله بهادران و بعض از غلامان از امثال نیاز محمد بهادر
و غریب محب و کرک علی لیشال و نور علی پیشخدمت

داد نیه پیادل دغیرهم که بجنس قابلیت ممتاز بود در
بین اقران و امثال بعزت و امتیاز رسید و هریک
صاحب ملک و مال قلعه گشتند.
اهمن که بغارتش ناشده. فی الحال بصورت هلاک شد

واقعه پنجم دستگیر نمودن

لشکر یغماگران ختلان (کولاب) از ماوراء النهر
در تاریخ ۱۱۰۲ بود که از دریای جیحون مردمان لشکری مه ۱۱۰۲
دغیر لشکری یعنی کولابیان عبور نموده از هر رهگذر هر که
باشد گذشتند و فوج فوج میرسیدند دست درازی کرده می
در ملک چاه آب و نیکی چه بال و مواشی اهالی آنجا تالان
و یغما و تاراج پیش گرفتند و امیر سلطان شاه درین
امر متأثر شده امیر در صدد استیصال دفع و
گوشمالی آنها شد بنابرین درین خصوص جواسیس

مستبصران

مستبصران از دولت خواهان قطغان معین داشته که
هرگاه که انبوه بسیاری از یغما و غارتگران تابعه قطغان
یعنی کولابیان عزم تاراج و یغماگری اینجانب نمایند خبر واقعه از دور
تر بیشتر بما رسانند که شاید به تنبیه و تادیب رسانیده
شوند پس بوقوف اینکه الحال از جد و جد عاقبت هیچ بنده
یا بنده بود یکی از نزدیکان اندیار که از صلاح آنها خبر
دار بود بخدمت سلطان شجاعت رسیده نمود که در
این دو سه روز البته متعرض شوند که فوج قوی از یغماجیان
و غارتگران متحدان اتفاق کرده بسر پایهٔ آب و نیکی قلعه
و فلیان از آب عبور کرده خواهند رسیده
امیر از قلعهٔ فیض آباد بلشکر طیار دار شکار پیشه گان
و حضار بلا توقف سوار شده وقت نماز خفتن از
بیرون رستاق بیک کهی شه ایلغار کرده ایستادند

و نیمه شب بود که خود را بموضع خواجه جرغاتو رسانید و بالای
پشته که در آنجاست فرود آمد و علی الصباح که سفیده
دم بود نیمهٔ لشکر یغماگران کولاب (ختلان) پایان
تر از خواجه جرغاتو استاده نیمه دیگر قریب چهارصد سوار
از شاهراه کلان میان دلهٔ تکتنچ باد و حدود خلیان
گذشته بتمام طمع مال مواشی اندکی توقف نموده استادند
چون کسان امیر بفرموده عالی راهها را گرفته بودند گرد
بودند و هیچ اثری از آدم و مال پیدا نشد چون دانستند که
روز روشن شد و کار برسوائی میکشد ناچار پس گشتند
و از ینطرف امیر سلطانشاه فرمان داد و ختلانیان را
تعاقب کرده رسیده زد و کوفت بسیار کرده دو صد نفر
ختلانی بقتل رسید و ده مقصه سر اسب و چه تعداد
کمان و زره و نیزه و شمشیر بادلجه دستگیر گردید که
شاعر گوید

[illegible]

شاعر گوید بدینمضمون که بد گفته است

قلیلی ازان نیمه کا دل پرید ⁰ دگر جمله کم را سر از تن برید ⁰
ز اسپ و سلاح بدست آمدش بیقصد ⁰ کمان و زره نیزه بیش از عدد ⁰
دو صد کله مرد نامی به تیغ ⁰ برید شد از رهزنان بیدریغ ⁰

درین کار و زار و گیر و دار بمقدار دو روز بسر برده پس از اتمام این امر بطرف مشهد سفر کرده بیت

بفرمود بر پشته اندیار ⁰ امیر آنچ دو صد کله را منار ⁰

پس بسلامت بمشهد رسید بقلعهٔ نصرت آباد نزول اجلال با تجمل اقبال فرمود

نصرت آباد نام قلعه ایست که امیر بعد از تسخیر طالقان و قرای قطغان در موضعیکه دیرا مشهد نام است باستحکام مردم سرای بنا فرموده در نهایت فراخی و وسعت درانجا

مقدار شش هزار خانه بهم رسانید ودران عمارتی
به خود تعمیر فرموده بود و بران جای بازار دکاکین
برپا کرده بآبادانی آنجا همت نموده
و بسیار ترین اوقات بجهة مصالح امور مملکت
او زبکیه در آنجا میبود زیرا که از اعتدال هوا و وفور
صید و شکار بنابر ذوق سندی امیر خود با افواج
خاصه در آنجا بسر میبرد
و این چنین در موضع دریون قلعهٔ انداخته و تعمیرات
دلکش نموده هنگام شکار صید بودنه (بلیدار چین
اکثر اوقات در آنجا سکونت مینمود
دیگر از نوادر ان روزگار بخصوص این دیار در آن
دولت عالی تبار چند نفر اشخاص نام دار اشراف
احرار و عالمان ذوالاحتساب به تحریر می آید که درین

اطراف

اطراف عالم و اشراف بنی آدم بخصوص هیچکدام از حکام عالی
مقام موجود و میسر نبود
الحمد دو نفر عزیز کریم النفس که هر یک بنعوت تخلقوا
باخلاق الله موصوف و بشمایل رجال لا تلهیهم
تجارة و لا بیع عن ذکر الله معروف اوّل عالم و
عارف ربانی کامل و کاشف حقانی متورع پرهیزگار
ایشان مولوی عبد الجبار قدس سره که تحصیل علوم
ظاهری در لاهور هند نموده بود در نسبت
حضرت بیعت در خدمت حضرت حاجی محمّد
امین لاهوری کرده و باجازه ارشاد رسیده در
فیض آباد بدخشان در مدرسهٔ بالائی بوده
اکبر نجه منشان زیاده محب و مخلص بوده و در هر
امریکه شان حاطر خواهی مینمودند خلاف آن بوجود

نماز آمد تا وقت چاشت بمراقبه اشتغال داشته بعده
بتدریس علوم میپرداخت و مدام در ریاضت
و مجاهده بودند و در ایام عیدها بدزم آمد فاتحه خواندی
به نزد امیر میرفت بیکی یابوی سوار شده که آن یابو
بصد تازیانه بزور از جای پای میراند و باطراف
زیر رکاب عالم مذکور هر وقت بمقدار پنجاه نفر عالمان
صاحب علم دستار میبودند و روزهای جمعه بعد
از نماز بذکر جهر امر اشتغال مینمودند
دویم سید السادات الفخام و سلالة الاولیا کرام ایشان
میر غیاث الدین قدس سره که ایشان در هندستان در خدمت
شاه معصوم ولی برده الله مضجعه تحصیل احوال باطنی کرده اجازه
و ارشاد یافته و از برای حج بزیارت حرمین الشریفین رفته
در راه بسبب استیلای جذبه بایشان مستولی بود مدت

شش

15 Заказ P-273

شش ماه در بر مجنون افتاده بی زاد و راحله بنابر غلبهٔ
احوال دران بیابان بود و در ایام دولت سلطان شاه
دارد شهر فیض اباد کردیه خود یکی از سادات
کبار این دیار بودند روزهاء دوشنبه و جمعه بدکر
جهر اجازه میدادند و قریب چهارصد قلندر در
خدمت شان بود و قلندر بچه کان خوش الحان
زمزمه دلنواز که از حنجرهٔ حلقوم میکشیدند دلهای کردبیان
عرش معلی را میبردند و ایشان لباس فاخر میپوشیدند
و اکر کلاه و جبه میکردند از شالهای کران بهاء
کشمیر کلاه و ژنده میساختند و باسپ خوب سوار
میشدند و هرگاه که بر نزد میرفتند بهمان شیوهٔ
قلندری با قلندر بچکان خوش اواز زمزمه اندازی
کنان میرفتند

سوم از حکمای نامدار حذاقت شعار ختم الاطبا آخر
الزمان جالینوس الاوالی و بقراط الثانی حقیقت شناس
مزاج و طبایع مجتهد القیاس زجاج و صنایع صاحب طبع
سلیم محمد ناصر حکیم که ایشان نیز از هندستان
به بدخشان افتاده یکی از اعاظم ارکان و اماجد اعیان
امیر کبیر گردیده در شان و عزت گویا امیر ثانی او بود
بغیر از ذات عالی بکسی دیگر نمی پرداخت و اعزه و شهر افزا که به
شان او حاجت می افتاد یکی از خدام خود را بکار او نامزد
میساخت و خود به بیماری نمیرفت

چهارم از وزرای نامدار و ندیم الخدمت عضد الدوله و امین
المملکة العالیة الجالیة موسس اساس اخلاص و اعتقاد بانی و مبانی
ارادت اتحاد الرفیق الشفیق میرزا محمد صدیق که در ابتدا
اصلاح از هوا و هوس گذشته در مرضیات امیر فانی گشته

امیر هم

امیر هم او را مختار الدوله خود گردانیده افزود جبر معاملات
و آداب و رسوم حوزه بزرگ و خراج و شکن همه به
او مفوض گشت و داد و فریاد فقرا و غربا با و متعلق
گردید و امیر سلطانشاه تمام بهار زندگانی بعیش و عشرت خود
سرگرم بادهٔ غرور و نفسانی و دست شراب و کباب می‌باشد
بوده فراغت مینمود ۰

نظم میرزا عبدالرحمان که در فن نظم دلاویز و شعار
رنگینش مزاحمت آمیز بود و حبه میرزا عبدالقادر بیدل
رسیده که از عبارت اشعار دلکش و لطیفش این بیت ۰
چون فکرم یک شکن پیچیده از زلف مسلسل‌ها ، نخوانده‌ام لیک دانستم کتاب
مطول را ۰ روزی در باغ چهار چمن در انجمن شاهانه
در منظره جم عشیر فواره در میان حوض مهیا داشته و در
سر فواره سیبی که گذاشته و دنبال حرکت فواره

آن سیب در مشابه متحرک در بازی بود که امیر فرمود که فضلای
انجمن هر یک بدیهتاً در شان این سیب فواره چیزی را
بگویند بانعام ملوکانه سرافراز خواهند شد از آنجمله فضلای
ملاحت شعار میرزا عبدالرحمان چابک دستی نموده گفت
بسکه کردم گریه آن بیرحم در نظاره شد ۰ دل با سنگ آمد برون سیب فواره شد
ازبسکه با تأمل و تفکر بدیهتاً انشا فرموده موجب تحسین آفرین
امیر و مجمعیان گردید و امیر کبیر با خلعت فاخره و با انعام ده هزار
تنکه بخشش و انعام سرافرازش نموده

ششم میرزا عندلیب که از ایران به خدمت امیر رسید
در تألیف انشا و تصنیف عبارات نظم و نثر و وضع
لغات و آرایش نکات باندراج رموز و اشارات ابجد معاینه
مبالغه رسید و یکی از منشیان روزگار و فاضلان نامدار
و صاحب ذهن بلند بود و طبع رسا داشت و عندالاحتیاج بدربار

پادشاه

پادشاهی بعد از دار السلطنه کابل بجمعیت سلطان دوران

احمد شاه پادشاه او را میفرستاد در ترجیح فضل [illegible]

میرزا [illegible] امیر معلی قطعه بیت انوری که در [illegible]

خود و بزرگی پادشاه وقت خود انشا نمود [illegible]

میکند که خوب [illegible] ۰ قطعه ۰

بعد از من هرگز [illegible] ۰ پادشاهی [illegible]

[illegible] انوری ۰ [illegible] سعادت

[illegible]

[illegible]

[illegible] ان و [illegible]

[illegible] و سرکردگان [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] آب [illegible]

او را بسیار [illegible] که [illegible]

سپاهی گری ماهر و در فن خوش خوانی و دیگر هم
ذکر و خطبه های انبیا و نماز جمعه بجمیع با الحان تلفظ
خوش تکلم مینمود که گویا سنگ ابترانه پر سوز گداز
دهد و جانها را از حضیض ناسوت بعلیین ملکوت به پرواز
آورند و از مرثیه ها از زبان میر که زیاده دیگر دستان
بود جناب میر [illegible] شوق بود که غالبا میرزا
در عالم رفاقت [illegible] لطیفه گویی [illegible]
از لطیفه [illegible]
[illegible] میگفت [illegible]
[illegible] میگفت [illegible] یعنی برادر [illegible]
و اکثر انعام میر به بزرگان و علما و فقرا از دور آمده
و هر مسند و رو مجلسی میرسید با خوندان گردن درم
و دون [illegible] انعام کردن از سی تا چهل هزار تنکه نقد و اسب [illegible]

بکی میدا

یکی میدید . و از همه اخوند ملا عارف را که در علم مرتبهٔ
علامه گی فائز گشته در عین اوج جوانی و نیکو صورتی و پاکیزه
اسلوبی بود و بنا بر غرور علم که غرور العلم اشد من غرور الغضب
ازو به گفتگوی علما اندکی گستاخی و جرأت به نسبت
حضرت ایشان مولوی بهم رسانیده و از آن وقت باز
بمرض الموت افتاده که گفته‌اند . بیت .
در انعام [illegible] بنده عجب [illegible] دو پای
و از فرار مکه [illegible] را با وجود [illegible] بود در بارگاه خود حجرهٔ
خاصهٔ جای داده بالین و بستر [illegible] شاهانه برای
او مهیا ساخته و حکیم [illegible] را با دوا و اغذیهٔ [illegible]
بیمار تعین نموده حتی که غذا را بدست خود میداد و چون
بیماری او سخت اشتداد پذیرفت ناچار ملا دوست را
بهمان بالین و بستر ملوکانه بخانه اش فرستاد عاقبت الامر

بفرموده خودش او را به نزد ایشان مولوی بردند و از
غایت ندامت و پشیمانی در عذر خواهی چنان الحاح و عجز
میرسانید که ای خداوند بیشترین خدمت [illegible] بیاشتم و نه
دانستم و بکردم توبه در حضرت مولوی هر چند که ای
نمودند بس است چنین مگوئید که شما عالمید و زبان [illegible]
از خود میکشید همچنین میگفت در حضرت مولوی او را
نگاه داشت میکرد و [illegible] میگفت و زبان
[illegible] حاصل الفرح [illegible] حیات
[illegible] دست [illegible] شد

و در دیگر [illegible]
[illegible] شاعر چنین گفته است [illegible] بیت
[illegible]
[illegible]

چنین

چنین است دستور چرخ کهن ۰ که چون آنچ برآید بود [illegible]

اقتضاء دولت فرمانفرمای احمد شاه سلطنت [illegible]

وزیر اعظم دستور معظم نو اشتباه ولی نعمان افغان [illegible]

[illegible] الزمان پادشاه بوده صاحب [illegible]

احمد شاه بابر [illegible] سعادت منظور [illegible]

[illegible] افغان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صاحب [illegible]

[illegible] احمد [illegible] با لشکر [illegible]

[illegible] با [illegible] سپاه و خیام [illegible]

آرای متوجه ترکستان گشته بوده و اقصای [illegible]

هزاره قبا و تمامی امرا و حکام از سردار ایلچی و قبادخان و غیرهما
از اعیان و ارکان همه باستقبال شتافته و او را ممنون نمودند
قبادخان حصول این دولت را موجب شأن و شوکت
خود دانسته که از سابق از این هم عوالیعش مشتغل بجمع استعداد
و دست درازی امیر محمد قطغان بخدمت پادشاه بالا
المسلمانه کابل سوالی و تکرار در سولیت داشته و وزیر معظم
بالاصاله مامور بسمت جهت ایشان بود که از آن ... محمد
غیر از وزیر و پادشاه ... ملازمین محمد و قبادخان
آمدن وزیر را که از جوانب ... امداد خواسته بود ... امیر
در میان آورده که انتقام ... و ریشه ... از بیخ قطغان
خواهند گرفت و وزیر معظم التماس او را قبول فرموده
بدریای ... نصرت آثر متوجه جهت ایشان گردیده و قدمهای
خود را محفوظ داشته که مبادا آن بهشتی لباس سرا

ازفار

ازهای بیجای سازند و از حصول تمنای شاهی محروم
بمانند ۰ تا از مکنونات کم گفتن چه جست ۰ که پس دیوار از
بسی گوش هاست ۱۲۰ ۰

چون رایات ظفر آیات نواب کامیاب با فنون نصرت
شئون از ولایت تا لقان عبور فرمود نصرت بالا
[illegible] از [illegible] کرد اگر [illegible] نزد
بهزیمت نهادند ۰

چون [illegible] عزیمت [illegible] کرد
[illegible] آن [illegible] که رفته در [illegible]
[illegible] ایشان گرفته یکی خود را با آنها
بزند که تا زمان نماید ۰

و عسکریه کاف این جوکرا از امیر [illegible] پذیرفتند که مناره
در پیش [illegible] بلندی برآوردند و شمعی در پیشگاه آفتاب افروختن و

بموجب یاسا از انتقال هیبه بیک یفتلی کمرنی نوسخن
دردم بتوقم بسر رسانید که اول قضیه شود کرد انحراف
در غضه منکث موس که ای بابا یاری میکنید و بکه جوبا
خود اگر دانم کرد الحال جانبازی توانند کرد زیراکه لعساز
اردو قلماق دکا شغری مردم بدچشیه از ظلم محنت اندکی
امان چنان ان سرکش نه شده .

درین سخن بودند که حقیقت صحبت [illegible] پادشاه آفتاب
علم تاب [illegible] سپاه
[illegible] دارست
کوتل [illegible] .

امیر سلطان شاه نیز ازین سوی فوج خود را آراسته و
جوانب [illegible] نشان [illegible] و [illegible] نماید
[illegible] از جانب [illegible] مردم الجبار [illegible]

وزیر

وزیر شاه ولی خان نهادند امیر هم بکار خود کردید با تمامی
لشکر خود بجانب ایل و اسطه که موضعی است بین ریگ و
چاه آب در غایت استحکام بدانجا رفت

وزیر شاه ولی خان خرقهٔ شریفه را بخود سعادت
دارین دانسته با خود گرفته دیگر چندان بسود و زیان
بدخشان نپرداخت که آنکه مدعا بود رسید و تمنای که
داشت بحصول آن مشرف گشت و با خود میگفت

شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا بر منتهای همت خود کامران شدم

دلبه از تسخیر فیض آباد نام را از جانب خود
حاکم نموده مراجعت بدار الامن پادشاهی فرموده
امیر هم عزم فیض آباد نموده وارد شهر گردیده وآن
را که وزیر شاه ولیخان نایب الحکومه نموده بقلعهٔ
فیض آباد مقرر کرده بود سلطانشاه بغیر حق جبر القبل

ایل واسطه موضعی است بین آب حوض و چاه

رسانیده و خود نگراز القلعه فیض آباد مقیم گردیده

عزیز خود را بلهو و لعب و سرمستی باده و عرق و شراب

و بازی زنان مهوشان صرف نموده برضا و تمارضه

کی اهل ولایت کاری نداشت و همچنان در [illegible]

و ناموسی و بی شرمی بکردار بهم اسرار آن شرارت

انگیز لعبه که [illegible] برادران [illegible] از اعیان و ارکان

دولت بصدق یقین مخلص و معتقد [illegible] نبودند

و درین مدت [illegible] آفتاب حقیقی

از کسی اقبال [illegible] ادبار درجه

زوال ادبار [illegible] پروردگار

بهجو آسمان [illegible] یعنی امیر بدرجه بسر زد که

و بمرتبه رسید که گاهی در حرم هفته بپا بی از عرق مست

و با ماهرویان سرمست خواب و غفلت بسر برد و از مقربان

بساط

بر خاطر هم او را نمی دید و گاهی بیرون با چندی از رفیقان معدود به
چند بشرب شراب مشغول که کتاب مقصد مسبود و هیچکس از ملازمان
که انتظام مهام مملکت داری بدیشان منوط راه بمحفل انس نمی
یافت اکثری از خواص و عوام را بدین جهت در اخلاق سستی و
تهاون پیدا شد و برادران کامیاب را که گاهی بطریق ندرت
شرف ملاقات میسر شد با خود هم طبق نمیکرد و لهو و
گشنیز تنباکو چلیم را بی نیل اکثر بسیار ناموس بدست
برادران میداد و در امور ضروریه عرض الغیر را بواسطه
بعضی از درازدستان بعرض اعلی میرسانیدند ازین سبب
خاطر ایشان هم گرانی اگر میشد مردم بخوشی از جهة
رواج کار قلماق و کاشغری و آبرومندی مردم ناهر جا
زیاده بجهة خفه و متألم غیر از یک میرزا و یا از امثال او لهم
را از درازی معدود که به تنها چه بر خیزد از یک سوار ؟

توره باز خان که در ادعا از همه فایق بود طغیان در طبیعت اوان
افتاده از موضع کول یورش نموده رستاق پای بخود گرفت
و از انوقت باز که هنگامهٔ مخالفت او بشیوع کشیده
آوازه به بیغم خانهٔ عشرت امیر رسید گوئیا آتشی بود
که در کلبخانهٔ ناز و نعیم امارت افتاده که هرگز ازین نوع
مخاطره در جوار خود و پیرامون خاطر آرمیدهٔ او نگردیده
و ازین معنی تعجب تمام باو روی داده و آتش غضب او
سر زده فی الفور بجمع آوری لشکر امر نمود و در اندک
مهلت سپاه و لشکر سواری فرموده چون به دو ریکی
و ایلکاشان که از قرای مردم بلوچ از رعایای توره باز
عبور فرمودند آنچه تعدی که بعد درباره آن بیچارگان ظهور
رسانید از انکه اول آنهارا تهدید و ارشاد فرموده
واله حضور شوند آنها در جواب بی ادبانه در پیش آمده که هرگاه

توره باز

14 Заказ Р-273

توره بازخان بملازمت بیاید مایان خواهیم آمدن بنابر
این همه که اسیر و دستگیر کرده اکثر آنها را بقتل رسانیده
بملک مصر فرستاد •
و توره بازخان درین باب بقبادخان حاکم قتغان
آدمان در میان داشته که بمیعاد موعود بلا توقف
و اهمال وارد شود و قبادخان این معنی را از
توره بازخان مژده و خوش خبری دانسته در سرانجام
کار خود شد و منتظر آن بود که بایماء از جانب
توره بازخان خود را بر سستاق بامداد او برساند
چون غلغلهٔ دار سپه سلطان شاه رسید
توره بازخان از شهر بموضع سر سستاق آمده تقبل
فوج از کمک سپاه اوزبک که قبادخان به پشتی
و تقویت او پیشتر از خود فرستاده بود قلعهٔ در سر

رستاق بنا کرده برابر قد آدمی دیوار برآورده بود که
بیکبار پیش تاز لشکر امیر رسیده گرفت و از طرفین جنگ
پیوستند امیر هم نزول فرمود توده باز خان بملاحظه
آنکه اگر از آمدن قباد خان بذات امیر سلطان شاه
گزندی رسد با و البته بطریق اولی خواهد رسید لهذا
عرضه داشتی مشتمل بر شادمانی و ناتمامی تقصیر خود و فرزندی
و با اندراج اینکه از بزرگان خود بود ستار رهنمی دستار
خطا و با اندراج خبر قباد خان به تحقیق آمدن قنغر
صاحب بلند باید برگشتن و یا در جای مستحکم استادن
و بعد از مراجعت قباد خان خود بخدمت عالی
رفتن مرسول داشته امیر باستماع این تقریر زیاده
برآشفت که غلام زاده را ببین که ما را بواسطه قباد
خان بیم میدهد ما که قباد خان خان را بارها در

جنگستان

بگلستان قند ز کافه نمیافتم درین دشت
بخس و خار که او را بیابم هیچ خود را چگونه از دست
داده باز بس مراقبت نمایم و چون قضا کار خفته
کرده بود کوشش بنصیحت هیچ کس به نتیجت [illegible]
[illegible] گشته [illegible] نمودند و سر [illegible] گفتند

[illegible] | [illegible] الذی لا یموت

[illegible] | [illegible] بادر

[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] شیخ گرفتند
[illegible] رسیدند و از انجا که اخلاص
و اعتقاد مردم از امیر برگشته بود چندان کوشش
نکردند و خود ها را دستگیر اوزبک کردن را بهتر و
خوبتر دیدند از آنکه از دست امیر خلاصی یابند

لشکر از مقدمهٔ ننگ و ناموس گذشته کمانداریکه کیش
پر از تیر بود نخواست که یک تیر اندازد در یکدم همه
اسیر و دستگیر اوزبک شدند تا که مقدمهٔ بسر امیر آمده
او را بنفس نفیس خود فرار داده نزد قباد خان بردند
و توره باز خان از آنوقت باز که امیر را گرفتند
فرار نموده از همین لشکر گوشه گرفته بجانب فیض آباد
فراری گشت قباد خان چون دید که شیر مرد مند
توره باز خان بفیض آباد رفته در پی کار خود شد
هنگامیکه امیر سلطان شاه را بحضور حکومت دستگاه حاکم
قطغان قباد خان آوردند و قباد خان با کمال ادب
از جای برخاسته بتعظیم تمام استقبال نموده ببالای
منزل نشانید و خود بزانوی ادب نشسته گفت در
عالم سپاهگری چنین و چنان میشود که کدورت را بخاطر شریف

راه

راه نه‌هید که قواعد آدمیت درمیان باقی است بعده
همه لشکریان را رهای داده از امیر التماس مهر کرد که خطوط
از جانب امیر نویسند که گماشته گان قلعه‌ها را ایله
کننده امیر گفت مهر بدست مهردار بعید حالا معلوم
نیست که بدست که افتاده باشد چون در عالم سیاست
ملک معظم الیه قباد خان بحدی بود که سوزنی در لشکر
او گم نمیشد بمجرد انکه فرمود بیارید آوردند و امیر را مع
برادران او میرزا همراه خود بقندز رسانیدند ازانجاکه باز بسر
توره باز خان یورش فرمود دهم در موضع ادکو فرود آمده
بیشتر دران لشکر تنی بفیض آباد در رسیدند و توره باز خان
از قلعهٔ فیض آباد فرار نموده در لب کوه در قلعه کاتک
در آمد و هم در موضع ادکو بعض از مفسدان ابدخراسان
گمراه حاکم موصی الیه قباد خان را با آنهمه مردی گری داشت

آورد که از ننگ و ناموس گذشته و عهد و پیمان شکسته

بیمه سلطانت از دها را به نفحه شهادت رسانید [illegible]

از بیم این چنین کار نالایق اصلا از وجود دنیا نمانده

بود بو سوئیه سلطنت پیشه کان حکم تقدیر ازلی بجای

آمد الملک لله تعالی در سنه ۱۱۲۹ هجری که یکهزار و یکصد

و هفتاد و ... موافق تاریخ کلی ... از ... رفت

کالبد هیولانی مرکب عناصر ظلمانی آن محفل آرای ...

جا ویدانا از پیش دیدها ... ماه ... بیان ...

ما ... مستور ... [illegible]

درخت ... در اندر زبانی ... [illegible]

ذات ... بر آمده ... محمد ... الا ...

... ناسپاسی ... که ... [illegible]

... [illegible] ... احمد ... [illegible]

۱۱۸۴

(margin:) ۱۱/۱۸ ... ۱۱۲۹ هجری

الذی

القصه توره بازخان بتکاتنک درآمدن ولشکریوت
رسیدن و محاصره نمودن و باز توره بازخان را از قلعه
براوردن وراه گرفتن و بنزد قباذ خان حاکم قندز
بردن و در موضع دشت نیوان اول ملا عبد[illegible]
بقتل او فرمودن و او از بیعت ابا نمودن و باز بمردم
صدقه بی دادن داو گشتن در دو سه روز
این وقایع باتمام رسیده ٥
و قباد خان بورانه هبوط بسمت قندز میرزا
صدیق را با همراهی بلی از سرکردکان خود بفیض
اباد فرستاد و میرزا مقصود را نیز با همراهی امیر
بدرجه شهادت رساینده میرزا محمد حسن و
میرزا ابوالفتح هردو در قید ماندند
و در تاریخ سنه ۱۱۶۶ یکهزار یکصد شصت شش امیرزاده

جوان بخت بیدردل از بطن مادر و از صلب پدرش که
مرحوم مغفور میر سلطان شاه بوجود آمده که تاریخ
ولادتش نیز موافق حروف میر بدخشی در حساب
آمده سنه ۱۲۰۱ میشود و هنگامیکه میر مرحوم بدرجهٔ
شهادت رسید این نوجوان نورس باغ حکومت
در سن چهارده سالگی آمده و ثمره‌ای از بوستان
کامرانی حاصل نموده در موضع چاه آب نایب مناب
امیر بعد و بعد از شنیده و فهمیده این واقعه سانحه
امیرزاده محمد شاه بجانب تکناو رفت و مدتی به قید
در موضع تکناو بسر برد ٭
و میرزاده در [illegible] مانی سرکرده قباد خان پدر و دنموده
خود گماشته با استقلال قباد خان گردید و بعد بنابر
خواهش مردم بدخشان و دفع تهمت ادعای میری کرد

خود

خود نصر الله خان را اسیر گرفته امار رشتهٔ کلانی و خفیها
همه در دست ادبه و در اندک فرصت میر را از ننکنا و
طلب نموده در قلعه در آورد و نصر الله خان از دست
۱۱۸۱ میر محمد شاه شربت مرگ چشید این عالم را وداع
نمود در سنه ۱۱۸۱ مقتول گردیده
چون قباد خان از بنوانده خبر یافت فوجی کثیر از لشکر
بسر کرده گی قباد چیچک نام بیالا فیض آباد روانه نمود قباد
چیچک بعد از ورود از موضع آب توره تا قریب سنگ مهر
فرا آمده از تیره ماه تا ایام بهار ایستاده هر چند بجدال
قتال کوشید فتح فیض آباد میسر نشده
چون نیر اعظم طی بروج زمستان و بهاران نمود و جمله
صحرا و کوه دشت لاله گون و خرم و گرم نرم شد آنگاه
۱۱۸۲ خود قباد خان در تاریخ سنه ۱۱۸۲ با لشکر فراوان و رش

نموده رسید چون مردم دانستند که از کمال کم قوتی
طاقت مقاومت نیست و نمیتوان کردن ناچار کرده
کرده و طایفه و طایفه شده بانقیاد و متابعت او شتافتند
و میرزا نیز بملازمت او رفت ۰

و میر چون احوال مردم به جمیع احوال دید رفتن خود را از جمله
ضروریات دانسته با جمعی از کلانتران هندی بی محابا
توکلت علی الله گویان در پیش او شد این شهر بسلطه
قهر قیامت را بر اعظیم و خرابی تمام بر این دیار داد فر
الاعتبار از قهر و غضب الهی نازل شد که تمام اهل شهر
که عبارت دوازده هزار خانوار و متجاوز ولی دار
اصلی بجهه غیر لغو هر مکان آمده مقیم وطن شده
همه را بیغما و اسیر کرده تاراج نمود که از آن
جمعیت کثیره بمقدار چهار تا پنج خانواده رسید

ماندند

ماندند   ملخص اینکه میر محمد شاه را باهمراهی قندز
برد و بدلجوئی او چنان سعی و همت نمود که ابداً
گرد غبار در دامن میر پدیدار نداشت و همیشه
میر محمد شاه در سفر حضر بیکمند هم پای حاکم
قندز میر قبادخان بود قبادخان هم ذره قدر در تحقیر
او کوشش نداشت [illegible] و حرمت او را
[illegible] نگهداشت و میر دایم [illegible] دو سال
[illegible] برگ ٥
بیگناه [illegible] زادکان
للازم الاحترام [illegible] تعدی
تمام از وی بستاند و بموافق اینکه اذا اراد الله
شیئاً هیّأ اسبابه   داروغه دفتر فرمان قضا
جریان که منشور را بنام یکی از سپهداران افغان

اندر تاریخ سنه ۱۱۸۴ هجری مشتمل به تنبیه و استهلاک ۱۱۸۴ هجری
او مرقوم فرموده سردار مذکور به سپاه موفور به
آرایش اعلام و خیام در حوالی قندز فرا آمده
مردم قطغان مناسبت با برادر عاقباد جنگ توپ
نموده امیر کبیر نامدار عالی تبار خدای نظر بیک که
درباره او هم آنچه بحرمتی بود قباد خان بظهور
رسانیده قباد چون امیرزاده اصل قطغان
بود درین هنگام که ملک و لشکر و سران افغان
رواج یافته مردم اطراف [illegible] اطراف اکناف
ولایت همه از دست افغانان زنت [illegible] در یک
[illegible] ماند اینوقت امیرزاده در قید زنجیر مقید
ساخت که مبادا به نزد سردار افغان برود و میرزا
محمدیمین را نیز به زیر زنجیر گرفتار نموده مستقلم نمود و یکباره

حوضه

خود حواله نمود که از شهر بر آورده بتفتیش رساند هر گاه
اوراماکان یعنی کسان قبلچ خان به تاریخ غرہ جای که می
خواستند بردند و تفتیش ملازم شدند و جمعی
از سپاه افغان را دران حین گذر شان به آنجا
افتاد دیدند که مردمان قباد خان در پی کار هستند و ملازمان
قباد خان بمشاهده فوج افغانی بیکباره تا رغیرت شان
گسیخته شده و خود ها گریخته رفتند و بندیان
واجب القتل را همچون در بند گذاشته برفتند
دسته فوج افاغنه آمده بندیان مذکور را از بند
خلاص و آزادی یافته از آنجا ببدخشان آمدند امیر
خدای نظر بیک با مداد افاغنه در شهر در آمد
و قباد خان شبا شب میخواست که بیک گوشه فرار نموده
ازین مهلکه خود را بر آورد چون از قلعه قندز بر آمد هم

[illegible] محمد شاه از زندگانی باقیه بهره [illegible]

در حوالی قندهار او را دستگیر نمودند و به نزد میر هدای
نظر بیک آوردند و محمد شاه مذکور که مجبور در آمدن بها
[illegible] استخلاص فرمودند که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
شوکت قباد خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
بیک گردش چرخ نیلوفری ه نه نادر بجا ماند نی نادری
القصه میر هدای نظر بیک قباد خان را
بدست میرزا داد که با سخت‌ترین عقوبات و عذاب او را

[illegible]

قصاص نماید که برابر خون پدر خود سلطانشاه کرده
شود و این قصاص کننده میر محمد شاه ولد سلطانشاه
عقابیست شهپر سپهر دو رنگ ٭ شبی صلح سازد
کند روز جنگ ٭ مشو غرّه بر جاه مال و منال ٭
که رو یست این جمله را در زوال ٭
از آنهنگام که نیّر اقبال علم اجلال را از مطلع کمال
بر آورده حاکم شنذ زو قطغان قوت خان
(قباد خان) را میر محمد شاه ولد مرحوم شهید
سلطانشاه بقربانگاه کشان کشان برده
بموافق اینکه قضا گفت گیر و قدر گفت ده ٭
فلک گفت احسن ملک گفت زه ٭
او را قربان تیغ بی دریغ نموده و خود میرزا در اندک مدت
بتمامی فرحت و مسرت وارد فیض آباد گردید ٭

وسلیمان خان را که همه جمعی آواره وادی سرگشتگی

گردانیده فرار از راه چترار بسمت دار الخلافه کابل

رفته بعد مدتی در آنجا بصد غربت و انواع مذلت

بسر برده در [illegible] مضافات کوه دامن کابل وفات

یافت دلیر بهادر شاه بعد از انتقال

پدر خود از راه چترار [illegible] گردید بعد از وصول

بمضافات بدخشان طایفه از دولتخواهان سلیمان

خان با او در پیوستند و همان شعله عناد خفیه

را افروخته بالای [illegible] داشته [illegible] در بین آن جماعت

عاقبت میر محمد شاه [illegible] باز از آنجا آمده

بهادر شاه را از طرف جرم بدر آورد و همچنین چند

مراتب و مکرر در بین [illegible] و بدل کردند

شاه [illegible] حاکم شغنان با بر خرابی تمام

از جهت

بهادر شاه و [illegible]

جرم اسم ولایت

[illegible]

13 Заказ Р-273

از جهت نفاق میران ادعا بدخشان در سر افتاده که
در حالت انعام درین کوهستان نظیری نداشت و
در آن عهد مرجع الیه این نواحی گشته یکی از نارسدگان
دون بی خرد از قوم قارلیغ اقسقال بهادر نام از جمله
بهادران و شاگرد پیشه گان که در امور سپاهیگری
هوشیار و کاردار بود در سلک بشاه ولیخان
درپیوسته و ستایش از او انتظام یافت و کار
او انتظام گشته و مورد کرشمه‌ای بدولتخواهی در تقرب
انعام شاه ولی یار او یار گردیده سرانجام کار او بآن
انجامید که فیض آباد را بنام شاه ولیخان در تصرف
آورد و مدنظر شاه ولی آنکه اگر میران موروثی
بدخشان را بدست آورند آن انتظام کار او بوجه احسن
بانصرام رسید و بهمین امید او را پرورش میکرد —

میر سید

ما در چه خیالیم و فلک در چه خیال ؛ و آقسقال بهادر در علم و
مکر و فریب استادی بود انواع اکرام و اصناف انعام او را
بخود خزینه مفت دانسته ترتیب یافت و توجه کرپچه کمال نموده
چنان شد که بغیر از چاه آب تمامی مضافات را احاطه
نموده بر خود مطیع ساختند .

و بهادر شاه ولد سلیمان خان را در حرم محاصره کرده مدت
هفت سال در محاصره او کوشیده آخر العهد و قسم
او را از حرم به نزد خود طلب شد بمجرد آمدن او را
گرفته نقض عهد و پیمان کرده بهادر شاه را بعالم باقی فرستاد
آقسقال نمک بحرام در حق ولی النعمت خود چه کار نامرغوب
را روا دیده که احدی جز نفرین و تحسین نخوانند و سزاوار
لعن لعنت گردیده .

اما میر بهادر شاه در اول حال خود جوانی بود با شرم حیا

و غایة ا

غایت کمال و جمال دلپسند شد که افعال بلباس ابرار آراسته
تمادی ۲ و با خلاق احرار پیراسته و بعد از آن آوان بموجب
تعاوت
تغیر از بی باکان بجهته غلبهٔ نشأ بنگ بوزه از اخلاق
حمیده برگشته باوصاف ذمیمهٔ ظلم و قتل و غارت بی رحم را شعار
را پیش نهاد خود گرفته اکثر اعیان و شهراف و ارکان را بقتل
رسانید میرزا را هم او کشت و بجهته استیلای جفا و
ظلم از وی بیزار شدند.
غالب ولایت استقلال ... بر ... یا تارستاق و باقی
حدود ... بر سر زده را سنگ
لاجورد ... بدخشان ... بود که لاجورد در مملکت
ختای بهای تمام یافت تا که یک سیر سنگ بدخشان بهزار
بالش ... رسید در این باب چنان قدغن تمام فرمود
زده سنگی از آن بدست احدی از اکابر و اهالی نمیافتاد

وهمین لاهود خزینهٔ معموره از نقود یا مثنوی نقره و اجناس بهم رسانید
وامتعهٔ قیمتی از هر جنس بهم رسانید گرگان دمنجان را که
از تو اتفاق سراب هزار چه بمکان نیست تاخت و تاراج
نموده همه را افروختند و خزینه بر خزینه میفزود و دائما
خیال آن خام طمع بر آن بود که خدمت میر را بچه حیله دیگر
بدست آورد و بخدمت کار بکر و فریب میکرد و یکبار در بیابان
بسر چاه آب تشنگی کشید و کاری از دست او نیاید
و مکارانه بجوی اندیشید و مردم اقبال را بخود دوست داران
نموده فرمود که بخدمت میر مذکور پیغام نمائید به بهانه
آنکه اگر آن عالیجاه اصالت دستگاه در بین قوم در آیند
و هر با قسقال بهادر یکباره هجوم کرده بنیاد اقسقال بهادر
خشک نمائیم و تخم او را از صفحهٔ روزگار بر اندازیم ٥
وازانجمله فریب گرگان یکی اقسقال حیدر بود از نیقل بایان و بهمین

فریب

قریب میر را تا پس کوه قریب بند الیکل آوردند

و اقسقال بهادر با لشکر بسیار در سنگلاب بند الیکل کمین کرده که

شاید کاری تواند کرد و از آنجا باز هم چند آدم معتمد را همراه

اقسقال حیدر نموده که سخن او را میر از جملهٔ کذب و افترا

نمی‌شنید بخدمت میر محمد شاه فرستادند که بی محابا زودی

وارد نفیس شوند اقسقال حیدر از آنجا که پروردهٔ نعمای

این دولت نبود عقل خود را بکار برده و کوتاه اندیشی

در اسهل و آسته چون [illegible] و ر میر رسید خبر واقعه را

بعینه بسمع میر رسانید و [illegible] آنجا میر [illegible] مراجعت

نمود و خود هم از [illegible] عالی نهاد ملازمت

صاحبزادهٔ [illegible] از آنچه که نعدن بود با

اجل [illegible] رسید [illegible] در دل داشت

[illegible] از جملهٔ

قوم ززکیه وزیر او بود عاشور محمد دیوان بیگی و ملا عبد الرحمن
برادر کلان اقسقال قربان جان را در قلعهٔ دزی یوتان از جهت
قومیت که از جملهٔ قارلیغ بیرز است حاکم نموده بود و خود اقسقال
قربان جان تیسافل از دیکبار ... هم تجابت دل داد و از
به نزد شاه منصور خان بطلب کومک و امداد رفت و شاه
منصور خان نیز آنچه که شرایط و رسوم قدردانی بود اغضا
درباره میر محمد شاه بظهور رسانید
و شاه منصور خان التماس ... محمود الدم ذراشته ... بجانب
کوبلد (صلان) داشت در بازگشت ... تمامی لشکر
از جانب ملک قارلیغ یورش کرده در موضع دوابه از قبیل
نزول فرموده پیشتر از عسکر او از کوتل گج خم پیش
عبور میکردند و اقسقال بهادر هم بلشکر خود از لای آبه کذشته
قریب بزیر کوتل رسید قضارا همان شب که شاه در

[illegible]

دوابه

دوآبه بود یکی از شاهان قراتکین شاه بالتو نام صاحب
لشکر و حشم و خدم بود باندیشهٔ خیال فاسد خواست که
شاه را همانشب بگیرند و آنچه از دست او بیاید دریغ
نکنند و در هنگامیکه قریب نصف شب که خلوت ان
ملا و خلا یافته در سراپرده شاه درآمد اما از دست
او هیچ نیامده ولیکن شاه منصور در علم فراست
دانست که خیال او بچه قرار یافته است فردا که مشغول
جنگ از دو طرف مشغول گرفت شاه منصور بجهة مخالفت
فی مابین خود چندان کوشش نکرده و هم از انجا مراجعت
نموده چونکه بدر دروازه قلعه خرم رسید شاه بالتو را
در حضور خود داشته فرمود که ترا بخانه خود بتمامی نظام
و احتشام خود باید رفتن و تدارک استحکام خود باید کرد که از ما یکی
در خاطرت نماند که ما هم اینک به تعقیب میرسیم و هرچه با هم

داریم هم آنجا میکنیم کما قال الشاعر بیت

ببینیم کز ما دو دولت کراست   خدا هر کرا داده باشد سزاست
در اینجا اگر دستگیرت کنم   فدای دم تیغ و تیرت کنم
نخوانند مردان هنرانیکه مرد   که نتوان کس اندر رحم صید کرد
برو تا تو باشی بجای خویش   که مردان بود مفت در جای خویش
شنیدم که شیران ازین جایگی   بمرگ آید از پاس همسایگی
زکالک ست بود باز را در نسب   که با کبک همسایه آرد غضب
شنیدم که در مدت هفت سال   بر آورد دود از سر بدسکال
چو شیرانه شاهی سکندر نژاد   بمردی زند دست بر آو زد باد
از آن پس سرش را بشمشیر داد   بآن تشنه را باغم سیر داد

بعد از ان کوشش منصورخان مراجعت نمود و انکار خود شد میرزا محمد شاه بجانب چاه آب رفت امیدیکه از امداد مخلوق داشت منقطع گشت دیگبار تقرغات تیپه نزد الله بردی بیک

بیک که از جماعهٔ تازبود رفت از آنجا هم قدردانی چندان
نیافت بالکل از یاری بندکان سلسلهٔ آرزوی خود را
گسست و روی نیاز بدرگاه عزیز بی انباز آورد چندی از
روزها گذشته بود که خبر مرگ استقال بهادر را مژده گویان
بتعجیل بسمع میر رسانیدند که از جمله مردم گرآن و منجان
از استقال بهادر تاریخ تعدی و تاذی یافته بودند دو سه نفری
از آنها را در توپخانهٔ قلعهٔ فیض آباد معین فرموده خود
هر روز چاشت و پیشین بالای صفهٔ میرزا ابابات شطرنج
بازی میکرد که از فیل کج باز فلک گشت مات رسید
روزی بمجرد برخواستن از صفه و متوجه شدن به قلعه
آن جوانمردان از سر توپخانه به تفنگ و تیره که بیش
از این بدو سه روز تفنگهای خود را خوب به نشانه
رسانیده و باروت را موافق تفنگ های خود درست

کرده از سینه تا شکم او را اثر اول گرفته چنان زد که
ریشهٔ آمال زندگانی از کشت وجود او از بیخ و بن
برکنده روز روشن را بنظر آن ترک تنگ چشم بدبخت
تاریک ساخت هرچند که شکم بر باد حفظ الفوته محکم بست
کارگر نه آمده لرزه باندام او استیلا کرده شب تا بروز
بتلاش تلخ جان کندن آماده بود که قالب تهی نموده جسد
پرحسدش را به تیره خاک سپردند این بود سبب فوت و مرگ اسفار (?)
بهادر قرلیغ که بیان کرده شد

واقعه مستقل میر شدن میر محمد شاه ابن امیر سلطانشاه

بنام مهین پور فرخنده خو — که رفت از زمانه مرد کینه جو
نگین سلیمانی آمد بدست — بعفریت ملعون در آمد شکست
از آن ریگ دیو اهرمن زاد بست (?) — بپای نماند سنگی جا درست
تو بی زیب و رنگی ملک بدبخت (?) — بتو بدخشان روان شد رخش (?)

واقعه مستقل میر شدن میر محمد شاه

خزینه

خزینه اگر بابدت جا بجاست — نگهداشته او نصیب شماست
چنین است در عالم نیک و بد — که میراث موزی بغازی رسد
بیا ساقی آن جام فرحت فزای — که مهمان شد آید به مهمان سرای
به جامیکه از زر دهد ملک جهان — نیم ده بکام دل مهمان
گر او مینشد من ششم میرزا — بود خوشتر از آب محمد رضا

موافق تاریخ سنه ۱۲۰۷ یکهزار و دو صد و هفت بود که
در شریف‌ترین آوان به در آمد ماه مبارک رمضان
در عین انفتاح ابواب جنان و آرایش حور و غلمان
به تسکین التهاب نیران آن میر و امیرزاده عالی
تبار عظیم الوقار کثیر الالفت از ابهت و ابالت پناه
نجابت و اصالت دستگاه سیادت و شرافت
انتباه میر محمد شاه ابن امیر سلطان شاه بنمائی
عز و جاه بار آهستکی نوکر و سپاه از قعر چاه باوج ماه

ترقی فرموده بود و شهر فیض آباد مرتبه ارتکاب اجلال مسند
مسند اقبال گردید و از خزینه آنچه گردون ذخیره
ادنهاده بود همه زیور آرائی جوانان اخلاص کیش و مخزن
ضمیر نیک اندیش گشت علی حسب تفاوت درجات
هر کدام از آن حظی دریافت صاحبان امانی و آمال
بمراد آرزوی خود رسیدند.

و جانبازانیکه از ملک و مال گذشته در ناموس های از اهل
عیال تبرا نموده آوارهٔ خانمان گشته ملازمت رکاب
ظفرانتساب را در گرمی چاه آب غربت از ملادت شربت
وطن شیرین و لذیذ دانسته [illegible] القیع [illegible] الظمآن
ما از عیان [illegible] نوالو [illegible]
درساخته دست از [illegible]
دیگرانرا از نور میباشی [illegible] از فرزند [illegible]

[illegible]

دل بند پوشانیده در تحقیق ادای فنا کیفا پرداخته بند

آمد عمید دولت و دوده دودمان ثریا مکان بر

قصوی و مطالب عظمی فایز گردیده‌اند از ابنای امثال و اقران

ممتاز گشتند زهی حاکم محکمهٔ قضا و قدر که حسب تکلیف

نیشی شرح حق را بحقدار رسانید میر قدردان دوست

نواز دشمن گداز را [illegible] اطاعت موفق

[illegible] بران آورد که [illegible] امرا

را [illegible] از سر بنیاد

نهاده [illegible] نقش آن را از

لوح خاطر پاک شسته [illegible] یار و رفیق با همدمان

شفیق به یکطبق طعام و بیک سفره نان میخورد و مید

آرایان بزم طرب را در پهلوی خود راه میداد و از

جام سرشار آب شراب همه سیراب شدند و صبح و شام

دربار و بارگاه او گشاده بروی خویش و بیگانه باز بود

خواص و عوام را بار میداد و الوان نعم او در

سفره او همیشه منبسط بود و بر همه قدرشناسی و

دلجوئی میکرد برای عیادت بیماران میرفت

بر نماز جنازهٔ مؤمنان حاضر میشد و پس از گزاردن

نماز صبح یکپاره کلام قدیم تلاوت مینمود و نماز را تمام

خود در حلقهٔ جماعت ادا میکرد و بمجلس علما و صلحا

و مشایخ بصدق تمام وارد میشد و از محرمات

چون امارد و [illegible] اجتناب میکرد و از [illegible]

النفس که عبارة از [illegible] حتی للعدو

پرهیز میداشت و کسی را بغیر شرع تعزیر بجا نمیکرد

شرابیان و بنگی و بوزه خواران را [illegible] و تنبیه

میداشت در نشستن دوزانو مینشست

همواره علما

همواره علما و مشایخ را بتعظیم احترام مینمود و در گفت و شنود

روزگار با دادمانه امتیاز قرار خود را از جمیع

و گاه گاه از روی نشاط لب بگرمی مقربان بتقریر لطیف

مثلث انگوری بحد اعتدال که بدرجه سکران نرسد

میخورد و از دو به دفینه و خزینه بجز ماده توکل چیزی نداشت

و هرچه که با و میرسید خیرات و انعام میکرد و دولت

خواهان خود را از حوائجات روزگار مستغنی مینمود

و از وقت جلوس بمسند امارت میر مصطفی الیه الی یومنا هذا

شانزدهم سال است که حکمفرمائی میکند به رقم سنه ۱۲۲۳

هجری که عبارت تکرار میآرم که بگذارد دو صد بیست و سه

از سنین هجری از قحط و کثرت و قطور در بدن خشک بفضل

خداوند سر واقع نشده و روز بروز در جمله فور ترک

اهالی دارالدولتش نعمت و برکت فراوان شده حتی که

[illegible] سنه ۱۲۲۳

سنه ۱۲۲۳ هجری

برکت در آب رود و باران میشود رضان و شیر حیوانات
و چهارپایان و نقود و حبوب از هر محله که ورد افلاک
میشود در وفور برکت و نمو تاثیر تمام حاصل بود.
چنانچه از قصهٔ بهرام پادشاه در ستائی از مضمون مقالات کتاب
خمسهٔ نظامی قدس سره گنجوی مبین است. و بعد ازین امید
از حضرت باری تعالی و حبیبش و برکت ذات میمنت لزوم
مهر روشن ضمیر آن است که این کوهستان ناحیهٔ
طخارستان و بدخشان و بدخشانات لعل خیز شادی
انگیز را از حوادث روزگار و مهد امن فلک دوار
و انقلابات و تغییرات لیل و نهار و دفع چشم زخم دشمنان
معاندان همواره مأمون و مصئون داشته محفوظ
و محظوظ دارد انه قریب مجیب
چه نعمت بزرگ است که مردم شاد و مملکت آباد کسی را

بکار

12 Заказ P-273

بکسی کاری نه و ویرانه و خرابه زارها درین عهد
همه معمور و آبادان و از نااتفاقی و جبر و ظلم بلند الحمد
نشانی نه و نمیتوان یافتن ٭
فرقهٔ بر آن ست که حکومت بجز از سیاست
رونق پذیر نیست ٭
و طایفهٔ بران ست که رونق ملکداری و نظام
دکامکاری در رفاهیت و آسایش عبادست که
بزرگان گفته اند ٭ بیت
پادشاهیکه طرح ظلم فکند ٭ پای دیوار ملک خویش بکند
نکند جور پیشه سلطانی ٭ که نیاید ز گرگ چوپانی
آری مملکت چمنی ست که بی دستیاری باغبانان امکان
طراوت و ابتهاج نه پذیرد و نسایم عنبر شمایم الطاف
الطاف خسروان مهربان فیض رسان بر روایح فواکه

روح و ریحان غنچه‌های حزین دل بوستان و گلستان عالم و

آدم را بشکوفه خنده تازه و نهر مطالب و مآرب رسانیده

سرسبز از آب عاطفت و عنایت حمید از هر که و مه

من الله الکریم المتعالی فال برین مقال است

در حقیقت وجود ذی‌جود علماء با اهتمام نصفت [illegible]

بمثابه [illegible] عاطفت [illegible]

اقبال همایون [illegible]

و فواید برکت بران مرتب گردد

چه سلاطین کرام [illegible]

الجلال و ستون [illegible]

بحکمت بالغه و دانائی کامله نظام [illegible]

کار آدمیان بوجود عدل و بود ایشان منوط و مربوط

داشته بفضل الله عنایت [illegible] از [illegible] است که

گفته‌اند

گفته اند عبادت چندین ساله زاهدان بعدل یکروزه
سلطان برابری ندارد قال الله تعالی ان الله یأمر
بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن المنکر
والبغی لعلکم تذکرون .
بقا از زمینه سازد است [illegible] دلی درویش را باشد عیدیت
[illegible] دلفریبش را هوا رفتی
[illegible] اند که مرد خردمند [illegible] بیند [illegible]
[illegible] یادگاری [illegible]
[illegible] حقیقت از کرم در
[illegible] بتست باز
[illegible] انتظار [illegible] از گردش گردون [illegible] که
[illegible] حرکت از حالی بحالی منقلب میگردد و شاه را
[illegible] عبرت از [illegible]

این تقویم منظور نظر نیکو اثر او نشد و نه پسندید و
بفریب طول امل مبتلا و دو چار نگشت چنانکه گفته اند

جهان نزد دانا نه ارزد بجو　　برین بام کودک چو طفلان مدو
چه لازم بود خفتن اندر مغاک　　چه بر تخت مردن چه بر روی خاک
درماندم که آید اجل پیشوا　　نبرد کسی شاه بیت این گدا
چو امروز و فردا آید زمان　　سبکبار رفتن غنیمت بدان
بنه خوان خوارزمشاهانه تنگی تار　　چراغ عمل گر توانی بیار
اجل از زمان چون زمینت کند　　ازین قصر و ایوان برونت کند
عمل گر بود زاد ره نیست باک　　وگرنه بمردی و گشتی هلاک

و بعد از اطمینان خاطر حصول در تمام کار اقدام در سر رشته
داری میر معظم الیه یعنی میر محمد شاه ارباب محمد امین چاه
ابی را که در آنموضع گنده گیهای بسیار از وی سر زده و در
حق میر مذکور رسانیده بود و موافق برگشت زمان و ضیق

وقت

وقت در عالم تحمل برداشت و صبر نموده ولوم [illegible]
قتل او را در چارسوی نظارکیان خلق بعینه [illegible]
عوام الازهم وقت دیده زنکار خاطر را که موریانه [illegible]
گشته بود بصیقل جلا انتقام زدوده شد

[illegible] بهادر [illegible]
[illegible] خود [illegible]
[illegible] ودولت اند [illegible] آنخان غیر [illegible]
[illegible] شده

[illegible] را کافی دانسته اغماض
[illegible] پیش گفته اگر از کسی
حرکتی بیجا دید و یا از کسی چیزی شنید آن منظور نظر
نداشت و بتمامی همت والانهمت را بمهربانی گماشت
چنانچه بارها آثار تمرد [illegible] از شاه وزیر بیک قمچی و [illegible]

او معاینه نموده در هر باغ آنها کوشیده

و هم درین اوان در آغاز صبح دولت و بدو اقبال
سلطان جلال الدین اکبر پادشاه [illegible]
با پدر خود مخالفت نموده بدرین مورد جهانگیر پادشاه
فرزند دلبند اکبر [illegible]
[illegible]
[illegible] و جوان کار [illegible]
کردن ملک [illegible]
[illegible]
[illegible]
خود هم بتمام فیل و خدم و حشم یورش فرموده مقدار [illegible]
هفتاد توپخانه که در تنگنای راه بود بیکبارگی تاز
از آنجا گذشته در موضع گل باغ رو بروی قلعه فرود
آمدند

[illegible]

اَمدند و فوج ملک شغنان مع حاکم آندیار یعنی شاه دنجی خان
در قلعه محصور و قتل شدند

و به شنودن این خبر ظفر اثر میر محمد شاه هم شتابان ایلغار
فرموده رسیده و شاه دنجی خان هم به میانجی واسطه
بعضی از ارکان این دولت که ضمان شاه دنجی خان را
بر ذمه گرفته بودند بخدمت میر رسیده و میر وی را بدیدن
قلعه برچنه دار المملکت شغنان برده آنچه که بساط
و ثروت و غنایم [illegible] از قلعه و [illegible] بود بدیت
بود همه را بخدمت میر [illegible] آورده اند

زانواع [illegible] از شمار / [illegible] متاع از هزاران هزار
بناتی ز هر جنس انبار دان / متاع خطائی بقیمت گران
خطائی و تنوار مولون زر / هم از خامیو این دگر اند گر
ازین پرچه آن پرچه رنگ دگر / گر این نقره بود ست آن بود زر

سفید و سیه زرد و سبز و کبود | دگر آنکه از زر همه تار و پود

ز ایران زمین یا ز روم و فرنگ | هم از شال کشمیری خوب رنگ

هم از مشهد و از [illegible] | ظروف گرانمایهٔ مهتران

[illegible] | [illegible] ابریشم گران قدر [illegible]

[illegible] | که باشد [illegible] مهمان

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

جواهر ز هر جنس [illegible] | [illegible]

ملوکانه زیور ز هر جنس [illegible] | [illegible]

خچر و اشتر با استر [illegible] | [illegible]

از آن دیگهای چه [illegible] | [illegible] صبح و شام

طبق های [illegible] | [illegible] قیاس

بهدیه همه گشته همرای [illegible] | [illegible]

نگارا

یکی از کان نقره سیم خام / خطا گفتم نقره تر تمام
نقدهای صحبت بر آن کار بست / که تا ز آن کان دولت آید بدست
یکی گنج بنهاد و پس رنج برد / دگر آمد آن گنج را پاک خورد
یکی میشاند نهال امید / [illegible] آمد بر یافت زین تا امید
در اینجا کسی را بود دست برد / که هر چیز کآورد در دست خورد
[illegible] / [illegible] فردا مباش
به [illegible] فردا مشو دل به ساز / ز [illegible] دست داد [illegible]
مباد [illegible] / شود [illegible] صفت گنج دگر
بیا [illegible] / نفس [illegible] خرد تا همدم است
میوه [illegible] / [illegible] ارم [illegible]
ندانم چه صبح از فلک میرسد / گل نیمرس از نمک میرسد
از آن کرد خوطبع میرزا بحل / که کم نقد به از نسیه پل
کذا قال اهل العرب [illegible] / که النقد فی الکم به از [illegible]

مولف [illegible] مراد و [illegible] میرزا [illegible] اسم مولف [illegible] ۱۲

از آنجا که نیل مدارج دولت علی حسب وسعت اهل دول است
چنانکه حکما فرموده اند

گر نه مسکین اگر بر داشتی — تخم کنجد از جهان بر داشتی
این دو شاخ گاو اگر خر داشتی — هیچکس را پیش خود نگذاشتی

جناب میر محمد شاه با وجود آنکه جمیع اهل شغنان را
بخود اسیر و دستگیر نمود بنابر ترحم مهربانی جمع
قلیلی که از بردة باشارۀ سه دیگر فتان بخود گرفت
دست تطاول از پریشان حال کوتاه نموده در
فرائی ملک شغنان گردش نکرده و همه را از سر جان
بخشی و آزاد فرموده و از آن گنج بی رنج در خورد مرتبه
وقار هر کس انعامی و اکرامی معین کرده به دولت تمام
و صولت و کمال مراجعت نمود اما هر نفر که بسر کرده گی
و خدمت واقعی مناسب آنها را با قسالی سرکردگی

یورت

یورت داولوس حفظ با مقرر نموده

[illegible] اشتغال قلی محمد بیک این

اشتغال [illegible] بیک که از جمله اجلای وکلای امیر بود و

[illegible] میرزا احمد بیگ اورپیگی

[illegible] الغاب معقل

یکی و اشتغال اشتغالان [illegible] زیراکه

او [illegible] بود و از اول

تا با [illegible] میر مخالفت [illegible] کرد است

روز بروز کار او در ترقی و تزاید بود.

دویم میرزا [illegible] بیک که [illegible] ترکیه است از قدیم

الخدمتان میر بود در رعایت آبرومندی و دایم با ظهار

حق گوی و منفعت رسانی خلق الله بود. و انگشت نمای

۱۲۳۳ ولایت بود و با نواع عنایات میر و غنا سرافراز بود و در

۱۲۲۳ هجری

بهزار و دو صد بیست و سه که آخر میر سید وفات یافت
و پسر او را بجای پدرش نصب نمود •

۱۲۱۱

و در سال چهارم بعد از فتح بلخ که عنقریب به نگارش ۱۲۲۱ هجری
خواهد رسید بعد این بلاد هم داخل افغانستان با جمیع بدخشان محدود و چهل بود
که به شمشیر ندیم علاوه که به نسب میرزا
عزیز در دستی شد و میرکه هم از میرکرد معمول
مقرر گشت چنانچه اول احمد بیگ که در رتبه فائق است
دوم میرزا سکور بیگ سوم اسماعیل بیگ برادر اول محمد
بیگ است چهارم آقسقال قربان جان قارلق میرزا که
وزیر و میر بزرگ است پنجم برادر زاده محمد یوش بیگ اول
که در مرتبه قرب و دست دارند میر از همه متقدم است
ششم آقسقال ایام بیگ که از قوم ختل که صاحب الم و حشم است

داقسقال

داقسقال باشی جلوه تاجکیه است هفتم مخدوم میرزا معصوم ابن
والد ایشان قاضی میر عابد که با وصاف او بر داشتن قلم بلبل
برانجامد از غنچه خواه باد مغموم است هشتم دیوان
بیگی آدینه محمد که در عالم ثروت و آبرومندی قریب بمرتبه
میران است و هفتم صاحب انعام و احسان در دولت میر بکه
اختیار بود و مدرسه که قریب حوالی سیر است
بنا کرده مومی الیه است و عشر غله مردم شهر را بنابر
مهربانی میر وقف همین مدرسه نموده شد و در
این باب سندی بمهر میر و امیرزادگان بد سجل
نقد عالیجناب اشرف العلما آخوند داملا مسجدی از قوم وانک
یفتلی بپایان نگارش یافته نهم ۹۹ عزت دیوان بیگی که
ندیم و رفیق میر است دهم ارباب محمد نظر بیگ
این آقسقال قلمند ربیک از تفتیل بالا رای آقسقال همانداد

یازدهم ارباب کدا محمد برادر قشقال قلندر بیک دوازدهم

رشید بیک اوترابچی برادر رضی الله بیک سیزدهم

رستم بیک پسر قلندر بیک کلته تای چهاردهم اقچی بیک

پانزدهم [illegible] محمد بیشال [illegible] قاسم بیک شانزدهم

اقشقال [illegible] شمر بزرگ، هفدهم مخدوم میرزادا

کاتلی هژدهم مخدوم [illegible]

از چاه آب ارباب دولت و دولت بیک [illegible]

قذری بیک [illegible] از سمنی

تنی بیک از [illegible]

قاضی منصور [illegible]

میرزا منصور [illegible]

و برادرزاده ماشی محمد بیشال [illegible] بیشال قارلق

کرک قلی ایساول حاکم سمنگان خواجه ابوالی حاکم [illegible]

از میران

از میران برادران کامکار میر محمد حسن میر شاه ولیخان

میر محمود حسن بیگ میر بادشاه ابن شاه عبدالله در از

اولاد شاه رئیسی از سلطان ملک چترار علی القیاس [illegible]

[illegible] که [illegible] از [illegible] خود میرادعای آن

نمود که مضافات [illegible] را [illegible] در قبضه

[illegible]

شاه ابو[illegible] خان را [illegible] ابن شاه شجاع که بنا بر [illegible]

روزگار [illegible] هر که با دعای خود

[illegible] از دماغ نخوت

[illegible] گرفته جاده پیمای

استغنا و ابا بودند

وشاه ابوالفیض خان هم باستحکام خود مغرور گشته سر تکبر

باستانه علیه میر محمود شاه از روی انقیاد و تسلیم

[illegible]

فراهم نمی آورد و به تهدید ارشاد ایلچیان میر محمد شاه

گوش نمی نهاد و از پند هیچکس بهره نمی شد بهیچوجه

بطرف میر میلان نمی شتافت و با آنکه جهت سابقهٔ

باین خاندان داشت از سلوک جادهٔ عافیت

استنکاف نمود بنابرین غیرت میر در صدد تنبیه

و تأدیب او بلزوم کشید که بیک ضرب دود از دماغ

او برارد که دیگران را نیز کفایه نماید

و بعد از تدارک لشکر ظفر مشحون عازم قلعه بادان

گردید خود در موضع ... نزول نمود لشکر میر گروه

گروه از بلندی ها در کریوه گذر کرده آمدند

و شاه ابوالفیض خان در استحکام قلعه و سیرازی او

بحسب مقدور خود جد و جهد تمام نموده و مردم را بجهة

ناموس شاه خود ها ملک خود ها کامل و تمام فراهم آمده در بند

آن

11 Заказ Р-273

ان بودند که فرد البصاعقه های تیر باران نهنگان دریای
دفار البقطرات امطار باران عرق خجالت خود از خود دفع
سازند —

و آن روز سپاه بدخشان تا شب آرمیدند و بعضی مشغول
نای و نی بزم و طرب شب را بروز آوردند و علی الصباح طبل
و نقاره جنگ را بنواختند مشغول حرب و ضرب کردند
چنانکه شاعر میفرماید نظم

سحرگه جوانان بفرمان میر ز قربان کمان خواست و از خون تیر
یکی نیزه در دست و دیگر تفنگ یکی نعره میزد دیگر طبل جنگ
همی یک ز شمشیر دیگر ز شاف بشد نامهٔ جنگ میکرد لاف
زره پوش مردان جنگ آزمای بمیدان مردی فشردند پای
ز کرنا و سرنا برآمد فغان فغانی که میرفت بر آسمان
بجنبید لشکر بیکبارگی ستیزنده و خونریز تر بارگی

در اطراف آن قلعه گرد آمدند　　بهم رو برو سر بسر در زدند

ز مردیکه با هم برابر شدند　　شکستند دیوار اندر شدند

جوانان جان ده باقبال میر　　نکردند آنروز پروای تیر

بسی نامی از مردم جان سپار　　بمردند مردان و در مرده زار

کند عاقبت مرد ناموس دار　　سر خویش در پای مولا نثار

برین سان سر جوان پرور　　که در خدمت خواجه سر بسپری

بتاریخ زاری ابوالفیض خان　　زیادوان شد آواره خانمان

۱۲۵۹

ز سرمایه آمد خاک این دیار　　گل میوه دارد نه بست چنار

شد گشت از فلق آن مرزبوم　　نه بینی مگر جغد یا بوم شوم

اقرالامر در این محاربه جا لنیوزه که در تاریخ ۱۲۵۹ سنه

هجری واقع شده بود ابوالفیض خان تاب طاقت نکرده

ناچار سر فرار در پیش نهاده بطرف ملک درواز گریخت

و بمسند غربت فی رحمت افتاده در یکی از موضعات

ملک درواز که

ملک درداز که کوف و خواهان میگویند رحل اقامت [illegible]
انداخت و میر بدخشان قلعه و ملک انغ را تماماً ضبط
نموده مظفرانه بقلعه شهر فیض آباد برگشت و مدت
حکومت میر محمد شاه سی سال بود ابتدا جلوس
میر مذکور از سنه ۱۲۰۷ تا سنه ۱۲۳۷ هجری بود و بعد خود را عزلت
گزین نموده پسران خود را بهر ملک و قلعه های بدخشان
نامزد و تعیین نمود و از جمله پسران خود یکی را نامزد فیض آباد
نمود که مرقوم کیفیت آن خواهد شد
و مجملاً [illegible] دیگر در حق میر محمد شاه مذکور بیان کنم که
هنگامیکه دارا بیک نام از [illegible] بود که تهمت
که او زبگیه ملک قطغان بود چنین مشارکت
بحکومت قباد خان فوق الذکر نموده دارا بیک
مذکور با ایل الوس خود مشورت نموده اغتشاش

از سنه ۱۲۰۷ [illegible] تا سنه ۱۲۳۷ [illegible]

۱۲۰۷ هجری میر محمد شاه در سن چهل [illegible] میر شد ۳۰ سال حکومت کرد و سی سال دیگر گوشه گرفته مملکت را به پسران تقسیم نمود مدت عمرش بصد و یکسال رسید.

[illegible] دارا [illegible] نمود [illegible]

برپا کرد که تا بکی قباد خان قطغان در حق ما جبر و ظلم و
تاخت و تاز بی داد میکند حالا باید که همه یکدل و
یکجهت شده هجوم بکنیم و قباد خان را از میان
برداریم

و بر بنقر از دار ابیک ایل و الوس جفد را جمع ساخته
ببالای قباد خان آمده ها ریر نمودند و قباد خان را
در قلعهٔ قندز محاصره نمودند و قباد خان در قلعه
بتنگ آمد در کمال تنگی قباد خان خواست که
شبانه از قلعه بیرون شده فرار نماید

ناگاه در شب آمده رها یکی از قلعه جفد دار رها کرده
یکبار بخندق می افتد و از ضربت افتادن
پای قباد مجروح شده همچنان در زیر خندق
مدهوشانه معطل میماند علی الصباح نوکران

داریک

دارا بیک قباد خان را مجروحا از خندق یافته
بحضور دارا بیک حاضر آوردند
و دارا بیک فرمان میدهد که قباد خان را به پسر سلطان
شاه ملقب اژدهار که میر محمد شاه است بدهید
تا که بقصاص خون پدر خود بکشد
و میر محمد شاه ولد سلطان اژدهار در آن هنگام
بدست قباد خان محبوس بود و میر محمد شاه را
بند شکسته کرده آوردند و قباد خان را بمیر محمد شاه
سپردند و محمد شاه قباد خان را بقصاص پدر خود بقتل رس
نشست و دارا بیک میده شاه میر محمد شاه را تربیت نموده
بعد دولت سلطانی خود میر محمد شاه را بحکومت نغزآباد
رسانید
میر محمد شاه را سه پسران بودند و هر سه برادران از سلطان

یکمادر متولد بودند اوّل سلطان شاه مذکور که میر محمد شاه
او را امیر لشکر نموده ببالای شغنان بمحاربه و محاصره میر
شغنان براه کول شیوه گماشت تا که قلعه شغنان را منضبط
نماید در حقیقت آمده ضبط نمود که ذکرش گذشت
دویم میر کلان و سیوم سلیمان شاه بودند که
وقایع هر کدام بتفصیل خواهد رسید
و میر محمد شاه مذکور در ایام حکومتش مدت سه سال از حکومت
افتاده بقلعهٔ ایل بالیسته که در لب آب آمویه روی بروی
موضع بهارک که از ملکهای ملک بدخشان تابع امیر بخارا است
فرار نموده سکونت گزین بود
و سبب فرار کردن محمد شاه چنان بود که شاه یحیی خان
حاکم شغنان مار الذکر افواج شغنیه را جمع نموده استقلال بهانه
مفت چند کور را که از جماعهٔ قارلیق قطغن بود امیر لشکر نموده
بطرف

بطرف فیض آباد براه ملک غاران و موضع سرغیلان زردیو
و شکاشیم و زردوج روان نموده تا قلعهٔ بهارک بالا از فیض
فیض آباد ضبط و سخر کرده و خود شاه و نجی خان پس گشته به
شغنان آمد

و از قلعهٔ بهارک فوج شغنان بریاستی افضل خان بهادر فاریغ
فیض آباد را با سایر قلعه جاتش ضبط نمود مگر تا بعاجرم
بجز ضبط و تسخیر او نیامد و نتوانست که تابع بنماید
بجهة آنکه در قلعهٔ جرم بحکومت آنجا بهادر شاه ولد شاه
سلیمان بیک که اصلاً از جماعه های مهتران چترار بود
حاکم بود

و در سال سوم سه نفر از مردمان منجان که برادر زن
افضل خان بهادر قرلیتق نژاد از کمال بدسلوکی افضل خان مذکور
بین خود مصلحت نموده دامادِ خود ها را بتفنگ زده کشتن

و بعد از اتمام قتل مشار الیه مردمان اعیان و بهتران بدخشان

بالاتفاق برخاسته میر محمد شاه را از قلعه ... گرفته

آورده بحکومت بدخشان بتکرار نصب کردند

و سبب پس گشته رفتن شاه یحیی از قلعهٔ

مبارک آن بود که بسمع شاه و یحیی خان خبر رسید

شاه درواز شه ترک خان نام از قلعه خم با فوج

ملک درواز آمده اختیار آمده که ولایت

شغنان را ضبط نماید

بعد از مبارک برگشته بشغنان آمده قرار استاد

اثنای که میر محمد شاه بدخشان از قلعه ایل

بالسته آمده بقلعهٔ فیض آباد متمکن شد و تمام

قلعه جات را بتابعیت خود آورد پس ملک بدخشان را

تقسیم نمود

قسم

قسم اول رستاق تابعات جهاب نکلی قلعه تیغ
داود تنگ آب ایلباد کول ریوزی الکاسین
این مواضعات را بزیر حکومت میر کلان سپرد
و قسم دویم فیض آباد یفتل بالا درییم تیشکان
کشم مشهد کلوکان زردیو مبارک ورم
وردوج زیباک دشکاشم دهان شغنان
این مواضعات را در زیر حکومت میرزای کلان سلطان شاه
سپرده مقرر شد محمود
و قسم سوم سرای بهار ارگو و یفتل پایان و رغ و
شهر بزرک این جوانب را به پسر خوردش سلطان شاه
سپرده و خودی میر محمد شاه بری از حکومت شده در کنج
خلوت نشینی شش سال دیگر عمر بسر برده شربت مرگ طبیعی
چشیده بمرد مطابق از سنه ۱۲۳۲ الی تا سنه ۱۲۹۶ هجری بدولت حکومت نموده اند
و به سلطنت نشسته اند به بازو خود اند

و درین ایام حکومت پسران میر محمد شاه شاه و نجم خان
میر شغنان موقوف شده بود باز از قرار سابق حاکمان
شغنان و وخان همه باطاعت و خراج گذاری
میران بدخشان در آمدند و عزل و نصب اینها
در بعض موارد وابسته بمیران بدخشان بود
و همواره میر صاحب الاختیار مستقل الحکومت
در ممالک بدخشان میرزای کلان یعنی سلطان شاه
ولد ارشد میر محمد شاه بود که بعد از پدر خود در بدخشان
سی سال حکومت نموده بمرد و ابتدای حکومت میر
سلطان شاه از سنه ۱۲۳۲ تا سنه ۱۲۶۲ هجری واقع شد
و بعده پسر او میر سلطان شاه را یاری بیگ خان نام
بود مومی الیه بسن هژده ساله که در آمده از ایام جوانی
بهوپایی که دید از سنه ۱۲۶۲ ابتدا بر قلعهٔ فیض آباد

حکومت میر سلطان شاه از سنه ۱۲۳۲ تا سنه ۱۲۶۲ هجری بود

بمسند میری

بمسند میری نشست تا مدت یکسال
و بعد از ان با رأی صواب دید معتبران بدخشان عموی
میر یاری بیگخان که بقلعه رستاق حکومت میکرد
میر کلان نام داشت از رستاق بفیض
آباد آمده بحکومت نشست
و میر یاری بیگخان برادر زادهٔ خود را بقلعهٔ بهارک
تعین نموده خود میر کلان مدت چهار سال حکومت
کرده بود که حاکم قطغان محمد مراد بیک نام به
بدخشان آمده محاربه و مقابله در تاریخ سنه ۱۲۷۲ هجری
نموده و میر کلان تاب آورده نشده ناچار بطرف شغنان
به نزد قباد خان فرار کرده آمد و این قباد خان حاکم
شغنان پسر سلطان علاالدین ابن شاه و نجف خان بود
و بعده حاکم قطغان میر محمد مراد بیک بدخشانرا

ضبط نموده اختیار ضبط و ربط ولایات بدخشان را
یفتعلی گذاشته خود بطرف قطغان مراجعت نمود
و تمام بدخشان را تا مدت نیم سال الی ۱۲۲۲ سنه
۱۲۲۲ سنه هجری متصرف و مالک بود

و درین اثنا اعیان و اشراف ملک بدخشان از ظلم
میر قطغان محمد مراد بیک بجان رسیده اظهار طغیان
کرده خواکدای محمد یفتعلی را با غتشاش سرزدن
کرده بتعقیب به حضور میر کلان ولد محمد شاه
آدم فرستانیده الحاح و درخواست کردند
زود به بدخشان عازم بوده بیاید که بدخشان
باز در تصرف آمد

و میر کلان از قطغان بکوچه غاران آمده بکوه
یا خورده عبور کرده بکوچه زردیو و سرغیلان

بهارک

بهارک بفیض آباد رسید و ملک بدخشان .
بجنگ و تصرف میر قطغان خلاص بخشیده تصرف نمود
از سنه ۱۲۷۷ تا سنه ۱۲۸۳ هجری یعنی بظرف شش سال
میر کلان حکومت نموده بمرد

و بعد از فوت میر کلان سلیمان شاه برادر خورد
متوفای مذکور که سابقاً ذکر او در قلعه سرای بهارک آمده بود .
میر سلیمان شاه ولد میر محمد شاه از قلعه سرای بهارک
آمده قلعه فیض آباد و سایر قصبجات را مالک گردیده
مدت دو سال حکومت نمود از سنه ۱۲۸۳ الی
سنه ۱۲۸۵ هجری که یکی از میران قطغان میر محمد مراد بیک
آمده بدخشان را ضبط نموده میر سلیمان شاه را با تمامی
اولاد و اقربا برادرزادگانش دستگیر کرده به
قلعه قندوز برده محبوس کرده بدخشان را تا لان

و تاراج کرده تا مدت پانزده سال تصرف کلی نمود از ابتدا

۱۲۸۹ لغایه تا ۱۳۰۰ لسنه هجری تمام بدخشان و بدخشانات را

و درین ایام استیلا قطغان کوکان بیک نام مردی

از گماشته گان میر محمد مراد بیک قطغان بود که کوکان

مذکور از جماعه اوزبکیه قرلیق و الد آتقال بهادر

مذکور الذکر بود مشار الیه کوکان بیک پنج سال حاکمی

نمود و در اثنا حاکمی کوکان بیک جهان خان

حاکم قلعه جات بدخشان به کوکان بیک رسم باج

و خراج و اطاعت و آشنایی پیشه نکرد

بنابرین کوکان بیک برادر خود را بجهه ایلچی گری به خان

به نزد جهان خان فرستاد و جهان خان را از گفتار

کوکان بیک و از اقوال وحشیانه بهادر خان برادر کوکان بیک

در قهر آمده برادر کوکان بیک ولد بهادر قتال گشت

و کوکان

دکوکان بیک از شنیدن این واقعه ملول شد با فوج بدخشان
روی بطرف وخان نموده برای گوشمال دادن و ضبط
کردن حاکم وخان و جهان خان روانه شد

و پس از ورود دکوکان بیک جهان خان تاب طاقت
محاربه نکرده رو بطرف چترار نهاده بکوتل دارکوت
گذشته فرار نمود

و میر جهان خان با اهل و عیال اعیان و اشراف خود
خود را بحضور مهتر گوهر امان رسانید

دکوکان بیک نیز با فوج بدخشان جهانخان را تعقیب کرد
کرده از عقبه (کوتل) دارکوت گذشته داخل
چترار بالا شد

و آنهنگام میر چترار مهتر گوهر امان از روی مراسا
و مواساسازی کوکان بیک را استقبال نموده

بطرز اطاعت رفتار نمود

و پس از افشای معامله کوهر امان میر و خان جهان خان

از چترار بالا فرار نموده بطرف چترار پایان رفت

در حضور مهتر شاه کتور رسید و واقعه حالات و

سوانح احوالات و واقعات مدهشه خود را بیان نمود

و از چترار بالا کوکان بیگ اتالیق برای ضبط و دستگیر

کردن جهان خان و همراهی چترار پایان عازم شده

و به مقدار علاوه بر فوج خود از نوکران عسکر کوهر امان

گرفته راهی شد

و ازین جرئت و غیرت کوکان بیگ به چترار پایان

مهتر شاه کتور خبردار شده افواج معلومه مقرره

خود را آماده و مستعد ساخت تا که سد راه کوکان بیگ

را گرفته کارسازی نمایند و در میانه چترار بالا و

چترار

10 Заказ P-273

چترار با پایان جایی بود که یکطرف دریا وطرف
دیگر کوه بلند راهی داشت که مرور مردمان از جای
صعب المرور بنهایت سخت و دشواری بود و هر که را
در حین گذشتن بیم سقط شدن و افتادن
بدریا بود . در این جای فی الجمله بدستکاری
استادان و هر دو کار امکان پذیر بگذشتن سوار
و پیادگان با جاهای کوتاه گردید

و مهتر شاه کتور فرمان داد که همان راه باریک و موضع
صعب المرور را ویران بکنند تا که یکطرف قلعه چترار
پایان بدخشیان امکان آمدن نشود

چتراریان موضع مذکور را ویران کردند و افواج
بدخشان و چترار بالا مع امیر لشکر گدکان بیک و اولاد
اقسقال بهادر قاریق آمده در ینجا معطل شده ماندن

عبور و مرور نشد با چهار کوکان بیک تدارک درست
کردن راه را نموده چوب و آهن استاد و مردکاران
مهیا ساخته در تهیهٔ تعمیر موضع مذکور سعی و اجتهاد
نمود و استادان و مردکاران مشغول کار بودند و خود
کوکان بیک نیز بالای کار هر روزه استاده سعی میکرد
و هر روزه بالای یک سنگی مینشست که بالای
سنگ بسیار جای بد بود که اگر شخص از انجای فرود
رها کننده فقط از سنگ بسنگ فرو کوفته استخوانها
هایش زمه زمه شده آخر بدریا می افتاد
دیگر روز بالای این سنگ نشسته بود شخصی از
بیاولان خدمتکاران مهتر کوهر امان با مطلق
نهفتهٔ مهتر مذکور مراقب این کار میبود و وقت را
فرصت میشمرد تا اینکه کوکان بیک را با تمام رساند

قضارا

قضارا ایشال مذکور کوکان بیک را بالای سنک
مزبور در حالت بی خبری یافته و فرصت را غنیمت
شمرده بیکباره کوکان بیکرا از بالای سنک بطرف
دریا خطا و سقط کرده فرو رها میکند

و کوکان بیک را کوشت پوست و استخوان
سنک بسنک زده لت کوب خُرده نرمه نرمه شده
آخر الامر بدریا حترار افتاده رفت و بمُرد

و پس ازین کار دسپابجشان با سر و سردار مانده
و حترار یان بالا و پایان بسر بجشیان از هر طرف
هجوم آور کردیده افواج کوکان بیک چه اسپ و چه از
اسباب الاغ و انجام و اموال و اجناس بالکل اسیر
پنجهٔ حترار یان شدند

و مردم حترار همهٔ افواج را برهنه و پیاده کرده براه

کوتل دوراه و قرتیزه عبور نموده بطرف بدخشان
رفتن اسیران را رخصت شان دادند همه روانه
ولایت خود گردیده راهی شدند ایام سرما نزدیک بود
و در اثناء راه چندی از بدخشیان از شدت سرمای
زیر کوتل ها تلف شده بقیه ماندگان ببدخشان آمدند
و هنوز بدخشان را میر مراد بیگ قطغان متصرف بود
و حاکم قندز میر محمد مراد بیگ را عموزاده بود که
محمود بیگ نام داشت و فاوضت و ارادت حضرت امام
صاحب را مقرر بود و شما را الیه درین اثنا اولاد
اغتشاش نموده با اولاد اعلی برپا کرد [illegible] مراد
بیگ از قندز بدر شده [illegible] عموزاده خود بخدمت حضرت
امام آمده تا مدت هفت ماه بحرب و ضرب میر [illegible]
میکوشیدند و [illegible] ولایات [illegible]

[illegible]

سلطان شاه با شقورغان محبوس بودند

و اولاد سلطان شاه ثانی که لقب او میرزای کلان - ابن میر محمد شاه

بود نام برده سلطان شاه را سه پسر بود اول میر شاه

که اسمش اصلا زمان الدین بود دویم نصر الله خان

سوم یوسف علی خان بودند

این نامبرده کان در طالقان در حضور ایشان قایم

خواجه نظر بند بودند

و در اثنای گیر و دار حاکم قطغان میر محمد مراد بیگ بعموزاده

خود محمود بیگ حاکم حضرت امام صاحب این میر محمد یار بیگ خان

را مسیر قطغان اذن داد که رفته بدخشان را

ضبط نماید و خود متصرف باشد بنابر فرموده حاکم

قندز محمد یار بیگ خان آمده بقلعه فیض آباد مستقر شد

مطلب صورت واقعه چنان بود که محمد یار بیگ خان

به پیش میر ولی حاکم تاشقرغان که میرزا ولی ولد گنج علی بیک در
بند بود و همواره محمد مراد بیک بعموزاده خود محمود بیک زد و
خورد میکرد

درین ایام پسران میرزای کلان الغ سلطان شاه تالی که نام
آنها میر شاه (زمان الدین) و یوسف علیخان
و نصر الله خان بودند از طالقان گریخته بطرف کولاب
به بهارک رفتند و در آنجا درستی و تدارک خود
را کرده آمده قلعهٔ رستاق را با مضافاتش
ضبط نمودند

میر ولی تاشقرغان میر شاه ناصر محمد بیک خان را نهفته
آزاد نمود که حالا جمعوز ادکانت بعضی قلاع بدخشان را
آخر مالک شدند

و ترا نیز سزاوار است که رفته ضبط و سرشته ملک
بدخشان

بدخشان را انما بعد امیر یار بیک خان از تاش قرغان برآمده
براه غوری و بغلان و کشم آمده تصرف و سررشته
ملک نمود

بعد ازان میر محمد مراد بیک حاکم قلعهٔ قندز برای
محاربه ببدخشان آمد و مصلحت جنگیدن نشده
با میر یار بیک خان براه مصالحه پیش آمده مقدمه صلح را بستند
و حاکم قندز پس گشته بقندز رفت و میر یار بیک خان
مدت چند سال حکمرانی نموده در سال ششم فوتید
و پس از فوت یار بیک خان شاه سلیمان بیک برادرش
حاکم در ایم بود آمده میر شده تا بطرف یکنیم ماه حکومت
نمود چراکه احمد شاه نام ولد سلیمان شاه ابن میر محمد شاه
در قلعهٔ ازگو حاکم بود او آمده محاربه و مجادله بسیاری
نموده متصرف فیض آباد گردید و شاه سلیمان بیک را باز بقلعهٔ

در سنه ۱۲۱۲

در ایام منصوب کرد

مدت تصرف احمد شاه بدخشان از الظرف سه ماه بود

بعد از آن میر شاه و سلیمان بیک مذکور با پسر عموی خویش میر شاه

زمان الدین) که حاکم قلعهٔ رستاق بود هر دو با مصلحت

یکدیگر بالای میر احمد شاه آمده در فیض آباد میدان و قتال

نمودند آخر الامر قلعهٔ فیض آباد را گرفتند و احمد شاه را

بدرغه کردند و در سنه ۱۲۶۵ هجری میر شاه زمان الدین

بتمام بدخشان حاکم بالاستقلال شد و مدت ایام

بیست سال بوده خود میر شاه با اجل طبیعی وفات یافت

بعد از فوت میر شاه پسرش میر جهاندار شاه بحکومت

۱۲۷۹

در بدخشان منصوب گردید تا مدت پنج سال حکومت

کرد ولی در ایام حکومتش یک مرتبه با فوج بدخشان

عازم ضبط ولایت قندز (تخارستان) گردید

آنگاه

۱۲۶۵ [illegible] حکومت میر شاه زمان [illegible] ۲۰ سال بوده

پس از میر شاه حکومت جهاندار شاه استیلا یافت ۱۲۷۹

آنگاه حاکم قندز سلطان مرادخان بود مجادلهٔ
سختی در میان افتاده تمام ولایت قندز را ضبط کرد
و میر جهاندار شاه در قلعهٔ قندز علی بردی خان نام
پسر عموی سلطان مرادخان را حاکم نمود
و در خان آباد عموی سلطان مرادخان را حاکم کرده و در قلعهٔ
طالقان محمد کریم بیک را حاکم نموده پس خود به
طرف فیض آباد بدخشان شتافت
و سلطان مرادخان سلامت بطرف غوری گریخت
و آنجا استقامت بنمود
و در سال ششم از حکومت میر جهاندار شاه میر سلطان
مرادخان از غوری برای استمداد به نزد فیض محمد خان
ولد دوست محمد خان افغان که در تخته پل حاکم بود
رفته استمداد و کمک خواست پس فیض محمد خان به

۱۲۸۵ / ۱۲۸۴

سلطان مراد خان فوج نظام داده بالای بدخشان
فرستادش   آنهنگامیکه فوج مذکور آمده قطغن را
و قندزیه را تمام ضبط کرده تا بالای بدخشان رسیدند
و باهم میر جهاندار شاه محاربه و مقاتله نمودند میر مذکور
تاب طاقت ضرب سپاه نظام را نیاورده ناچار برآمده
بطرف چترار فرار نمود در تاریخ سنه ۱۲۸۶ هجری
دران گاه در ملک چترار مهتر امان الملک خان
بود سلطنت بدخشان میر جهاندار شاه در حضور مهتر چترار
مسافرت گزین تا یکچند مدتی شد
از قراریکه سلطان مراد خان نبیرهٔ میران بدخشان
بود چون میر مضراب ولد سلیمان شاه و محمود شاه
و ابراهیم خان ولد میر احمد شاه بدبغه شده و میرزا
ولد میر محمود و میر عالم خان ولد شاه سلیمان بیک نسبت

خالوی

خالوئی گری لسلطان مرادخان میداشتند و از جهت
قرابتی و خویشاوندیشان میر سلطان مراد ایم معین
و مددکار مذکورین بود

پس سلطان مرادخان خالویش مهتر شاه ولد سلیمان شاه را
ببدخشان بحکومت نصب نموده خود سلطان مراد بیگ
بقندز رفته مقیم شد و مدت حکومت مهتر شاه
در ملک بدخشان یکنیم سال بود که جهاندار شاه ولد
میر شاه (زمان الدین) از چترار اکابل رفته از امیر کابل
امیر محمد اعظم خان ولد امیر دوست محمد خان طلب
حمایت و مددکاری نمود

و در اثنا امیر محمد اعظم خان بمیر جهاندار شاه
کمک … نی را کردن نتوانیست از بسکه امیر معظم الیه
باغتشاشات داخلی که مابین او و میر شیر علیخان بود

زد و خورد داشتند و میر جهاندار شاه را کمک
کردن بنابر برداشت تقاضای وقت میسر نشد
پس جهاندار شاه بناچار به بلخ باختر یعنی بمزار
شریف آمده از مزار شریف باز متوجه بدخشان
شده با جمع اطرافیان بدخشان یکجهت و یکدل
شده هجوم آوردند میر مهراب شاه تاب نیاورده
بطرف کولاب فرار کرد و میر جهاندار شاه باز
متصرف بدخشان گردید
و مهراب شاه در کولاب باجل طبیعی وفات یافت
و یکبار دیگر میر جهاندار شاه در فیض آباد حکومت راند
و انواع جبر و ظلم و تشدد پیشه کرده و مردمان
بدخشان از جبر و ظلم او بجان سیر شدند
پس مردمان بدخشان اتفاق نموده عموزاده میر

مهراب شاه

مظفرشاه را که در کولاب بعد محمود شاه نام داشت
فرار اختیار کزین بعد میر الیه رخواستند
واز کولاب محمود شاه آمده بدخشان را متصرف
شد ومیرجهاندارشاه شخصاً بکولاب فرار کرد
واز انجا به بخارا رفت در خدمت امیر مظفر بگمند
خدمت مقیم بوده پس بسمرقند بحضور میرعبد
الرحمان خان رفته مدت یک سال در سمرقند سکونت
نموده باز بطرف خوقند به پیش خان خوقند خدایار
خان آمده در خوقند چندی استقامت نموده
باز از خوقند حرکت نموده بشغنان آمد بالای میر
محمود خان جهاد نمود و این حمله کارگر نه افتاده
باز برگشته بشغنان آمد ۱۲۸۷ تحقیق

ومیر محمود شاه در تاریخ سنه ۱۲۹۱ هجری بالای شغنان

آمده و دران اثنا میر یوسفعلی خان شغنی شغنان

حاکم بود جهاندار شاه از بیم میر محمود شاه به دره

محال شاخ دره گریخته بسرحد خان گذشته باز

بچترار رفت و مدت چهار سال در حضور مهتر چترار

مهتر امان الملک ماند

و پس از چهار سال باز عزیمت نموده بالای بدخشان آمده

بقلعه بهارک فرود آمد و بالاتر از قلعه فیض اباد

موضعیست عقاب شین نام درین موضع بنای

جنگیدن کرد

اما درین ایام در تاریخ ۱۲۸۶ سنه والی قندز ۱۲۸۶

و بدخشان نایب عالم خان بود طاقت جنگیدن

نیاورده باز بناچار براه شیو فرار به شغنان

آمد و میر یوسف علیخان حاکم شغنان متعهد بعهده

میر جهاندار شاه

مهتر باشان شد در شغنان با سعادت جهاندار شاه موصوف
رضا نشد ناچار میر مذکور براه جوشن کاذیبا میر آمده
بفرغانه رفت و از آنجا باز بسمرقند بحضور سردار عبدالرحمن
خان آمده مسافر شد

و پس از چند مدتی عازم شهر تاشکند شد فرمانفرمای
ترکستان کافمان را دیده عرض حال و اعلام سوانح
مدهشهٔ خود را تقدیم رسانیده بوظیفهٔ از طرف دربار
امپراطوری موظف گردید پس از تاشکند مرخص شده
باز بفرغانه آمده بالاتر از شهر مرغیلان بقریهٔ اوچ
قورغان در ساحل رودخانهٔ اسفیرام سکونت گزین
گردید تا وقتیکه پسران خودش از پدرشان ظلم
ناراضگی نموده پسرش که شیردل خان نام بود پدر خودرا
به تفنگ زده مجروحاً مقتول ساخت

سبب ناراضی که پسران جهاندار شاه آن بود که همواره با پسران
خود در کمال سخت گیری و درشتی و ترش روی معامله
و رفتار مینمود که همه تابعان او چه از نوکران و غلامان
و جاریه کان همه از بد هضمی او بجان رسیده بیزار شده
بودند بناءً علیه بمن تبعه کانش بالاتفاق بقتلش همه
اقدام نمودند تخمیناً قتل او در سنه ۱۲۹۰ هجری بود ۱۲۹۰ هجری

حالا باز رجوع بمسئله میر محمود شاه باید کنیم که میر
محمود شاه فوق البیان مدت پنج سال حکمفرمائی کرد
و در ابتداء سال ششم امیر شیر علیخان القاب
فرمانی بسردار نایب عالم خان والی مزار شریف
داده که باید بدخشان را ضبط کرده شود
لهذا سردار مذکور بقدر کفایت با فوج نظامی بالای
بدخشان آمده بدخشان ضبط نموده میر محمود شاه را

میر محمود شاه [illegible] نقل [illegible] کرده میشود

دستگیر

9 Заказ P-273

دستگیر نموده بتاشقورغان برده معطل گذاشت و پس
حکومت بدخشان را بنابر فرموده امیر شیرعلیخان
نایب عالم خان سردار مذکور بقبضهٔ حکومت روایی
میر عالم خان ابن شاه سلیمان بیگ سپرده خود
سردار مذکور پس بمزار شریف رفت

و میر عالم خان تا یکسال از طرف امیر شیرعلی خان
در بدخشان والی بود و بعد از ان خودسرانه حرکت
نموده خواست که اعلان استقلالیت نماید و ظلم
طغیان طاغیانه کرده رفتار میکرد که درین بین
باز سردار عالم خان بجهت ضبط تنبه گوشمال میر عالم و
بدخشیان امده از سرتاپای بدخشان را ضبط کرد
و میر عالم پس ازان بشغنان فرار کرده و چندی در
شغنان استقامت کرده پس بع سواره آمد و در قلعه

خود بجهوسر شاه محمد سراج الدین شاه ابن سلطان محمود خان مقیم شده
مدت یک زمستان استقامت نمود پس به شهر بخارا
به نزد امیر مظفر خان امیر بخارا رفته ساکن گردید
و بعد امیر عالم خان تا مدت پنج سال خطهٔ افغانستان
و بدخشان در تصرف امیر ذوالفقار ضمیر امیر شیر علی خان بود
و هنگامیکه انگلیسها متصرف شهر نو و
کابل شدند امیر شیر علیخان بمزار شریف استاده
پس امیر شیر علیخان بالطبعی فوت در سنه ۱۲۹۶ هجری ۱۲۹۶ فوت شیر علیخان بوقت
و بعد از این واقعه وفات امیر شیر علیخان مرحوم عبد الفیض خان
نام یکنفر شهزاده درواز که از اولاد اسماعیل خان
شاه درواز بود در ولایت راغ بدخشان فراراً
سکونت گزین بود و شهزاده مذکور خیلی
مرد با ثبات ماهر و هوشیار در علم سپاهیگری
چابک

چابک و چالاک و با سعی و غیرت و همت بود باتفاق
سلطان نام ولد عبدالله خان که بالنسبت از میران
و میرزادگان راغ بود یکدل و یکجهت شده
باعانت اهل و الوس لشکر کشیده ببالای
بدخشان که قلعهٔ فیض آباد مقر السلطنهٔ ملکت
است با مردمان افغانی جنگ و جدل کردند
و خلق بسیاری از طرفین تلف شدند
و درین اثنا باباخان ولد نصر الله خان ابن میر اکلان
مذکور - و شاه ابراهیم خان ولد احمد شاه ابن
سلیمان شاه برادرزادهای کلان بودند مومی الیهما
در مزار شریف بدست حکام افاغنه بندی بودند
بعد از فوت امیر شیر علی خان از بند خلاص شده درین
محاربه و مجادله سلطان راغی و محمد الفیض خان ...

موی الیهما با مشار الیهما یکدل و یکجهت شده این چهار
نفر باتفاق یکدیگر بالای افغانان با خلق بسیار از هر جانب
هجوم کردند باوجود بی نظمی و افغانان باوجود بانظمی
تعدادشان کمتر بود به بی نظمان که بسیار بودند
تاب نیاوردند و افغانان ها بطرف ملک طخارستان
(قندز) روانه شدند

و پس از خالی شدن بدخشان این چهار نفر
میرزادگان فوق البیان ملک بدخشان را متصرف
گردیدند بدین معنی که اهالی بدخشان در قسمت ابتدا
بابا خان را بامیر الامرا ملقب نموده میرگل بای ختن
و سایر نامبردگان هر یک بهر قلعه بمناسبت حالشان
نامزد شده جزئی حکومت نمودند تا مدت
یکنیم سال خورد و برد کردند

و بعد این چهار

و بعد این امر شهزاده حسن نام برادر میر جهاندار شاه
نبیره میر شاه (شاه زمان الدین) باهمراهی محمد عمر خان
ولد یوسف علیخان که برادر میر شاه بودند از ولایت
فرغانه زمین آمده بالای میر میران بابا خان مسند
نشین تمامه ملک بدخشان بلوا و اغوا و جدال
نموده میر بابا خان را دستگیر کرده و بسته
به پیش میر یوسف علیخان حاکم ولایت شغنان
فرستادند
و پس خود شهزاده حسن ولد میر شاه در فیض
آباد نشست و میر کلان شد
و محمد عمر خان را بر رستاق حاکم کرد تا مدت یکسال
حاکم نمود
و قبل از این عبد الغیاث خان نام را ذکر کرده بودیم شخص مذکور

بحکومت هیچ قلعهٔ نامزد نشده فالحال در حضور میر شهزاده حسن موقوف مانده استقامت نمود

پس امیر بخارا امیر مظفر خان ازین واقعات خبردار گردیده فی الجمله در رشک و در شک و تدبیری افتاده بیم آن کرد که این مرد نامی عبد الفیاض خان مرد شجاع و دلیر با معرفت است مبادا یکروزی همچنانکه بسبب وغیرت و همت ملک بدخشان را از دست افاغنه انتزاع نمود مثل این نیز دروازه و یا قرات یکلهین و کولاب را از تصرف من انتزاع نموده تملیک نماید عجبی نیست امیر مظفر به این خیال در فکر دستگیر کردن عبد الفیاض خان شد در تدارکات کوشید

و پس از جستجوی افکار امیر مظفر مرحوم از حسن مصلحت صورت رای عالم آرای گردید که یکی میرزادهٔ ذن

بدخشان

بدخشان میر عالم خان ولد شاه سلیمان بیک که فرار از
از بدخشان بحضور امیر روشن ضمیر آمده در بخارا
سکونت میورزید جناب امیر عالی مومی الیه میر عالم
خان را اذن رخصت و یراق انجام اسلحه و انعام
نقود و اسپ و آنچه که تعلق با عانت منندی باشد
در خور حال میر عالم خان مناسب دید و بطرف ملک
میراثی اش رخصتش داد [illegible]
[illegible]
بکولاب آمده میخواست از آب [illegible] رود [illegible]
شهزاده حسن میر بدخشان از آمدن میر عالم خان واقف
شده فهمید که البته میر عالم خان به تسخیر بدخشان
و بند و دستگیر نمودن عبدالفیض خان می آید
لابدیست که در صلاح انکوشیده [illegible] علاج نمایم

[illegible]

بهبودی حال در آن خواهد بود گفته رأی شهزاده
حسن بر این قرار یافت که باید ما همین عبد الفیض خان را
دست بسته و بندی ساخته با میر مظفر خان فرستیم
چونکه قبل از این از شهزاده حسن عبد الفیض خان
را طلبیده بود که بحضور ما فرستاده شود
و نیز شهزاده حسن بناچار بنا بر رعایه آن که شاید
باجرای این امر میر عالم خان نیاید گفته میر عبد الفیض خان
را دست بسته بهیئت اسیری بکولاب بمیر عالم خان آورده
سپرد و در این حال در کولاب [illegible] نظر اتالیغ
قاتع کولاب و حصار و بلجوان و قراتگین و درواز
ساکن بود و میر عالم خان میر عبد الفیض خان را
بخدای نظر اتالیغ سپرد و خدای نظر اتالیغ
عبد الفیض خان را به بخارا فرستاده بحضور امیر عرض شد

مند نوار

بنده نوازا از طرف بدخشان آن شخص خواسته را
بدست آورده فرستادند که اینک این غلام
به فتنه‌جوی بدرفتار کردو نمدار بجهة عتبه‌بوسی فرستادیم
حالا چیست که من غلام کمترین میر عالم را ابلاغ فوج
موجوده ملک کولاب (ختلان) بطرف بدخشان
کومک امداد رسانیده کسیل نمایم تا نه
داند در جواب خدای نظر اتالیغ را امیر مظفر عین
ارشاد نموده فرمان صادر کرد که میر عالم خان
یکچند صابر ادیه باشد تا که ببینیم مردمان بدخشان
میر عالم خان را طالب هستند یا نه اگر بر فرض
طالب هستند واز طرف بدخشان مردمان خوب
صادق الاقوال و معتمد الاطوار مخصص بر طلب و خواهش
دلشان نفر هائی میر عالم می‌آیند یا نه و بران قرار کار

کمک رسانا

میر عالم خان را آزاد کرده او را رد کرده شود تا که از آب گذشته

بطرف بدخشان برود والا رفتن میر عالم خان بی

خواهش اهالی بدخشان از حکمت نیست و میر صدای ظفر

اتالیق هم بنا بر فرمایشات جناب عالی کار بسر برده

استاده منتظر بطرف بدخشان بودند

درین ایام فلک نیرنگ نو قلمونی انداخته بشکلی در میان

میر شهزاده حسن و محمد عمر شقاق ساخته نااتفاقی

دربین افتاده بنا بر تعدش کردن ولایت نفاق

اغتشاش و بلوا برپا کردند و ولایت بدخشان در میان اینها

بتکرار به بی سرانجامی عاید شد و میر شهزاده حسن

از رویداد این نااتفاقی میر محمد خان بتنگ

آمده بناچار میر عالم خان را از کولاب در حکومت

نمود که البته باید که بمجرد خواهشنامه رسیدن آید

از آنکه

از آب آمویه گذشته در حال تشریف فرما باشند

و در همان ایام حاکم امارت خانه کولاب الماس بیک
لی نام مردی بود بنا بر امر معظم و موقوفهٔ جناب عالی
امیر مظفر خان میر عالم خان را رخصت داد که اکنون
موافق امرنامه عالی خواهشمندان بدخشان
مطابق افتاده مطلب حصول آمده شد

حالا حرکت بالای بدخشان کرده شود ولی اشتهار
واقف امکنه که من با اجازهٔ جناب عالی امیر بخارا
ببدخشان میروم و هرکس شهر رفتار را بنام
داختیار خود نسبت بدهید و خود بخود توکل نموده
آمدم تا ببینم لطف حق چه خواهد بود

بعده میر عالم خان از آب آمویه گذشته براه راغ
بفیض آباد آمده بحضور میر شهزاده حسن رسید

بالم نشسته رحلت نمودند

و این میر عالم خان با شهزاده حسن برادر اندر بودند

یعنی مادر هر دو یکی بود ولی از پدر جدا بودند

هنگامیکه میر شاه سلیمان بیگ وفات یافت زن او که مادر

میر عالم خان بود پدر میر شهزاده حسن یعنی میر شاه

ویرا بزنی قبول کرد و از وی میر شهزاده حسن

تولد یافت این بود سبب برادری بایکدیگرشان

بعد ازان میر شهزاده حسن بمیر عالم خان فوج

داده مامور بمضافات و قلعهٔ کشم نمود که

حکومت ولایت کشم بدست عموزاده اش میر

سلطان شاه بود

و میر عالم خان بایکدسته فوج بالای سلطان شاه از

حاکم کشم رفته محاربه و مجادله نموده محال کشم را

باقوالوش

با توابعاتش ضبط نمود

پس از چار سلطان شاه بطرف رستاق فرار نموده
به پیش برادرش محمد عمر خان حاکم رستاق رفت
و بعد ازان شهزاده حسن سپاه فیض آباد را
برخود گرفته و با فیل عزم و حشم براه یفتل بر رستاق
عازم شد

و میر عالم خان با آنچه که فوج با همراه خود داشت
براه کشند ببالای رستاق بیامد و این ها
از دو طرف محاصره و ضبط رستاق مقصد شدند
و حاکم رستاق محمد عمر خان نیز ازین حادثه
واقف گردیده با اهل الدس نوکر و سپاهیان
خود تهیه جاربه نموده بمدافعه پرداخته از رستاق
تا شهر بزرگ آمد میخواست که با میر شهزاده حسن

حمله کند و درین حین خبر رسید میر عالم خان آمد
قلعهٔ رستاق را محاصره کرد
پس محمد عمر خان حاکم رستاق ناعلاج مانده
نفاق را به اتفاق و وفاق مبدل کرده از راه صلح
و دوستی برآمده بشهزاده حسن استقبال
نمود میر شهزاده حسن نیز او را استقبال نموده
رسم اکرام عزت داری را بجای آورد
پس میر شهزاده حسن بمیر عالم خان فرمان کرد که
حالا باید که از قبل و محاصره کردن قلعهٔ رستاق
فراغت نموده دست بکشید چونکه ما العمو زادهٔ
خود مصالحه و اتفاق نموده قلعهٔ رستاق را
پس به خودش سپردیم و میر عالم خان بنا بر فرمودهٔ
برادر خود کار بعمل آورده از محاصره دست کشید

دیگر

وبحضور میر شهزاده حسن آمده هردو باتفاق یکدیگر
برگشتند و میر شهزاده حسن بفیض آباد
آمد و میر عالم خان بکشم آمد و این هردو میران
تا مدت دو ماه باتفاق تمام عمر گذرانیدند
باز نگرانه حاکم رستاق محمد عمر خان بنا
ناسازکاری را پیش نهاد خود کرده اغتشاش برپا
کرد و میر شهزاده حسن بر خود چنین صلاح
دید که باباخان ولد نصرالله در شغنان فرار گم
سکونت گزین بود او را نخواسته بیاورد و
در جای محمد عمر خان حاکم رستاق کند و
محمد عمر خان عموزاده میر باباخان فراری بود
بنا بر آنکه میر شهزاده حسن کس فرستاده از
شغنان باباخان را طلب نموده گفت که زود بیاکه -

من ترا بجای محمد عمر خان نمک بحرام بقلعهٔ
رستاق حاکم خواهم کرد

و باباخان ولد نصرالله خان از تشغنان بفیض آباد
بحضور میر شهزاده حسن آمده نشست آهسته
درستی و تهیهٔ فوج خود ها را نموده به بعض نواقصات را
اصلاح نموده ببالای رستاق عزیمت کردند و علی
در اثنای راه طرز و روش مفسدانه پیش گرفته
رفته رستاق را تاراج و یغما کردند و اموال و غنایم
بغیر حق گرفته و محمد عمر خان تاب نیاورده بکولاب
فرار کرده برفت و پیشکای او موافق وعده شده به
رستاق باباخان ولد نصرالله خان را حاکم
نصب کرده خود میر شهزاده حسن بقلعهٔ فیض
آباد مراجعت نموده از رستاق روانه شد

تا هنوز

8 Заказ P-273

تا هنوز بفیض آباد نرسیده بود که از طرف ترکستان
سردار عبدالرحمان خان ولد افضل خان نواسهٔ
امیر دوست محمد خان از والی تاشکند اذن
رخصت عزیمت ولایت وافر البرکت افغانستان
یافته براه کولاب بکولاب آمده بشهزاده حسن
ولد امیر شیر علی خان نوشته کرد که ما بنا بر تقدیر الهی
از هم ولایت موروثی خود گردیده بملک کولاب آمدم
امید است بیاری حق تعالی عز و جل و کمک رسانی
شما بهمونیتا و ترانی دینی و دنیای عجبی نیست که
بمقصد اقصی و مطلب اعلی خود رسیده باشم
از اینجا بکمک شما رسیده دارائی کابل بروم شاید
به سرفرازی و ممتازی برگزیده پروردگار عالم
گردیده بر تربیه ملت نجیبهٔ عموم افغانستان عزم غزیز مایم

و در سلطنت بدخشان سعی و همت نمایم و شمایان نیز
درین امر ساعی باشید والسلام

و میر شهزاده حسن التماس سردار عبدالرحمان خان
قبول نکرد بابلخان حاکم رستاق را بلب دریای
آمویه بمعبر فرستاد که حتی الامکان اگر توانی سردار
عبدالرحمان را از آن طرف بدخشان عبور نده تا که
براه دیگر مانع کابل شده برود

و تا رسیدن بابلخان بلب آمویه میر عبدالرحمان خان
یکروز پیشتر عبور کرده از آن گذشته بطرف
بدخشان آمده نشسته بود که حاکم رستاق بابا
خان عبدالرحمان خان را تصادفاً استقبال نمود
و همراه خود برستاق آورد

و آقا محمد جان که قبلاً بذات خود برستاق حاکم بود هنگام
آمدن

آمدن باباخان فراری از شغنان بخواستگاری
هیئت شاهزاده حسن ولیس لشکر کشیدن به رستاق و فرار
کردن میر محمد عمر خان یکولادیث از طرف ترکستان تا آمدن
سردار مذکور و همراه حفظ از کولاب آوردن محمد عمر خان
تا رستاق ولیس محمد عمر خان را در قلعهٔ رستاق
نصب نمودن سردار موصوف محضر مجرد ورود
سردار فیض الاقتدار کابلستان دخول شدن باباخان
و تحفه سپهر گردان ماندن ... سردار عبدالرحمن
خان بخدمت صلاح و مصلحت که میر باباخان
نیز بکار باید انداخت
تمهید در این امر مسارسات ... اصلاح ... نامی ...
ویولیتیقی با همراهی باباخان ... مشهد امر فرمودند
حالا شما بطلع ... خود ...

و قلعهٔ فیض آباد را ضبط نماید و خود در فیض آباد حاکم و مستقر
کلی باشد میر عبدالرحمان خان بفهم بابا خان را تعلیم نمود
بعده بابا خان بنابر تعلیمات راه نمائی سردار از عالی
تبار عبدالرحمن خان تهیه و اسباب لشکر خود را مهیا
کرده از رستاق عازم ضبط فیض آباد گردیده
روانه شده بلندی پای کوتل درود نسیم آلتون
جلو همراه میر شهزاده حسن مقابله گردیده جنگیدند
و میر شهزاده حسن تاب جنگ و مقابله میر بابا
خان را نیاورده با حال راه فرار پیش گرفته
رو بطرف چترال نهاد و میر بابا خان بدون کدام جنگ
و بابا خان قلعهٔ فیض آباد را ضبط نمود تا مدت
دو ماه بفیض آباد مقیم بود
و بعد از آن سردار عبدالرحمن خان با همراهی

حاکم

حاکم رستاق محمد عمر خان بفیض آباد آمدند

ومیر بابا خان سردار عبد الرحمان خان را استقبال نموده از روی تعظیم و تکریم بقلعهٔ فیض آباد بجای خاصیکه از قدیم محل استقامت میران بود جای داده و خود میر بابا خان بخانهٔ دیگر طرح سکونت انداخت

و سردار عبد الرحمان خان مدت یکماه در فیض آباد استقامت نموده آنی از فکر و ملاحظه و تدارک و فراهم کردن اخبارات و احوالات اطراف اکناف مملکت افغانستان نمی آسود

وقتا که جمله مهمات ضروری عزم خود را تمام رسانید پس با عنایت خداوند عالمیان و میر بابا خان زن و بچگان را بخود گرفته بدرگاه خداوند

روی عجز و نیاز آورده بطرف قندز (تا رستاق)
یورش نموده رفته ایستاده بود که حاکم مزار شریف
غلام حیدر علیخان از مزار شریف یکدسته فوج
نظامی بیاری قندز نامزد نموده فرستاد و افواج
حاکم مذکور آمده قلعهٔ قندز را ضبط کردند
و حاکم قندز سلطان مراد خان از قندز گریخته
بحضور میر بابا خان و سردار عبد الرحمان خان آمده ضمیمه
کلوگان ملحق شد
بعده محمد عبد الرحمان خان [illegible] کاغذ نمود که
من تا به اینجا آمده ام [illegible] کامیکه
این مقوله میان افواج افغانیه اشتهار یافت غلغله
میان فوج افتاده آخر الامر فوج باتفاق مایل
بسردار عبد الرحمان خان شده از سرکردهٔ خود روگردان
شدند

شدند و لبرکرده اطاعت نکردند

و سردار فوج از کمال خجلت و ناموس خود خود را بدست
خود بتفنگچه زده مقتول ساخت و سرکرده دویم فوج مذکور
سید احمد خان نام داشت بلتن های مذکور را بسته
بحضور سردار عبد الرحمان خان بطالقان آمده بسردار
عبد الرحمان خان اطاعت کرد

و از طالقان این جماعه کثیره باتفاق تمام بخان آباد
آمدند و سردار عبد الرحمان خان چند روزی در خان آباد
استاده از موضع کلوکان میر بابا خان را بحضور
خود طلب نمود میر بابا خان نیز آمده بملاقات سردار فایض شد
پس سردار عبد الرحمان خان میر بابا خان را در خان آباد
معطل گذاشته بجای او میر محمد خان حاکم رستاق را
بقلعهٔ فیض آباد بمنصب امارت نصب کرده فرستاد

ودرین اثنا از والی کابل که انگلیس بود کاغذ درخواست
بسردار عبدالرحمان خان رسید باید بتعجیل بطرف کابل
عازم باشید
بعد ازین درخواست والی انگلیس سردار عبدالرحمان خان
سردار عبدالله جان را بخان آباد گذاشته خود بطرف
کابل مراجعت نموده تخت موروثی آبا و اجداد خود
را متصرف گردیده مستقلانه بحکومت افغانستان
قرار یافت واین وقایع در سنه ۱۲۹۰ه بود ۱۲۹۰ هجری
چون درین سال هنگام تیره ماه بود که میر عالم خان
ولد شاه سلیمان بیگ که سابقاً ذکرش گذشته بود دارائی
حرکت داد امیر مظفر امیر بخارا امیر عالم خان مذکور را از
کولاب تهیه اسباب طیاری گری خود کرده با چند نفر اشخاص
مطیعهٔ خود از آب آمویه گذشته براه ملک راغ عازم

فیض

فیض آباد شده به ایلاق کاه موضع شیوه آمده بود که بعضی
دولت خواهان دولت افغانیه چون سلطان راختی
و غیره دیگر سدّ راه میر عالم خان را گرفته نگذاشتند که
که بفیض آباد برود پس تا چلا میر عالم خان با مردمان
مانع شوندگان در موضع شیوه حرب و ضرب نموده دولت
خواهان دولت افغنه را گریزانیدند
و بعد ازاین واقعه میر عالم خان براه بام دره به بهارک
آمده فرود آمد
و میر محمد عمر خان حاکم فیض آباد ازین خبر اطلاع یافته
لشکر فیض آباد را جمع کرده به بهارک آمد و در دشت
خیرآباد با میر عالم خان جنگیدند و میر عالم خان
در طبیعت خفه از آدل حال عمر خود یک جسارت و قابلیت
دارا بود که در اینجا دلیرانه مقدمه کارزار نموده با کمال

شجاعت علم بردار میر محمد خان حاکم فیض آباد را
بشمشیر زده کشت یکباره علم فوج بدخشان بزمین
افتاد و فوج حاکم فیض آباد بدخشان دیدند که
علم افواج برهم خورد لشکر میر محمد خان بیکباره
منهزم گردیده پراکنده شدند و خود حاکم محمد خان
از موضع دشت خیر آباد بالای فیض آباد فرار کرده
و از انجا برستاق گریخته آمد

و میر عالم خان در سنه ۱۲۹۲ هجری قلعه بدخشان را ۱۲۹۲
ضبط و تصرف نمود. و میر عالم خان مستقلانه
مدت هفت ماه بحکومت قایم بود که حاکم سابق
فیض آباد محمد خان از رستاق حرکت کرده
ببالای میر عالم خان آمده پایان از فیض آباد
بقلعه سرای بهار با میر عالم خان جنگید باز هم محمد خان

طاقت

طاقت نیاورده شکست یافته باز بر رستاق گریخت
و پس از چند مدتی در تاریخ سنه ۱۲۹۸ هجری سردار
عبدالله جان از خان آباد با چند دسته سپاه
فوج پلتنی نظامی به بدخشان آمده در موضع مشهد
با میر عالم خان جنگیده تا ظرف سه ماه در قبل و محاصره
زد و خورد بودند که در آخر کار میر عالم خان تاب
طاقت افواج نظامی را نیاورده ناچار فرار نموده
بطرف قطغان به هیچ جای (قطغان) خود میر یوسف
علی خان حاکم قطغان آمده در ظرف سه ماه در قطغان
مسافر بوده سردار عبدالله جان تمام بدخشان را ضبط
کرده با فوج نظامی در فیض آباد استقامت نمودند
بعد از آن میر عالم خان از قطغان به بخارا آمد بقیه
انفاس معدوده حیات خود را تکمیل نموده صدای ارجعی را

بیگ زنان اجابت فرموده در بخارای شریف وفات
یافت قالوا انا لله وانا الیه راجعون
و در بخارا از میر عالم خان یکزن و یک پسر یادگار مانده
اسم پسر مذکور اسکندر خان است در تاریخ سنه ۱۳۳۱
هجری مطابق سنه ۱۹[illegible] میلادی از بخارا اسکندر خان
ولد میر عالم خان به مشهد و از آنجا به ملک [illegible] آمد
و در ملک [illegible] که یکی از محال متعلقه [illegible] است
استقامت نموده پس بولایت [illegible] رفته در قریه
[illegible] و بر سر کار [illegible] ملازمت و روزی تحصیل
مینماید و ازین اسکندر خان ابن میر عالم خان
دو پسر تولد اند اسم بزرگش میر عالم است و اسم
دومین اش غلام خان است و حالا اسکندر
خان موقوف [illegible] خدمت [illegible]

اطفال و عیال خود و من تبعکان خود مشتغال
نموده بکسب دهقانی و تربیت اوقات و معیشت
گذرانی دارد و مرد تند تیز جاهل است جهلش
نه بطریقه ناچاری تا دانی فقط مرد حدت مزاج تند
خوی است ولی در باب آدمیت و مروت و سخاوت
و مردانه گی و مسافر پروری خیلی مرد با حمیت است
با شفقت و با شجاعت و با جسارت و غیرت است
که خود در جمیع حال از فکر و عیال معاش زندگانی
و سرپرستی اولاد و خویشاوندان و مسافران
و فراریان و مردمان آینده و رونده غافل نبوده
همه وقت مرد لطیفه گوی و خوشحال است اندکی از علم
سواد بهره دارد از عهده خواندن و نوشتن فی
الجمله هنرمند است و میتواند و در تاریخ ۱۳۲۸ هجری

۲۴/۳ ۱۹۰۶

تا در آن که اسکندرخان در قید حیات بود و یکی از مخدومان
مقرب پدرش میر عالم خان میرزا ابرهان مخدوم نام
از ولایت کشم بدخشان مرد کهن سال موی سفید
با عقل و هوش در حضور میر اسکندر خان است که این
مرد محترم از اوائل عمر در خدمت میر عالم بوده و در
اواخر عمر زنده گانی با پسر میر عالم اسکندر خان بسر کرده
استاده است که مردی جهان گشته آزموده
گرم و سرد چشیده تلخ و شیرین عالم را گذرانیده
با وجود پیر سالی و ضعیف قوی هیچ تغیری در حواس
ظاهری و باطنی او طاری نگشته سالم الاعضاء
با عقل و هوش و گوش بینای و چشای و گیرای و بویای
دارا بوده تعیش دارد و خیلی مردم خوب است و میر
اسکندر خان نیز مومی الیه را بجای پدر خود تعظیم دارد

عاتی

بجای آورده در همه امور برعایهٔ حالات مخدوم برهان
الدین میپرازد و این اشخاص قسدری با مور تجارت
بین بدخشان و چترار شغلان مشغولند و از بیقرار کسب
رزق طریقهٔ زندگانی قرار داده استاده اند و میر سکندر
سکندر خان کاکای در بعضی موارد که خدمت مامورین
و مستخفظین بندری موقتی دولت روسیه محتاج
بفراهم آوردن بعضی احوالات خارجی بشوند آنگاه به میر
سکندر خان مراجعت مینمایند و سکندر خان
چه صدق و کذب از روی شنیده و فهمید خود بقرار
وعده مشاهده اخبار میرسانند و درین باب موظف
باندکه وظیفه میکرد که نه بطریقهٔ وظیفهٔ عمری ست
از وظیفه موقتی چند است کفایهٔ زندگانی هسکندرخان
نمیشود از بسکه قلیلی ست اگر کسب زندگانی دهقانی و تجارت

ر نیابات شد مطلق کافر نخواهد شد زیرا که اسکندرخان

را صبی طبیعه کان از جهل نفوس را زمرد و زن صغیر و

کبیر خوردن و خدمت کاران بغیر از آینده و رونده

این بود که از اول تا آخر تمامه میران بدخشان را

درین کتاب جواب تتمة التواریخ بدخشان ذکر یافت

اندر تاریخ یکهزار [illegible] هجری [illegible]

میرزادی علی [illegible] [illegible] ماجر [illegible]

فی المهم [illegible] تا دلون کرد [illegible] رسانیده

و موقوف کنید [illegible] مؤلف ثانی خود

میرزا فضل بیک [illegible] بقدر [illegible] هجری

از جای رسید و موقوف کذشت مؤلف اول ابتدا کرد

تتمه او را به تتمه خود تکمیل رسانیده وقایع ایام گذشته

یکصد و بیست یکساله را از مردم معتمد صادق القول

[illegible]

7 Заказ Р-273

عمر سالها این بچشم دیده و گذرانیده و شنوده و گفته‌ها نگارده
بقید تحریر رسانیده و بعضی از واقعات را از بعضی تواریخات
موجه دیده و یافته محل و موقع وقوع حوادث را املاء
و تصحیح نموده این کمترین سراسر بدفتر جمع رسانیده‌ام امید
از ناظرین این یادگاری نامه آنکه هر گونه سهو و خطا و
نقصان و بی‌ترتیبی که درین اوراق منظور آید
بنده را معفو داشته از زمرهٔ با هنران محسوب
دارند و از میران درگذشته مجهول المطلب گوش شنند که
غرض محض نشانه میران بدخشان و وقایع و سنوحات
عمری و ایام حکومتی میران مشار الیهم فی الاوراق
بعد بدین نهج باتمام رسانیده‌ام این است که بندهٔ نحیف
عاجز الفقیر مولف تاریخ میرزا فضل علی بیگ سرخ افسر عرض
خدمت مینماید تمت الکتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

کنون درین اوراق نسب سلسلهٔ شاهان و میران خطهٔ
کوهستان ملک شغنان را که علاقهٔ کوهستان بدخشانات
بدین نهج از روی نسخه‌های موجودهٔ میران مملکت
مشارالیها بهت تفصیل و تحریر میشود که جناب ایزد تعالی
و تقدس بدست قدرت خود کالبد وجود ذیجود حضرت
ابوالبشر آدمی و آدم صفی علیه السلام را آفریده روح
مقدسه اندر وجود جناب آدم علیه السلام دمید و از
صلب پاکش متعدد چه از ذکور و اناث اولاد بوجود آورد

ازجمله

از جمله پسران بنام او شیث علیه السلام پسر او انوش
پسر او قینان پسر او مهلائیل پسر او برد پسر او
اخنوخ پسر او متوشلخ پسر او نوح علیه السلام پسر او
ارفخشد پسر او عابر پسر او شالح پسر او قانع
پسر او شروع پسر او اعواد پسر او ساروح
پسر او قحطان پسر او یعرب پسر او یعسوب
پسر او یامین پسر او ناحور پسر او آذر پسر او
ابراهیم علیه السلام پسر او اسماعیل پسر او قیدار
پسر او حمل پسر او نبت پسر او همیع پسر او ادد
پسر او اد پسر او عدنان پسر او معد پسر او نزار
پسر او مضر پسر او الیاس پسر او مدرک پسر او
خزیمه پسر او کنانه پسر او نضر پسر او مالک پسر او
فهر پسر او غالب پسر او لوی پسر او کعب پسر او

مرة پسر او کلاب پسر او قصی پسر او عبد المناف پسر او هاشم
پسر او عبد المطلب پسر او ابو طالب پسر او علی شاه مردان
پسر او امام حسین پسر او امام زین العابدین پسر او امام
محمد باقر پسر او امام جعفر صادق پسر او امام موسی
کاظم پسر او امام علی موسی الرضا پسر او امام محمد تقی پسر او
امام علی نقی پسر او امام حسن عسکری پسر او علی اکبر پسر او
علی اصغر پسر او سید شاه نصر الدین پسر او سید شاه مظفر الدین
پسر او سید شاه کمال الدین پسر او سید شاه طاهر الدین
پسر او سید شاه میر امین پسر او سید شاه علی حمید
پسر او سید شاه نسیم حمید پسر او سید شاه کریم حمید پسر
پسر او سید شاه نعمت حمید پسر او سید شاه خاموش
پسر او سید شاه جداد پسر او سید شاه خداداد پسر او
سید شاه سلطان علی پسر او سید دولت شاه حسینی پسر او سید شاه خطاب

پسر او

پسر او سید شاه دولت هژده پسر پسر او سید شاه مظفر بیگ
پسر او سید شاه امیر بیک پسر او سید شاه دنجی خان پسر او
سید شاه میر بیک پسر او سید شاه قباد خان پسر او سید شاه
عبدالرحیم خان پسر او سید شاه امیر خان پسر او سید شاه
اکبرخان است که در این ایام در ملک حصار شادمان
علاقه دار السلطنهٔ فاخرهٔ بخارای شریف در قید حیات است
و از طرف امیر روشن ضمیر والاجاه شهامت دستگاه
شهریاری جناب امیر عالی سید عبدالاحد خان بهادر سلطان
خلد الله ملکه و سلطانه برتبهٔ جلیلهٔ فاخرهٔ بخارای شریف به
بی‌گری نامزد و سرفراز است و مومی الیه سید شاه اکبرخان
بی را نیز چند نفر پسران صلبی بوده اند مشار الیه سید شاه
اکبرخان در هنگام محاربه و غنتش حاکم مزار شریف
محمد اسحاق خان صاحب با میر کابل امیر عبدالرحمان خان

در ۱۸۸۸ عیسوی واقع شده ۱۳۰۵

چنانکه ملک مذکور وقتی خود را از طایفهٔ افاغنه خالی
یافته در رفته تعلقه بر پنجهٔ حکومت خانه شغنان بحکومت
نشست و پس از مدت قلیل باز طایفهٔ افاغنه
آمده ملک شغنان را ضبط نمودند و میر سید اکبر خان
فرار نموده باز بملک حصار آمده قرار گرفت تا مادامیکه
در تاریخ سنه ۱۸۹۵ عیسوی یک انجمن مخصوص دولت ع / ۱۸۹۵
روس و انگلیس از برای تعیین سرحدات و حدود اراضی
غیر محدودهٔ ایلات پامیر از کمیسارات برپا شد
وکلای طرفین در باب پامیر [illegible] گردیده اتفاق
تعیین حدود اراضی پامیر متعلقهٔ دولت بخارا
و افغانستان و روس و انگلیس را بطرز واضح تقسیم
تعیین نمودند و ملک شغنان بعضاً متعلقهٔ دولت بخارا تعیین
یافت و بعضاً ملک درواز متعلقهٔ افغانستان گردید و

درین

دربن اثنا قطعه از ملک روشان و شغنان و وخان ۱۲
یکقلعهٔ امارت خانهٔ بندری بخارا گردید تعهداً دیده
شد که از طرف دولت بخارای شریف یکحاکم مخصوص
قلعهٔ شغنان باشد بنا؛ علیه سید اکبر شاه بی
مذکور را بحکومت خانهٔ شغنان بخارای جناب عالی
منصوب کردند و سید اکبر شاه بی بدینوسیله مدت
یکدو سال حاکم آنجا گردیده پس بعد از آن بی موصوف را از
حکومت شغنان معزول نمودند و بجای او اتالیق لقلی بیک
عیسوی ۱۹۰۴ بی را نصب کردند و پس از آن میرزا الولداش
بی را حاکم نمودند در تاریخ ۹۰۱ عیسوی میرزا
الولداش بی بنابر سببی از حکومت معزول کردند و به بخارا
آمده و از آن تاریخ ملک شغنان و روشان و وخان
بتصرف دولت روسیه داده شد که حالا بالفعل در ضبط مأمورین

سرحدی دولت روسیه میباشد ولی یکنفر مأمور
از طرف جناب امیر بخارا قایم مقام حکومت خانه شغنان
بنابر ادای لوازمات ملکی بطریق دوام می باشد و هر قسم
عرض و داد و دعوای اهالی را حکم و حل و فیصل میدهد
مشروط با آنکه مأمور بخاری با مأمور دولت روسی
هر دو بموافقت یکدیگر هر کار ضروری را فیصل و اجرا
میکنند
و اهالی شغنان و روشان و دغان هر کدام بلفظ
و لغت و اصطلاح دیگر گفتار دارند ولی زبان عمومی آن
در صورتیکه با یکدیگر ملاقی میشوند بزبان فارسی تکلم مینمایند
و این طایفه بملت و مذهب امام اسماعیل ابن امام جعفر
صادق معتقدند و طایفهٔ اسماعیلیه میباشند
و از علم و معرفت و مدنیت کنار افتاده اند و تسلیم تم الکلام
و السلام

تفصیل و زمان [illegible] خواجه یوسف که اجداد میران و [illegible] شغنان است [illegible]

بسم الله خیر الاسماء

دیگر نوشته شود که میران شغنان و سیدان
اشرافان ملک کوهستان هر یک بطرزی
سلسلهٔ انساب خود را از آبا و اجداد خود ها تا بالا آن
بتواتر نسب نامه گویان بدفتر قید و ضبط نموده اند
در اصل از کجا آمده اند و در کوهستان قرار کرده اند
ذاتشان چه نوع مرتبه و درجه که میداشتند چون مراتب
شیخی و ملایی و رهبری قوم و تعلیم و هدایت امثال آن
از مملکت خراسان آمده درین ولایت ها ادای وظیفه
خود کرده از عالم فانی گذشتند و از آنها چند نفری
اولاد مانده اند و هر کدام شیوهٔ اجداد پدران را
بجا آورده در بین خلایق خواه بطریق حکومت و ریاست

و یا بطریق

و بالطبع شیخیت پیشوای قوم گردیده و از طرف اهالی نیز
دربارهٔ احوالشان نیکویی و پرستاری و عزت دیده
تا بکمال در بین قوم در کوهستانات بخشنودی
زندگانی دارند که سلسلهٔ هر کدام از شرافت نیکنامی
و القابی شهرت دارند چنانچه اولاد شاه خاموش
دوم اولاد شاه کاظم سیم اولاد شاه ملنگ
چهارم اولاد بابا شیر [illegible] دار [illegible] خیلی معروفند
و سایر این خاندان [illegible] خود را
پیوند بهر یک از اولاد [illegible] نیز بقدر
احوالشان در بین اقوام [illegible] حرمتی دارند
اینجا مطلب ترجمهٔ حالات و کیفیت و کینونت میران
شغنان را بیان نمودن است لهذا باین قدر بیانات در حق
مذکورین مزید برین کفایه مینمائیم و شروع گفتار خود را

بسوی

بسوی شاهان و میران شغنان مایل میداریم اینکه

دعوی سیادت دارند که ما جماعهٔ میر خیل اند اولاد شاه خاموش

میباشیم باید دانست که شاه سید خاموش کیست

در کجا بود و از کجا آمد و در کجا گذشت و بچه طرز قیام

میکرد و از خوارق عادات و از حسن اخلاق چه ذات

[illegible] شالانه [illegible] بمجموعه بیانات مفصل [illegible] شاه

خود [illegible] نقل از کتب شجرة السادات مترجم [illegible]

بر کل [illegible] [illegible] [illegible] حضرت

رسول علیه السلام [illegible] المطلب [illegible]

و در سال [illegible] [illegible] [illegible] آمده [illegible]

[illegible] [illegible] قبل از ولادت حضرت [illegible]

بود و آن هنگامیکه حساب [illegible] [illegible] اسلام

از بطن مادر [illegible] آمدند جد بزرگوار ایشان عبد المطلب

پرستاری و تربیت مینمودند تا اینکه محمد علیه السلام را
برای پرورش بدایه که حلیمه خاتون داد تا انقضا
دو و نیم سال از شیر فارغ شدند
و والدهٔ ماجده حضرت محمد علیه السلام نیز وفات یافتند
و عبدالمطلب مادام الحیات به تربیهٔ محمد علیه السلام مشغول
بود و هنگامیکه بحادثهٔ قضا بیمار گشتند در حین
بیماری فرزندان خود را به نزد خود طلب و حاضر
ساخته و بهرکدام از فرزندان وصیتی نمود و ابوطالب را
در خصوص سرپرستی نگاهبانی و تربیهٔ محمد علیه السلام
وصیتی و سپارشاتی نموده محمد علیه السلام را در کنار
ابوطالب حواله نمود و مدة بست و چهار سال
در حجر و تربیهٔ عموی خود ابوطالب پرورش یافتند
تا آنگاهیکه به بی بی خدیجة الکبرا هواخواهی و دل گرمی

محبت

محبت نوجوانی حضرت محمدی شد و با خدیجه الکبرا
اموال تجارتی بجناب حضرت محمدی داده بطرف ملک
شام دمشق به تجارت گماشت
و بعد از بازگشت از سفر شام آمده بمکه رسیدند
پس از چند زمانی حضرت محمد یعنی با عاتکه
در میان زوج و زوجه دگیر شده سازآوری
عقد و نکاح با خدیجة الکبرا را حضرت محمد علیه السلام
راست آوری [illegible] در بین عقد منعقد
و از بطن مبارک خدیجه [illegible] سه پسر و چهار دختر متولد شدند
و اسامی اولاد رسول علیه السلام چنین بودند قاسم
طاهر ابراهیم فاطمه زینب ام کلثوم رقیه پس
از انجمله جناب خاتون بهشت عالی سرشت فاطمة الزهرا
در عقد شاه مردان علی ابن ابی طالب در آمدند

و از صلب پاک شیر یزدان و از بطن حضرت فاطمة الزهرا
امام حسن و امام حسین بوجه آمدند که سید میر حسن شاه
ملقب به خاموش بچند واسطه بجناب امام حسین ابن
علی کرم الله وجهه میرسند — اکنون
مشهود رای انور صاحبان اخلاص و محبان عالم
خواص بوده میداند که جناب امیر سید حسن شاه
خاموش ابن سید حیدر اصفهانی است که از کمل
اولیاء متقدمین بوده اند در ملک اصفهان در سنه ۴۵۹ — ۴۵۹ هجری
چهارصد و پنجاه و نه هجری تولد یافته اند که سنه تولد
شان را از لفظ قادر قدیم اخذ کرده میشود
و عمر شان هفتاد و دو سال در قید زندگی بوده ۷۲
پس معلوم شد که فوت شاه خاموش در تاریخ
سنه ۵۳۱ هجری موافق افتاده است — ۵۳۱ هجری

و نیز

و نیز در کتاب شجرة السادات چنین آورده که جناب

سید حسین شاه خاموش در بلدهٔ اصفهان علاقهٔ

اقلیم خراسان تولد یافته تا مدت بیست و یکسال

21

بحضور فایض النور پدر بزرگوار خود بتحصیل علم دین

مشغول بودند و از ابتدای تولدشان ولی مادرزاد

یعنی ولی اویسی بودند

چون عمر مبارک بدوازده سال رسید آیات و خوارق

عادات الظهور آورده فرمودند که امروز من در نظر مردمان

دنیا بالغ شدم اما من در اصل روز تولدم بالغ و

کامل زاده شدم

و در همین وقت من بینم و میبیند آنکه در ملک بغداد و شهر جیلان

و قریه گیلان به خانهٔ سید ابوصالح موسی جنگی دوست

یکدسته نوری از انوار امام حسین در یکمحل جمع شده

فرزند مبارک قدم بالغ با صفا امروز بدار دنیا تشریف
قدوم مبارک لزوم نمود که ملاقات آن سید ستوده
صفات بر ما واجب شد پس از انقضا چند روز قافلهٔ
بغداد و جیلان بملک اصفهان در رسید و در افواه
الناس خبر ولادت با مسعادت جناب مستطاب
وافر الالقاب سید عبد القادر جیلانی مشهور و منشور
گردید و از اخبار و کرامت جناب امیر سید حسن شاه
خاموش اهل خطهٔ اصفهان قانع شدند و بر جمله
کرامت شان بوضاحت رسید دانستند که قبل
ازین ما یا را جناب حضرت شاه خاموش از طلوع شمس
جمال حضرت غوث الاعظم سید عبد القادر جیلانی خبردار
کرده بودند و اعتقاد و اعتماد اهل اصفهان بشاه
خاموش صد چندان زیاده گردید

و تولد

6 Заказ Р-273

تاریخ تولد جناب سید عبد القادر جیلانی ملقب بمحی الدین در ۴۷۱
سنه ۴۷۱ چهارصد هفتاد یک بوده و عمر مبارکشان بقول
او نود یکسال رسید عالم فانی را وداع نمودند پس معلوم
شد که ایام وفات حضرت سید محیی عبد القادر جیلانی
در تاریخ سنه ۵۶۲ هجری وقوع یافته است

و نیز مستور رای صاحبان عقول بصفا ضیا بوده
باشد که شخصی از سادات نژادان والاگهر سید عبد الله صومعی
نامی بوده وان شخص را دو نفر دختران پاکدامن بود
یکی مسماة به بابا نصیبه و دیگری را بابا فاطمه نام بوده و بابا نصیبه
منکوحهٔ عفیفه جناب میر سید صفهانی بوده که از بطن
بابا نصیبه جناب میر سید حسن شاه خاموش تولد شدند
و بابا فاطمه منکوحهٔ عفیفه مستورهٔ جناب سید ابو صالح
جیلانی بوده اند که از بطن پاک او سید محیی الدین عبد القادر

جیلان تولد یافتند

و شاه خواموش در اصفهان بمدت بیست و یک سال علم قال را
باتمام رسانیدند و در علم حال و علم باطن نیز کامل گردیده
بسوی شهر بغداد شتافتند و پس چهار روز وارد
شهر گیلان شده بجناب حضرت سید محیی الدین
عبد القادر رضی الله عنه ملاقات نمودند و چند مدت در بغداد
و شهر گیلان استقامت نموده پس بطرف
بیت الله الحرام شتافتند و طواف بیت مقدس
بجا آورده بطرف مدینه منوره عازم زیارت
گاه حضرت پیغمبر شده وارد روضه پاک مطهر منور
علیه السلام گردیده بمراد اصلی خویش رسیدند

و در هنگامیکه شاه خواموش خاموشانه بمراقبه نشسته
مشغول بوده‌اند ناگاه آواز غیب از تربت پاک مطهر

حضرت محمدی علیه السلام آوازی برآمد که وارث جنید را
از بغداد طلب نمودم که شربت وصال خواهد چشید
و امداد در عالم قرب صمدیت رسانیده ممتاز گردانیده
اند و جناب سید حسن شاه بحال خاموشی و مراقبه بودند
جناب ابو البرکات حضرت شیخ جنید بغدادی با همراهی
جناب حضرت محیی الدین سید عبد القادر جیلانی حاضر شده
سعی در طواف حرم محترم بیت الله المبارک کرده و
با طواف سعی مقبوله نایل شده و سه مرتبه بجانب
میر سید حسن بن سید جنید اصفهانی ندا در دادند که
ای سید اصفهانی سر از جیب تفکر بردار سید حسن شاه
خاموش جواب ندادند پس جناب شیخ جنید ابو سعید
مخزومی آواز سیوم بشنیده گفت ما خلیفه برگزیده ایم
و گنجینه اسرار توحید الهی را کلید نیست اکنون برآ ع

گنجینهٔ اسرار توحید الٰهی کلید بردارد محافظ ترا و نیز شیخ
عبدالقادر را خواستم و امانت اسرار الٰهی بر هردوی
شمای سپارم و بتلقین و شرائط مشروط نموده حوالهٔ
شمایان خواهم کرد که خواهش و رأی مبارک جناب
مخبر صادق علیه السلام چنین بود ست
ای سید اصفهانی اول تو شراب معرفت را در نوش
و البس باش خاموش پس آنگاه بحضور روضهٔ پر نور
مبارکه حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم حاضر آمدند و حضرت
جنید بغدادی قدس سره العزیز بتلقین و شرائط و تذکرهٔ
علم حال را بیک قال تعلیم فرمودند و مستفید و ممتاز
شان گردانیدند و جناب سید عبدالقادر را نیز بان درجهٔ
و کمال رسانیدند و بعد ازان توجه بسید حسن
شاه خاموش نمود گفتند ای امیر سید اصفهانی مارا

اذن

اذن و رخصت فرمودیم باید که متوجه بطرف کوهستان
ممالک ختلان باشی و بروی که آن نواحی ملکیست دار الامان
و در آنجا بر تربت سلطان سنجر ماضی فتوح حال نوحه خواهند
شد پس از آن جا اراده سفر کرده با همراه چند
نفر رفقای دل آگاه رفیق و شفیق گردیده اقلیم هندوستان را
سیاحت فرموده براه کوه جبال و تلال پر ملال ملک
داردستان چترار را قطع و طی منازل و مراحل نموده
از کوه تل عقبهٔ دوراه عبور فرموده بساحل دریای
پنج آب که قسم فوقی رود جیحون است بزیر آمده نزول
نمودند و از آن جا ردلق افرد ز ملک و محالات
شغنان گردیدند که در آن اثنا شهزاده سعید الدین
کاشغری بقوهٔ بازوی خود ملک شغنان را در تحت تصرف خود
در آورده بود و بتوسط قدوم مبارک لزوم جناب شاه

پسر سید حسن بلقب خاموش شغنان جنت نشان و ملک
آشنا گردیده همه میر و زیر معتقد و خادم شاه خاموش
گردیده و شاه نیز به تربیه و تعلیم علم دین و آئین پرداختند
و حاکم ملک شغنان را دختری بس چهارده ساله که بابا
گل لشکر نام بمرض فالج گرفتار بوده حاکم شغنان با نفاس
مسیحانه شاه التجا آورده حضرت شاه در حق آن مفلوجه
دعا فالعوض نمودند جناب ایزد تعالی و تقدس بسببیه آن
حاکم را شفا کامل بخشیده صحت یافت
پس حاکم ملک شغنان آن باکره امینه دخترش را نذر و هدیه
شاه نموده عقد آن دختر در تاریخ سنه [illegible] هجری
وقوع گردیده و هر اولاد که از بطن منکوحه عفیفه شان
بوجود می آمد حضرت شاه خاموش در حق آن اولاد
دعای نیک نموده از بارگاه الهی درخواست نمودند که
شمارا

شما را بمرتبه جاه و جلال رسانند و تا حال و اولادان نسب شاه
خاموش در ممالک کوهستان شهزادهای عظیم
الشان می باشند که هر شعبه بکوهی و به برجی حکومتی
و ریاستی دارند بعضی بطرز حکومت رانا و بعضی باشان
برفتار پیری و مرشدی بر هدایت و تعلیم دین آئین
مشغول اند

و پس از چند مدتی شاه خاموش اراده و آرزوی
زیارت بزرگواران و عزیزان ملک ختلان را
کرده از شغنان عازم راه ختلان شده براه عقبه بین
شغنان و وخج عبور و مرور نموده بملک درواز داخل گردیده
بقراهای ملک وخج سیر و سیاحت نموده چند مدتی در ملک وخج
استقامت ورزیدند

و شاه وخج صدق و اخلاص و محبت نموده دختر خود را بشاه

خواموش هدیه ساخت و او را نیز عقد بستند و پس از مدتی
ازان دختر فرزندی بوجه آمد که او را ابو یوسف شاه
نام نهاده خلعت قلندری باو بخشید

بعد ازان از دروازه گذشته بملک ختلان دار الامان
تشریف نموده بجبار سوی شهر مؤمن آباد رسیدند

و با جناب حضرت میر سید جلال الدین کل دسته
قدس سره ملاقات نمودند و آهسته آهسته بتعلیم و
تلقین کافران ختلان را مسلمان کرده هدایت
نمودند و پس ازان یکچند خلیفه گان با علم را از شغنان
آورده در آنجا برای تعلیم آموزگاری قوم متوطن ساخته
نام آن قریه را قریة الشلغان نهادند

چون خبر شاه خاموش بجناب سید علیشاه ولی
رسید آنجناب با مؤمن آباد رسم استقبال بجای آورده
آمدند

غزلان را در آخر ان غزلان را

آمدند و حضرت میر سید حسن شاه خواموش سبب شیده
دلی یکسر اسب خویش سیر تحفه نمودند و پس از استقامت
چند ایام حضرت سید علیشاه ولی را سه نفر دختران با کمال
و جمال بود یکی ازان دختران را بعقد و نکاح آن
بادیه پیمای طریق هدایت شاه خواموش در آوردند و آن
حضرت الهی سید شاه خواموش در مقام دره ترکیه مقام
استقامتی گزیدند پس ازان دره ترکیه کولاب تمام
اشرار شغنان را ... را ... و الکتاب فیض
صوری و معنوی نمودند
در ... سید دلی ... حضر داشتند مقام
توطن استقامتی شان را نیز بدره ترکیه مقرر فرمودند
فی الحال آن قریه را بسم بلنگر شاه خواموش می خوانند
و از حضرت سید علیشاه ولی سه نفر اولاد مرد تولد بودند

نخستین سید شاه طاهر دویمین سید شاه جعفر
سویمین سید شاه عادل و از اولاد و احفاد و امجاد
نبایر و نتایج آن سه نفر ذات کثیر البرکات چند صد نفر
خانه واده ممتازه موجودند
و نسب نامه سید خستین شاه خاموش به این قرار است که به تحریر میرسد
العلم عند الله لا یعلم الغیب الا الله
والله اعلم بالصواب
نسب نامه ملک شاه ولی پدر عروس شاه خاموش ...
اینجا مراد سلسله اناث اولاد محمد سید ...
ملک شاه ولی است معلوم کل جماعه مومنین و مسلمین
از وجود پاک جناب خاتم الانبیا علیه السلام بی بی فاطمه الزهرا
انه و از بطن منوره خاتون قیامت امام حسین رضی الله عنه
و پسر او امام زین العابدین پسر او امام محمد باقر پسر او امام
جعفر

جعفر صادق پسر او امام موسی کاظم پسر او امام علی موسی
الرضا پسر او امام محمد تقی پسر او امام نقی پسر او امام حسن
عسکری پسر او امام محمد مهدی و اولاد شان بچند
واسطه دیگر با امام ابو سعید جعفر دوم ملقب بنجیب الله پسر او
ابو الحسن علی نقیب پسر او ابو القاسم عبد الله پسر او سید
شهاب الدین پسر او سید ابو المظفر طاهر پسر او امیر کبیر سید
برهان الدین و از ایشان امیر سید فخر الدین پسر او
امیر سید جمال الدین پسر او سید کمال الدین پسر او
امیر شمس الدین پسر او امیر سید نور الدین پسر او امیر
سید سلطان علیشاه ولی ملقب بشاه خواموش نواز پسر او سید
طاهر پسر او میر سید حسین پسر او میر سید جلال الدین
پسر او میر سید نذیر الدین پسر او میر سید علاء الدین پسر او
میر سید سراج الدین پسر او میر سید محمود پسر او

زیراکه سلطان سید علیشاه ولی شاه خواموش را بسیار نوازش نموده دختر خود را بعقد او در آورده بود ۱۲ لهذا ملقب بخواموش نواز شد.

سید احمد پسر او میر سید عبدالله پسر او سید اسحاق
پسر او سید اسماعیل پسر او سید حاجی داود پسر او سید
عبدالرحمان پسر او شاه سید عبدالرحیم پسر او سید محمد طاهر
ثانی پسر او سید عبدالعظیم پسر او عبدالمعالی پسر او سید
جلال الدین پسر او الحاج سید السادات المتوطن بلده الکشمیر
صانها الله تعالی بحرمة سید البشر بشیر نذیر ثم الخیر
نسب نامجات شاه خاموش و سید محمد شاه ولی
ملقب شاه خاموش نیز از اتمام یافت در تاریخ چهارم
ماه رمضان المبارک ۱۳۲۶ هجری در بلدهٔ اوش
بر دست و قلم میرزا فضل علی بیگ سرخ افسر دهلوی

خط در ورق دهر بماند سالی
بیچاره نویسنده که در خاک رود
تمت الکتاب بعون الملک الوهاب

ی

ل

م

د

УКАЗАТЕЛЬ
ГЕОГРАФИЧЕСКИХ И ПЛЕМЕННЫХ НАЗВАНИЙ

آ

یاری بیک خان	–	см. محمد یاری بیک خان
یامین	–	115a
یعرو ب	–	115a
یعسوب	–	115a
یعقوب بیک	–	38a
یعقوب جان تنکری بردی	–	38a
یوسف بی	–	16a
یوسف علیخان	–	7a, 10a, 11a–14б
یوسف علیخان ثانی	–	24б, 25a, 27a, 28б
یوسف علی خان [بن سلطان شاه]	–	92aб, 100a
یوسف علیخان ششنی	–	96б, 111a

4 Заказ Р-273

ک

گ

ل

م

عبد الرحمان	–	38a
عبد الرحمان	–	66б
عبد الرحمان	–	127б
عبد الرحمان	–	см. ميرزا عبد الرحمان
عبد الرحمان خان	–	96a, 97a, 106a–109б, 116a
عبد الرحيم بيك	–	38a
عبد الرزاق بيك	–	38a
عبد السلام	–	127б
عبد الصمد خان	–	27б, 81a
عبد الفياض خان	–	98б, 99a, 100a–101б
عبد القادر بيدل	–	51a
عبد القادر جيلانى	–	121б–123б
عبد الكريم	–	38a
عبد الله	–	52a, 61a
عبد الله [بن احمد]	–	127б
عبد الله جان	–	109б, 111a
عبد الله خان	–	99a
عبد الله صومعى	–	122a
عبد المطلب	–	115б, 119aб

ض

ط

ع

شاه خداداد	–	115б
شاه خطاب	–	115б
شاه خواموش نواز	–	см. علیشاه ولی
شاه درواز	–	29б
شاه دولت	–	116а
شاه رخ میرزا	–	29б
شاه سلطانعلی	–	115б
شاه سلیمان بیک	–	7а, 8а–11а, 18а, 85а
شاه سلیمان بیک	–	см. سلیمان بیک
شاه شجاع	–	81а
شاه صفی حیدر	–	115б
شاه طاهر	–	126б, 127а
شاه طاهر الدین	–	115б
شاه عادل	–	126б
شاه عبد الرحیم	–	127б
شاه عبد الرحیم خان	–	116а
شاه عبد المعالی	–	127б
شاه عماد	–	3б, 5а
شاه غریب الله	–	29б

س

د

ر

ز

3 Заказ Р-273

پ

ت

ج

УКАЗАТЕЛЬ ИМЕН СОБСТВЕННЫХ.

آ

В дальнейшем предполагается опубликовать и подготовленный полный русский перевод "Тарихи Бадахшан" с необходимым комментарием и родословной эмиров Бадахшана.

А.Н.Болдырев.

тат), перу Санг-Мухаммада.[26)]

Своеобразно преломляя классическую традицию эпической поэзии, они являются образцом той "областной" литературы Бадахшана, которая для более позднего времени представлена рядом известных нам замечательных местных поэтов.[27)]

В оформлении публикуемого списка "Тарихи Бадахшан", в его палеографических особенностях нашла свое яркое выражение и самобытная таджикская - среднеазиатская рукописная традиция, которая также несомненно привлечет внимание исследователя.

Охарактеризованные выше особенности "Тарихи Бадахшан" привели к мысли о необходимости его фотографической репродукции, как памятника во многих отношениях уникального.

Данное издание несомненно будет полезно и в качестве учебного пособия.

К тексту приложены указатели, составленные С.Н.Соколовым.

---

26) Как было указано выше, вставка на л. 33а или, во всяком случае первые бейты её, принадлежат скорее второму автору - Фазль-Али-беку.

27) См. напр., Т. П у л о д ӣ. Назаре ба рубоиёти пеш аз революцияги Бадахшон. Институти давлатии педагогии Сталинобод. Маҷмуаи илмӣ. Серияи филологӣ, ҷилди 4. Сталинобод, 1954, стр. 85, след. Так же Н.Шанбезода. Шоири халкии кӯхистон Қудратуллобек ва осори ӯ. Журнал Шарқи сурх. Сталинабад. Декабрь 1958. № 12, стр. 111 - 120.

шел "тайные науки" другой влиятельный ученый этого круга, а придворный врач был индийского происхождения (текст, лл. 49а–49б).

В правление следующего эмира Мухаммад-Шаха (1792 – – 1821) после длительных междуусобиц вновь наступили благоприятные условия для культурной жизни, которыми воспользовался Санг-Мухаммад для написания "Тарихи Бадахшан" – выдающегося памятника ранней таджикоязычной прозы.

В языке "Тарихи Бадахшан" (как в первой части, так и в части Фазль-Али-бека) в большом количестве появляются особенности таджикской народно-разговорной речи, в то время еще не получившие доступ в книжный язык "фāрсии дарӣ", даже в произведениях, возникавших в таджикоязычной среде на территории Средней Азии.

В частности, "Тарихи Бадахшан" является насколько мне известно, первым письменным произведением, применившим разговорные глагольные формы, образуемые с помощью вспомогательного глагола "ӣстāдан" (напр., "юриш намӯда рафта ӣстāда бӯд" (текст, л. 108б). Значительное количество таджикских особенностей наблюдается и в лексике "Тарихи Бадахшан", которая также представит благодарную тему для самостоятельного исследования.

Внимание историка таджикской литературы несомненно привлекут и многочисленные стихотворные вставки первой части "Тарихи Бадахшан", принадлежащие (за исключением ци-

стоверным. Однако ценность его определяется не только внешней достоверностью. Хотя оба автора "Тарихи Бадахшан" представляли себе историю страны прежде всего как историю ее царей, "Тарихи Бадахшан" содержит большое количество данных для суждения о жизни народов Бадахшана и соседних областей в ХУП-Х1Х вв., общественных отношениях, хозяйстве, исторической географии и этнографии, об обычаях и нравах. Существенно, что "Тарихи Бадахшан" - единственное историографическое сочинение о Бадахшане, созданное бадахшанцами в самом Бадахшане на основании местной, как письменной, так и устной, традиции, подчас отражавшей интересы и точки зрения не только узкой феодальной верхушки, но и гораздо более широких слоев населения.[25)]

Выдающийся интерес представляют сведения "Тарихи Бадахшан" о культурной и литературной жизни страны.

Таков рассказ о местном культурном центре, возникшем в Файзабаде при дворе эмира Султан-Шаха I (1747/8-1765/6 гг.) под несомненным индийским влиянием. Украшением двора считался поэт Абд-ар-рахман, последователь Бедиля (текст, л. 52а). Ведущий преподаватель "светских наук" в медресе Файзабада получил образование в Лахоре, в Индии же превзо-

25) См., например, суждение о причинах поражения всесильного эмира Султан-Шаха 1 в битве с катаганскими узбеками: "Так как преданность людей эмиру миновала, то они особенно и не старались сражаться, предпочитая сдаваться в плен узбекам, дабы избавиться от эмира" (текст, л. 59а, конец).

ми и переживших [их]". Однако он указывает и на использование им каких-то письменных источников ("ба'зӣ тавāрӣхāт) для исправления неточностей в труде Санг-Мухаммада (см.выше, стр. 10 и 16; текст, л. 114а). Только относительно второго приложения - "Житие Шах-Хамуша", Фазль-Али-бек сообщает, что оно составлено на основании книги "Шаджāрат--ас-сāдāт" ("Родословная сейидов").[22]

Повидимому, именно устный характер источников Фазль--Али-бека и привел в его части к значительной хронологической путанице, в которой он даже не попытался разобраться. Путаница начинается с 15-го ярдского эмира - Заман--ад-дина, правление которого датируется 1844-1864 гг.,тогда как для правления четырех его предшественников (11-14-й представители династии) отводятся годы 1821-1868. Так как дата смерти Заман-ад-дина и дата воцарения его сына Джахандар-шаха - 1864 г., не вызывает сомнения,[23] то остается предположить, что эти четыре "лишних" эмира в действительности правили гораздо меньше времени, т.е. что они вместе с 15-м эмиром Заман-ад-дином должны были поместиться в период между 1821 и 1864 гг.[24]

В "Тарихи Бадахшан", как в первой, так и во второй частях, имеются и другие неточности, однако их сравнительно мало и в целом источник может быть признан весьма до-

22) Текст,л.119а. Сочинение это осталось мне неизвестным.

23) Ср. справку А.А.Семенова в цитиров. книге Б.Кушкеки, стр. 99, примеч. 1.

24) Примечательно, что именно эти 4 "лишних" эмира вообще опущены в упомянутой статье В.В.Бартольда.

-Мухаммада, названное им так в порядке риторического приема.

В дальнейшем изложении (начиная примерно с 1750 г.) очерк в книге Кушкеки существенно отклоняется от "Тарихи Бадахшан", как в последовательности правления отдельных эмиров, так и в их именах и прозвищах. Третью, совсем отличную версию хода политических событий в первой половине XIX в. дает В.В.Бартольд в указанной статье по истории Бадахшана. Так, об эмире Мухаммад-Шахе (1792-1821, покровителе историографа Санг-Мухаммада) рассказывается то же, что в "Тарихи Бадахшан" о его отце и предшественнике - Султан-Шахе I (по прозвищу Аждахӧр - "Дракон", 1747/8 - 1765/6), а об эмире Султан-Шахе II (по прозвищу Мӣрзāи Кахāн, 1821-1850) то же, что о его отце и предшественнике Мухаммад-Шахе. Такое смешение следует отнести, повидимому, за счет недостаточности имевшихся в распоряжении В.В.Бартольда источников. Именно этот период представляется наиболее достоверным (с точки зрения внешних фактов и дат) во всей первой части "Тарихи Бадахшан", т.к. Санг-Мухаммад был современником Мухаммад-Шаха и прибыл в Бадахшан всего через 4 года после окончания правления его отца, Султан-Шаха I.

Источники автора второй части "Тарихи Бадахшан" - Фазль-Али-бека были в основном устные. Это, как он сам пишет, "слова, услышанные от людей достоверных, правдивых (л. 114а), пожилых, видавших [события] своими глаза-

тописного характера. Это обстоятельство в некоторой мере находит себе подтверждение в полном совпадении начала "Тарихи Бадахшан" с началом краткого очерка истории Бадахшана, помещенного в книге Кушкеки.[20] Так, вплоть до конца рассказа о правлении четвертого ярида, амира Зия-ад-дина, т.е. до 1735-6 г., очерк в книге Кушкеки представляет собой сжатый, но чрезвычайно близкий вариант соответствующего изложения "Тарихи Бадахшан", с совпадением даже некоторых второстепенных деталей (напр., поездка 13 аксакалов в [illegible] за [illegible]-Гек-ханом).

Исторический очерк в книге Кушкеки начинается следующими словами: "Из содержания нескольких старинных документов, находящихся у Джехангир-хана [21] явствует, что в эпоху наших предков..." и т.д. Эта ссылка на "старинные документы" в условиях отмеченного выше совпадения начала "Тарихи Бадахшан" и очерка в книге Кушкеки оставляет место для предположения, что обе версии восходят к одному письменному источнику, нам неизвестному. Возможно, впрочем, что автор очерка в книге Кушкеки под "несколькими старинными документами" разумел просто сочинение Санг-

20) Б. К у ш к е к и, цитиров. работа, стр. 96.

21) "Разумеется сын последнего бадахшанского правителя Джехандар-хана, вступившего на престол в 1864 г. и убитого в 70 г. прошлого века". Сноска А.А.Семенова. В действительности Джехандар-хан не был самым последним правителем Бадахшана из династии яридов. См. текст, л. 108б, след.

всей книги – 4-го рамазана 1325 г.х., т.е. 11 октября того же 1907 г., в городе Оше (ныне Киргизской ССР).

Из приведенного выше свидетельства А.-З.Валидова также видно, что в 1914 г. мирза Фазль-Али-бек жительствовал в Андижане, а перед тем провел несколько лет в Бадахшане.

В существующем виде "Тарихи Бадахшан" представляет собой династийную хронику в традиционном духе средневековой персоязычной историографии, излагающую события царствований последних в истории самостоятельных эмиров Бадахшана. Родоначальник династии (с рассказа о воцарении которого в 1067/1656-7 г. начинается "Тарихи Бадахшан") был Яр (Ярӣ)-[illegible] [[illegible]], представитель знатной [illegible] происхождения. Его потомки правили [illegible] около 230 лет и последний представитель династии [illegible]-хан умер изгнанником в Бухаре в [illegible] годах [illegible] (текст, л. 111б).

Из этого 230-ти летнего периода на часть, описанную первым автором – Санг-Мухаммадом, приходится около 190 лет. В этой части нигде не упоминается об использованных автором для своей работы источниках. Наличие довольно точной и обильной хронологии для времени, значительно удаленного от даты составления книги, богатство деталей, весь нарративный характер повествования, позволяют предположить, что Санг-Мухаммад пользовался для этого периода не столько устными преданиями, сколько документами ле-

Бадахшан". Так, он сообщает, что прибыл в Файзабад из Афганистана в 1211/1796 г., т.е. на четвертом году правления эмира Мухаммад-Шаха, и, повидимому примкнул к группировавшимся при его дворе "людям пера". Здесь он получил должность мирзы [18] ("Если он стал эмиром,то я стал мирзой" - текст, л. 71а, стихотворная вставка, последний бейт) и в качестве такового, в 1223/1808-9 г. на шестнадцатом году правления Мухаммад-Шаха, закончил составление своей династической хроники "Тарихи Бадахшан". Излагая свои религиозно-философские взгляды на жизнь, не отличающиеся какой либо оригинальностью, автор пытается оправдать ими свою, видимо сильную, склонность к вину (текст, лл. 77б-78а, стихи). Ни даты рождения и смерти, ни какие либо другие подробности жизни Санг-Мухаммада нам неизвестны.

Еще меньше знаем мы о его продолжателе - Фазль-беке, или, как он сам себя называет (см. выше) - "Мирза Фазль--Али-бек Хаджи Сурхафсар Дахим-аль-ахмар".[19]

Из принадлежащей ему части "Тарихи Бадахшан" мы узнаем с его слов только то, что эта часть была им закончена в 1325/1907 г., а приложения к ней, как и переписка

18) "Мирза" является и тахаллусом Санг-Мухаммада в стихотворных вставках.

19) Возможно, что последние два синонима (персидский и арабский) являются переводом тюркского термина "кызылбаш". Их искусственный, книжный и, вероятно, придуманный к случаю, характер очевиден.

летней давности.[17)]

Поскольку нельзя себе представить, что сочинение Санг-Мухаммада просто обрывалось на вышеприведенных словах и не имело никакого заключения, то Фазль-Али-бек несомненно повинен в устранении такого заключения. Он сам прямо указывает на внесение им дополнений и уточнений в труд своего предшественника (см. выше, стр. 10). Позднейшим добавлением представляется стихотворная вставка (или начало её), в которой имя автора первой части приведено полностью в третьем лице, но не в виде "тахаллуса", а в логическом и грамматическом противопоставлении автору этой стихотворной вставки, о котором говорится в первом лице (текст, л. 33а, конец):

"Слыхал я от старцев, рассказывающих исторические события,
Опытных, стремящихся к высотам /познания/,
В числе их тот, кто знал больше /других/,
Мулла Санг-Мухаммад - о минувших делах", и т.д.

Однако окончательное решение вопроса о вмешательствах Фазль-Али-бека в текст первой части возможно только в случае обнаружения надежного списка сочинения Санг-Мухаммада.

Наши сведения о Санг-Мухаммаде исчерпываются скудными автобиографическими замечаниями первой части "Тарихи

17) 1325/1907 - 120/117 = 1205/1790-91 г.

Далее в тексте читаем: "Время правления эмира Мухаммад-Шаха было тридцать лет. Начало восшествия на престол упомянутого эмира было в 1207 году [и он правил] по 1237 год хиджры. После этого он удалился от дел". Далее идет очень краткое изложение некоторых событий жизни Мухаммад-Шаха до его воцарения (поражение и казнь Кубад-хана, захват Бадахшана Шах-Ванджи-ханом и изгнание Мухаммад-Шаха),[16] событий, относящихся к 1790-92 гг. и уже подробно рассказанных в предшествующих разделах книги, при чем это повторное краткое изложение дает отличную, самостоятельную версию и полностью лишено панегирического тона в отношении Мухаммад-Шаха.

Данное сопоставление достаточно ясно показывает, что именно с приведенных выше слов: "Время правления эмира Мухаммад-Шаха было тридцать лет" и начинается часть Фазль-Али-бека, тогда как предшествующие слова: "Эмир Бадахшана завладел крепостью и всей областью Раг и победоносно возвратился в крепость Файзабад" принадлежат еще Санг-Мухаммаду. Приступив к продолжению труда своего предшественника, Фазль-Али-бек решил прежде всего дать собственную версию некоторых уже рассказанных Санг - Мухаммадом событий 1790-92 гг.; это и нашло свое выражение в его словах о том, что он излагает события 120-ти

16) После этого рассказ переходит к потомкам Мухаммад-Шаха, правившим после него.

нения в первоначальном виде. Вслед за этой записью идет отступление, восхваляющее справедливость Мухаммад-Шаха и сопровождаемое назидательными рассуждениями о праведной царской власти вообще (текст, л. 73а-75б).

Это отступление, как и всё, относящееся к личности Мухаммада-Шаха в предшествующей части книги, выдержано в тех панегирических и льстивых тонах и формулах, которые в средневековой историографии могут исходить только от придворного летописца - современника, писавшего в расчете на монаршее благоволение. Другими словами, можно считать, что указанное отступление также принадлежит автору первой части - Санг-Мухаммаду.

По окончании отступления, изложение возвращается к событиям правления эмира Мухаммад-Шаха до 1223/1808-9 г. Это рассказ о расправе эмира с врагами (л. 76а-76б), о завоевании им Шугнана (лл. 77-а - 78б), о раздаче придворных званий и подарков приближенным (лл. 79а-81а) и о завоевании области Раг (лл. 81а-83а). О принадлежности этих рассказов перу Санг-Мухаммада говорит не только тот же панегирический тон изложения, но и наличие авторского "тахаллуса" Санг-Мухаммада - "Мирза" в конце обширной стихотворной вставки к рассказу о завоевании Шугнана (л.78а). Рассказ о завоевании области Раг заканчивается словами: "Эмир Бадахшана завладел крепостью и всей областью Раг и победоносно возвратился в крепость города Файзабад" (л. 83а, начало).

Более точное решение вопроса вытекает из анализа текста.

В описании правления эмира Мухаммад-Шаха мы видим следующую запись (текст, л. 73а): "От времени вошествия на престол эмирства сего уважаемого эмира до наших дней шестнадцатый год пошел, что он правит, соответственно 1223-ий год хиджры, повторяю прописью: тысяча двести двадцать третий год хиджры".[14)]

Поскольку второй автор, Фазль-Али-бек "Сурхафсар", закончил свою часть, согласно его собственным, приведенным выше, словам в 1907 г., то указанная запись естественно может принадлежать только его предшественнику, автору первой части, мирзе Санг-Мухаммаду. Именно эту дату (1223 г. х. - 1808/9 г.н.э.), как последнюю дату описанных Санг-Мухаммадом событий, указывает и А.-З.Валидов на основании рассмотренного им списка сочинения Санг-Мухаммада (без добавления Фазль-Али-бека).[15)]

Таким образом, не остается сомнения, что первая часть "Тарихи Бадахшан", принадлежащая Санг-Мухаммаду, доведена им до шестнадцатого года правления бадахшанского эмира Мухаммад-Шаха и закончена в 1223/1808-9 г.

Однако приведенная выше датирующая запись Санг-Мухаммада текстуально еще не является окончанием его сочи-

14) 1223 г.х. начался 28 февраля 1809 года н.э.

15) А.-З. В а л и д о в, цитиров. работа, ЗВО, XXII, стр. 303, № 3 описания.

выполненных в основном почерке рукописи, как снабженных так и не снабженных упомянутой цифрой - подписью.

Кроме этих приписок, принадлежащих Фазль-беку, имеется сравнительно небольшое количество маргиналий, тонкий, характерный почерк которых заметно отличается от почерка Фазль-бека. Эти приписки выполнены в карандаше, впоследствии обведенном черной или красной тушью и очевидно являются читательским комментарием.[13)]

Фазль-Али-бек "Сурхафсар", называя себя "вторым автором" книги, не указывает точно, с каких именно слов в тексте начинается его изложение, ограничившись, как указано выше, неопределенным утверждением, что мы описаны события 120-ти летней давности. Вычитая это число из 1325 (год завершения Фазль-Али-беком его части), получаем 1205 г.х. (1791 г.н.э.), что казалось бы, и является тем годом, с которого Фазль-Али-бек начал свое изложение. Если это, как мы увидим ниже, почти верно в отношении начала изложения Фазль-Али-бека, то изложение в первой части книги, т.е. в части Санг-Мухаммада в действительности доведено до более поздней даты.

---

13) См. напр., л. 82б, где три приписки. Первая, почерком Фазль-бека, раскрывает значение хронограммы в тексте. Вторая (внизу, ближе к краю листа) - другим почерком, оспаривает этот пересчет и дает другой (не 1211, а 1259). Слева от второй приписки - третья, опять таки рукой Фазль-бека, отвергающая второй пересчет и восстанавливающая первый. Таким образом, здесь зафиксирован своеобразный спор автора с читателем.

зать об_7 эмирах Бадахшана, событиях жизни и днях правления их.

Так кончаю я. Так изъявляю я свою готовность к услугам, раб немощный, признающий свою слабость, второй автор мирза Фазль-Али-бек Сурхафсар. Окончена книга".

Далее в рукописи следуют три приложения к "Тарихи Бадахшан": 1) Родословная шахов Шугнана (лл. 114б-117б), 2) Житие сейида Шах-Хамуша, родоначальника шахов Шугнана (лл. 118а-126б), 3) Родословная сейида Али-Шах-Вали, родственника Шах-Хамуша (лл. 126б-127б). Последнее приложение заканчивается колофоном:

"Окончены родословные Шāх-Хāмӯша и сейида Алӣ-Шāх-Валӣ, прозванного Шāх-Хāмӯш-навāз, четвертого рамазана 1325 года хиджры в городе Ош, рукою и пером мирзы Фазль-Али-бека Сурхафсара Дахӣм-ал-ахмар'а.

Письмена на листах времени останутся на сотни лет,

Когда бедный писатель /давно уже уйдет_7 в землю.

Окончена книга помощью господа подателя".

Руке переписчика основного текста - Фазль-бека, принадлежит и большая часть приписок на полях. Эти приписки в большем количестве случаев снабжены в конце цифрой ١٢ , играющей роль как бы подписи. В одном случае (л. 76б, разъяснение терминов "тӯпхāна" и "бандар") приписка, выполненная в основном почерке рукописи, подписана не цифрой, а словом "Сурхафсар", что не оставляет сомнения в принадлежности самому Фазль-беку и остальных приписок,

зывает себя в конце текста "Тарихи Бадахшан" (л. 113б), раскрывая историю написания и переписки этой книги в следующих выражениях:

"Таковы эмиры Бадахшана, с начала до конца, которые были упомянуты в этой неподражаемой книге "Завершение истории Бадахшана", [оконченной] в году тысяча триста двадцать пятом, соответственно 1907 г. христианской эры[12], рукою мирзы Фазль-бек-хаджи Сурхафсар'а. До того [эту книгу] в основном сочинил мирза Санг-Мухаммад, довел до определенного места и оставил, а ничтожнейший раб начал с места, [до которого] довел [изложение] первый автор, дополнил его свод своим сводом и изложил события минувших дней [давностью в] сто двадцать лет, доверившись словам, услышанным от людей достоверных, правдивых [114а], пожилых, видавших [эти события] своими глазами и переживших [их].

Проверив и дополнив некоторые недостатки [этих сведений] по некоторым имевшимся историческим сочинениям, исправив даты и неправильно указанные места произошедших событий, он ничтожный Сурхафсар объединил [все эти сведения] в [своей] книге.

Да простят мне читатели этой хроники все ошибки и недостатки, которые они заметят, и ради бесхитростности моей да не взыщут с меня, памятуя об основной цели этих листов, которая заключалась только в [том, чтобы расска-

12) На полях приписка "1325/1907".

Как отмечает М.Е.Массон, покойный А.А.Семенов сообщил ему в 1929 г. о существовании еще одного списка "Тарихи Бадахшан", находившегося тогда в собственности частного лица, "приобретшего список много лет назад на Памире".[11] Судьба этого списка в настоящее время также неизвестна.

Переходим к более подробному описанию рукописи В2311

Сохранность рукописи отличная. Переплет новый, матерчатый, размером 20,5 Х 12,5. Размер листов 20,1 Х 12; число листов 132, из них первые два и последние три листа без текста и пагинации. Бумага плотная, желтоватая, лощеная, среднеазиатского производства. Текст занимает пагинированные листы 1б – 127б. На каждой странице по 13 строк текста, со значительным количеством маргиналий различного происхождения (см. ниже).

Текст "Тарихи Бадахшан" занимает лл. 1б–114а, затем следуют три "приложения" (лл. 114б–127б; см. ниже).

Почерк – ясный, грубоватый насталик, типично среднеазиатского характера, с небольшим количеством лигатур типа шикасте. Этот почерк проходит через всю рукопись без изменений, не оставляя сомнений в том, что список с начала до конца выполнен одним лицом. Это лицо полностью на-

11) М. Е. М а с с о н. Цитиров. работа, стр. 106, примеч. 53. Поскольку речь идет, судя по контексту, о списке с добавлением Фазль-Али-бека, то приобретение могло быть сделано не ранее 1907 г.

-Мухаммада, но и дальнейшее изложение истории Бадахшана, "доведенное до настоящего времени самим владельцем мирзой Фазль-беком, прожившим в Бадахшане несколько лет".[9)]

Дальнейшая судьба двух указанных списков нам не известна. Однако перечисленным признакам второго списка – автографа Фазль-бека вполне удовлетворяет рукопись, хранящаяся ныне в рукописном фонде ленинградского отделения Института Востоковедения АН СССР под названием "Тарихи Бадахшан" (шифр В 2311). Этот список, как видно из текста (см. ниже, описание рукописи), является автографом Фазль-бека (его имя полностью – Фазль-Али-бек "Сурхаф-сар"); в первой своей части список содержит историю Бадахшана, составленную Санг-Мухаммадом Бадахши, во второй – "Завершение" ("татимма") её, принадлежащее тому же Фазль-Али-беку, доведенное до 1325/1907 г. и тогда же им переписанное в городе Оше. По-видимому, указанный список В 2311 и есть тот автограф Фазль-Бека, который был отмечен А.-З.Валидовым в 1913 г. в Андижане в руках самого Фазль-бека.[10)]

---

9) А.-З. В а л и д о в. Цитиров. работа, стр. 311, № 11 описания. Таким образом, здесь идет речь об автографе Фазль-бека.

10) В инвентарных записях рукописного отдела ЛО ИВ АН СССР к сожалению не сохранилось никаких сведений о происхождении списка В 2311. Однако можно думать, что список поступил в коллекцию после 1926 г.

вателям последнего времени расширить и уточнить соответствующие разделы в двух сводных работах по истории народов Узбекистана и Таджикистана.[7]

Однако составление сводной монографической работы по истории народов Бадахшана и сопредельных областей до последнего времени затруднялось отсутствием надлежащих письменных источников, которые отражали бы местную бадахшанскую, или близкую к ней, историографическую традицию.

Первое сообщение о существовании источника, могущего восполнить в той или иной степени этот пробел, появилось в нашей научной литературе в 1915 г.[8]

В числе рукописей частных собраний, осмотренных автором сообщения в 1913 г. в Фергане, отмечалось сразу два списка сочинения носящего название "Та'рӣх-и Бадахшāн" ("История Бадахшана"). Перый список, находившийся в Коканде, позволил определить, что автором сочинения являлся Санг-Мухаммад Бадахши, и что изложение истории Бадахшана охватывало период с 1068/1657-8 по 1223/1808-9 гг.

Второй список "Тарихи Бадахшан" был обнаружен в Андижане, в руках местного мирзы по имени Фазль-бек. Однако этот список содержал не только указанное сочинение Санг-

7) См. "История народов Узбекистана". Ташкент, тт. 1 и 2, 1947-1950. Б.Г. Г а ф у р о в "История таджикского народа". Сталинабад, 1952.

8) А.-З. В а л и д о в. Восточные рукописи в Ферганской области. ЗВО. XXII, 1915, стр. 303, № 3 описания и стр. 311, № 11 описания.

няя Азия".[5]

Первая из упомянутых работ содержит обстоятельный исторический очерк Читрала и Мастуджа (I, стр. 25-34 и 41-45) совместно с библиографией по вторжениям бадахшанцев в Читрал в новейшее время (I, стр. 28, примеч. 15), историко-археологический обзор Вахана (I, стр. 60, след). Во второй работе находим данные о китайском политическом воздействии на Шугнан и Бадахшан (II, стр. 880-1, 858) и описание исторического пути из Китая в Бухару по берегу Пянджа.

Наконец, следует упомянуть об одном коротком, но содержательном произведении - "Истории Шугнана" также доступном в русском переводе.[6] Эта работа, составленная в новейшее время шугнанским мирзой, основана на местной исторической традиции и на каких-то нам неизвестных, также местных, письменных данных, в том числе на эпиграфических памятниках.

Значительное увеличение доступных сведений по истории Бадахшана в XVII-XIX вв. позволило советским исследо-

5) A u r e l S t e i n. Serindia, v. I-IV. Oxford. 1921. Innermost Asia, v. I-III. Oxford. 1924. В этих работах приведены ссылки на издания различных описаний и путешествий, содержащих отдельные данные о Бадахшане.

6) А. А. С е м е н о в (с персидского перевел) "История Шугнана". Протоколы Туркестанского кружка любителей археологии, год XXI, Ташкент, 1917.

написания им вышеупомянутой статьи.[2)]

Так например, большое количество сведений по истории Бадахшана эпизодически встречается на протяжении объемистой истории Афганистана "Сирадж-ат-таварих", составленной эмиром Хабибуллой и Файз-Мухаммадом Катибом и изданной в Кабуле в 1913 г. (1331 г.х.).[3)] Краткие справки по истории Бадахшана (начиная с 1068/1657-8 гг.), Катагана, Памиров и Вахана, Шугнана, Дарваза и Рустака содержатся в описании Катагана и Бадахшана, составленном афганским чиновником в 1923 г.[4)]

Обширный культурно-исторический и археологический материал по связанным с Бадахшаном областям приведен в двух капитальных трудах А.Стейна "Сериндия" и "Внутрен-

2) Из доступных в то время изданий В.В.Бартольд повидимому не использовал только книгу "Автобиография Абдуррахман-Хана, эмира Афганистана". СПб. 1901, тт. 1-2. Сведения о прибытии "кашгарских ходжей" в Бадахшан в 1799 г. можно было почерпнуть в "Записках" Шемс-ад--дина Бухарского (В. В. Григорьев. О некоторых событиях в Бухаре, Коканде и Кашгаре. Казань,1861. Текст, стр. 32-33, перевод, стр. 34-35.

3) См. А. А. Семенов. Светильник истории. Ташкент, 1925 г.

4) Бурхан-уд-Дин Кушкеки. Каттаган и Бадахшан. Перевод с персидского под редакцией А.А.Семенова. Ташкент, 1926. Эти исторические справки основаны, повидимому, только на местной традиции, передаваемой без всякой критической оценки.

большом значении Бадахшана в истории международных отношений Востока, так и о том, что Бадахшан имеет богатую "внутреннюю" историю, проникнутую героической народной борьбой против эксплуататорского класса и за утверждение своеобразной, собственной, независимой государственности.

Имеются все основания думать, что история Бадахшана заслуживает самостоятельной, монографической разработки в свете современной исторической науки.

Однако до настоящего времени единственной исторической работой, специально посвященной истории Бадахшана, остается небольшая статья В.В.Бартольда, напечатанная в 1910 г. в Энциклопедии Ислама (под словом "Бадахшан"). Но и в этой работе история Бадахшана рассматривается только до 1873 г. (афганское завоевание), причем период после 1649 г. (узбекское завоевание) рассмотрен менее подробно, чем предыдущие.[1)]

В настоящее время наука располагает обширным материалом, который не был доступен В.В.Бартольду во время

1) О неудовлетворительном состоянии изучения истории Бадахшана и о необходимости этого изучения см. также замечания М.Е.Массона, впервые привлекшего монеты бадахшанского чекана для выяснения существенных вопросов истории джагатаидского государства середины XIУ в. См. М. Е. М а с с о н. Исторический этюд по нумизматике джагатаидов. Археология Средней Азии, IУ. Труды САГУ. Новая серия, вып. CXI. Исторические науки, книга 25. Ташкент, 1957, стр. 86.

ВВЕДЕНИЕ

Публикуемый в фотографической репродукции текст имеет целью открыть доступ к еще неизученному и неиспользованному в науке источнику по истории Бадахшана и сопредельных областей (Дарваза, Шугнана, Катагана, Читрала) в XУП – XIX вв.

Географическое положение Бадахшана определило его значение как промежуточной территории, через которую с древних времен осуществлялись торговые, политические и культурные связи между Передним Востоком, Ираном, Средней Азией, Индией и Китаем.

В настоящее время северная часть исторического Бадахшана входит в состав Таджикской ССР ввиде Автономной Горно-Бадахшанской области, тогда как центральная и южная его части принадлежат Афганистану.

Сведения о Бадахшане постоянно встречаются в историографических источниках – античных, китайских, арабских и персидских, охватывая значительный период со П в. до н.э. (греко-бактрийское царство) до нового времени. Начиная с Марко Поло, большое внимание уделяют Бадахшану многочисленные европейские путешественники и ученые. Соответственным образом, некоторые данные по истории Бадахшана вошли во многие общие и специальные исторические, географические и др. труды, рассматривающие историю Средней Азии, Ирана и Афганистана.

Все эти данные убедительно свидетельствуют как о

Печатается по постановлению
Ученого совета
Восточного факультета

Ответственный редактор
проф. И.П.ПЕТРУШЕВСКИЙ

ЛЕНИНГРАДСКИЙ ОРДЕНА ЛЕНИНА ГОСУДАРСТВЕННЫЙ
УНИВЕРСИТЕТ ИМЕНИ А.А.ЖДАНОВА
Восточный факультет

Иранская филология
выпуск I

ТА'РӢХ-И БАДАХШĀН
„История Бадахшана"

Фотографическая репродукция рукописного текста,
введение, указатели

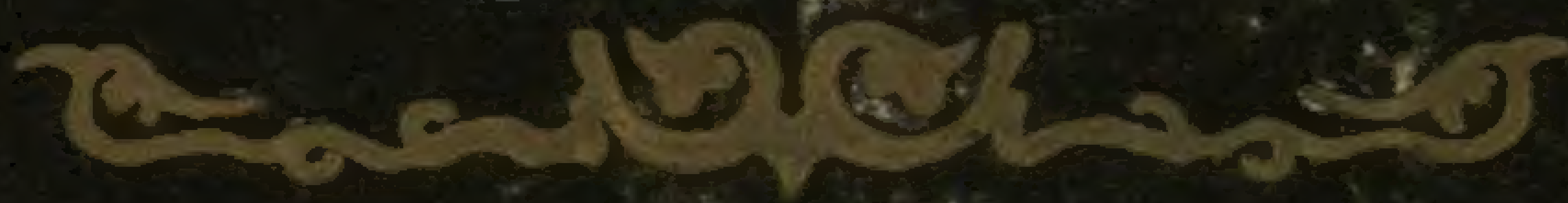
Подготовил к изданию
А.Н.БОЛДЫРЕВ

Издательство
Ленинградского университета
1959





История Бадахшана



Та'рих-и Бадахшан

4р 25к.

